











خواستید و هر اخذ خودتان را با خط جناب امین شکر مقابله و موازنه  
می کنید خط ایشان را بار مل و صطربا ب نیستوان  
خاند و کاغذ جناب عالی را دیدند  
و سلام می رسانند

بنا بفرمایش جناب مستطاب عمده آیت الله العظمی اشعراک  
آقای حاجی میرزا ابراهیم آقازید توفیقہ این کتاب  
باطرز خوب و اسلوب مرغوب رشته تحریر کشیده در مطبعه  
مکتوم خیر الزامین آقا کر بلائی و محمد خلیفہ حرمت پناه کر بلائی  
بطبع رسید فی شهر صفر المظفر من شهر نزار و رسید و  
و چهار من لجره انبویہ علی ماجر الف الف الصلوٰۃ و السلام  
تسکبہ لعبد المذنب احمد بن محمد المدعو  
بالبصیرت



و بگمانه بسیار فراهم آورده ام و آنکه فردا و پس فردا بختیم بنیال و جبرایی بن  
نیز موفق خواهیم شد امید دارم که ایندو خدمت از نظر دولت و ملت لایق قبول  
و موقع استعنان یابد و حالانوبت بیکار است که بخدمت مبارک خود تارا پورست  
که بعد از حرکت از ارومیه چکه ده اید حال سلامت و سعادت در گنجید

( خوبه و چون بسیکه در بر تو روزگار )

ز ابه رضی مردم ( خدمت شوم )

دیشب تشریف برودید و مرا با آن کسیکه میداند که آشتید با چنین مصاحبی با من  
بر من که است که گفتنی نیست و نوشته نه کاغذ را زامهر کرده خدمت بجای  
و یقین دارم که تو سنول بگویی و حضرات را با خود آورده و روزگار بر تیره و دنیا  
خواهد کرد در باب قبول میرزا مهدی آنچه نوشته شده خدمت میفرستم معلوم  
که تیمور پاشا خان بر آن مکتوبات جناب تو ام الله و جوابی نوشته اند لفا ملاحظه  
و منتظر خواهد شد که در همین جواب مختصر هزاران راستی بکار برده و حسن خدمت  
بشرح داده و باید از او سؤال کرد که اگر سر خدمت او منظم است پس اینهمه شکایتی  
روس و عثمانی چیست و ایل جناب و همسانانویچه تا خدمت و تاز و قتل نفوس است  
در حال ( قرآینی و چالدران و او حق میکنند دور و راست باشد ای بیخ



















و مبرهن جای شبهه و تردیدی نیست و حاجت بشا هر دو گواهی نه علم تبه که بر  
بسیارم از تقریر شکر گذاری قاصر است و خامه و بنام از عرض خوا  
و در خور محبت حضرت تو الا شکر ی از بند نیاید و مناره طلب در دست

پست نامه

صد هزاران تر جان خیزد ز دل	غیر نطق غیر ایما و سنجش
همدی از بس بنام خوشتر است	پس زبان نیز با بی خوشتر است

همی قدر سناست وجود مبارک و از ویادشان و شوکت و ادب این  
لغت را از حقتالی و تبارک مسکت مینمایم

{ اه سحر ی ز سینه خار می  
از ناله بو سعید و اد هم خوشتر است }

قد است شوم ناصر الملک تشریف آوردند معلوم شد که فلان  
و سرکار شما را یاد مخلصان غفلت ندارند و فرموده اید که بلیت من اقامت  
در شهر بر سیاحت صحرا ترجیح دار و خیر آن تو شس اقا بیک است که مرغ خانه  
شکار میکند و من آن باز تر بنخام که تپوی صحرا را از هوا میبرایم

شاهین صفت چو طعمه ربودم از دست  
که باشد لطافت بصید کبوترم

چند سقره را که سوال فرموده بودید بهمان ترتیب و بفرستید و بگویند که فرستاده  
 نمودم و بهمان طور که وعده کرده ام برات بکسب و بخواه تو مان را هم بر  
 او نفر سوال بکار میرسانم که برای مخارج لازمه بنای معطل نباشید  
 در هر صورت جمع و خرج کل را ارسال نفرمائید زیرا که بر این فرصت

ندارم  
 هشتاد و سه ۱۳۰۰

بوی پرایس کن کرده خود میشوم	در کبویم همه گویند صلا میست قدم
-----------------------------	---------------------------------

و دستخط مبارک حضرت والا چون سبک عالم بالا شرف وصول فرمود وقت  
 برد و ساد آوردند استم آیه رحمت بود یا بابی از جنت برویم کسود مضای  
 مرحت آیش که سر (یحیی لعن نام و هی ریم) از او هوید بود منفح  
 و مدحیات کردید

تنهانه خانه تن مرده جان د	از جان اگر عزیزتری هست آن د
---------------------------	-----------------------------

آنچه را که در حفظ اغیب بنده در خاک پای مبارک رسید در تعریف و انباء  
 مراسم مخصوصه مرقوم فرموده بودید اظهار بدیهی و توضیح واضح بود واضح  
 قربانت شوم مرحت حضرت والا مثل اقباب روشن است و ارادت













در آستانه محبت نشانه حضرت عبد الحمید خان دامت ایام افاضه مقرر گردید  
 که بنده در گاه از جمله ارادت کیشان دینی و اخلاص مندان غایبی است تا آنکه  
 اخوی میرزا ابوالقاسم که نغمه سمرای شاحسار ارادت و ترانه مسجع غمخوار  
 محبت است وارد شد شرحیکه زبان از بیان آن عاجز است در اوصاف  
 و اخلاق پسندیده ذات سلطانیم و اقدیم حضرت تکریم ایام ذکر نمود و لند  
 تعرفه خود در حالتیکه باین مصرع مترجم بودم

در دل دوست بر جلد رهنی پایدار  
 و ایفای شکر از مرجم مذکور است

با حوی بعرض این نیزه مشاقانه جبارت نمود در این مضمین عالی مکتوب که تهنیت  
 محبوب دوستانت زبان فصیح شمانیه و بیان ملیحه ترکحانه بود و حاصل  
 زیارت گردید یک اشرف من نیز بلبل بودم و شرح حال من نمودم هزاران  
 و هزار حسرت ( دست ما کو تاه و فرما بخیریل )

تسل خاطر یکیه دارم این است که اگر فارسی هم نمیدانستم چه میکردم بواسطه  
 پدران اهل ایران در تحصیل طفل قانع بیک دست و قلم هستم و شرح سنبله  
 دست و قلم منوط بر محبت قبله جان ممدی حیابانه است بهر صورت  
 تصدیق ( ایتمیدیم ) بطریق کنایه شمرحی از ایران خودتان رکایت فرموده



این است که آنها به سمت وزیر مختاری در دربار آمدند و شش ماهه شد و از آنجا  
 مغزی الیه بگویند که اگر کار با این وضع که هست بماند نه تنها اسباب ملک است  
 که حالت امور خارج بر نیاید و مخصوصاً و محققاً استغنا خواهد بود و بلکه آنچه  
 دیگر از جمله سهام خارج از باجیان بر نیاید سهولت که تکلیف بنام سایر  
 نیز زیاده از حد و شوار خواهد شد و بغایت شکایت بر آن مترتب خواهد شد  
 و حقیقه بنام بعالی بر آنها احاطه دارد و حاجت با آنها مخلص نیست و با رسم  
 عرض می نمایم که اگر قرار درستی در تغییر رفتار جنرال فتول و یا در تعیین  
 دیگر بجای ایشان داده نشود برای ضایع التماس عالی و جناب عالی است  
 باعث فرحت کلی خواهد بود و در سهام خارج از باجیان که در نهایت در همه  
 دارد و استمال عظیمی بهم خواهد رسید و تکلیف مخلص بود که حقیقت امر را  
 بنام بعالی اطلاع بدیم

زین مصدق می نویسم

( قربان وجود حیت کردم )

( سالها دل طلب جام جم از ما میگرد )

با وجود عدم معرفت در آنحضرت که قبله حساب و کعبه صاحب است  
 کشاید و اظهارند که نباید غنظت و سیله بودم که بعرض رسیده خود را







در آینه و عصر یعنی ملک تا آیه امانت را نسخ کرده اند و پس ولایت را نسخ  
 من از منین تعبیر بجای میوم شاخ و آن از حاجی مهدی پرسید که آن کاغذ چه  
 زیاده زحمت نمیدهم و منظر نوشتجات دیگر شماستم دوم شهر محرم است عظم  
 اجورنا و اجور کم مصابنا با بحسین علیه السلام

فدایت شوم مطلبی است لزوماً و با ضروره با شرح و ببطور  
 جناب عالی عرض مینمایم که چند وقت قبل که عیال باه فحامت همراه میبود  
 جنرال قنول روس بدلیل موجه و سچی شکایتی از جناب ساعد الملک اظهار  
 نارضا مندی کرد و با ایشان ترک مراد و نمود جناب عالی بر حسب او امر علیه  
 همیون تخریر او تلکرافا مرقوم فرمودید که جناب معزی الیه از جنرال قنول بر جنبه  
 حاصل کند اگر چه ساعد الملک بلا حظه اینیکه جنرال قنول من غیر حق از او شکایت  
 کرده چه رسنا و چه شخصاً خود را بدادون تر ضیه راضی نمیکرد و سهل است با جلال  
 اصراء از کفالت کار گذاری مهام خارجه در مقام استعفا بود اما مخلص هر  
 طور بود معزی الیه را ساکت و متقاعد نمودم و محض اقبال امر بر میسر و اطاعت  
 فرمایش جناب عالی رفته از جنرال قنول تر ضیه حاصل کرد و برای تکمیل رضامند  
 جنرال این مخلص ضیافتی ترتیب اوم و طرفین با یکدیگر صفا کردند و لازمه

آن

بنویسند و اینهمه بفرمایند این منزل و طیب از آن آوردم که چون نشستی  
 در دست بخند و دیگر شکر مرا با جناب کیم نخواهی که صحبت مرا ننشد  
 زانی است که در حقیقت با طوطی بمنض باشد که بمن خود مضمون و وقتیمیک  
 استاد سخن و ادیب عقیق جناب بدیع نکار ادام الله عزه مکتوب شکر را با  
 خود شرف دادند تصدیق فرمودند که امروز ساحت انشاء و عرصه  
 محاسبه را در کلک زبان شکر فصحی تمام و وصتی بکمال است و آنچه  
 در وضع اصابعه عین الکمال برای من نوشته بودید در حق شما شکر او را  
 خصوصاً ترستی و زنده بهای جناب امین شکر را تشریحی کرده و چشم  
 بند بهای و عیاری ایشان را عیاری کرده آید که روان حسیر و قصبه ای بود  
 سرخ و بی راز مقامات خود برداشت و من چند روز است که باز احولم  
 بهم خورده آن مختصر را که کمتر از طول شما نیست با کمال ضعف نوشتم تا جنابان  
 معاون و امین شکر را ملاقات نمایم و کاغذ شمارا دست بدست بگردانم نوشته شما  
 چند وقت قبل با قلمتر اشهار رسیده در همان ایام جواب مشروح نوشته معین  
 اتجار و ادم و تا کید کردم که با نوشتهجات خودش برای حاجی محمد مهدی بفرستد  
 که بشمار سازد عجب است که نفرزاده عجب است که حاجی مهدی ز ساندیه آ

آن حسرت ببردشت خنجر سرد و خوشوقت شدم و ای شعر شاد حال است

اسود و پنشتم بمجام پدیرش	بر غم نکند هیچ دلم بگذریش
--------------------------	---------------------------

کاغذی با جبارتها خوش که خاصه خودت است با و بنویسد و برکت و  
بگویند و اما شاهزاده خانم خوب آمده است

صد سفره دشمن نهند طالب معصود	تا بوی که یکی دوست براید نصیبت
------------------------------	--------------------------------

فرز امیر خورمسی که میم تا

کاروان شکر از صبر شیراز آرد (و اسلام حیرم)

( بنیدیم خود میرزا موسی سرداری نوشته )

بر او مهربان محقر نوشته شما که جنبه بالاطناب در صحنه

ترقیم یافته بودیم همانا خانه این موسی را خاصیت عصا موسی داده اند

بیهقی گوید وقت کار خط و انشاء شما بالا گرفته و آنها که خود خرد پسندیدند

در کارند که دم فرزند و دم فرزند و نظری معجب بیکدیگر نکرند

بگویند ( آبی او شاعر اول و اول و کلده قاجار )

و اول کسیکه در میدان سخن را ز شهاب بر پرتیو و پشت آهوشسته رو به نیستند

طا آدینه بقال و حاج غلام علی معرکه گیر است که چانه اش سچانید و آینه

نویسنده



که داریم بگذاریم برویم <sup>سپس</sup> <sup>بوسه</sup>  
شاهزاده معظم سلطان احمد میرزای عضدالدوله

عدایت شوم <sup>همیشه قومه سرکار دالار ابرار در مکرم شاهزاده میر خوزینار</sup>

از ملاطفتی <sup>از ملاطفتی</sup> کرده ام رفیقتان دیگر نیز در مقدمه اتیکه در باب فروختن قنات داده اید رسیده

سابقه لاحق سرکار و الاکمال استنان دارم خصوصاً در استقامتیکه در مسکنه

فرموده اید و تو بهیکه در بنیاب بسزول داشته اید <sup>هم مگر بهت سرکار</sup>

ایه باین باغچه و عمارت مخلص که بخرجهای زیاد در تیر بنیا کرده ام بر

والا زه کردن کمان حاج حسین میرزا بسی دشوار است <sup>عجالتی سرکار</sup>

که ببقاری بر اجن با پوش میدوزید و با فسون کله از تارک مبه بسزید

دنباله تدبیرات ژار دست ندیدید و بهینطور که مرقوم فرموده اید <sup>سمعی سر</sup>

مترجم کرده نفرستید تا حاجی حسین میرزا مجبور شد به تیر بنیاید <sup>دازد</sup>

در رفته بکیر فال سعیت تا بدانند که چند ماه است و قنات را تسلیم نماید

زیر خت بندیم <sup>( برادر مکرما )</sup>

کافند نامی ثلثه شاهره خوب و بنیاستی مطلوب بودند دعوت قاف در قافرا

رور شبته می پذیرم فردا خبر بد بیدید که نامارشش اترارک نماید <sup>فرخ خان</sup>

سوار شدم و دوسه دفعه خواستم بفرستم چنانچه بعالیه هم سواری دعوت نمایند  
 بخاطر آمد که شاید کاریا مانعی داشته باشد و مخصوصا بنظم آمد که شاید  
 اجتماع خلفاء و نصره الدوله را در منزل خودتان داده باشید و علی <sup>حالت</sup>  
 میر و پادیکه و تنها با دله مرده و خاطر ای فسرده باز هم خود را باغ الوار  
 رساندم و یک ربع بیشتر تا سبشتن در رونی نیکهای از هم در فترت  
 کورک از هم پاشیده و قوایم شکسته بپیر انجار است و در هم

} اعترافه به جبار و دعوی بود او را  
 سیر چمن خوش و نیک با دل خستم {

با ایاب بتر از ذناب مر حجت کردم و حالا بهم که رفقه جنابعالی رسید  
 و کسالت زیادیکه دارم بکوره شاده ام با همین حالت و همین بیاییت غم  
 که غمک التجار و خلفاء با وجود دلالت شیخ بر فتن خانه بیکلری بجهت رضی شده اند  
 زیاده دنبال نباید کرد و با استغنا و بے غنائے باید که راند و مخصوصا نصره الدوله  
 دست و پا چکن کند تا خودمان از این منج بر که دیم قرار رفتن خودمان بی این منج  
 که یکشنبه است سرفا است اشاء الله تعالی نصره الدوله را خیر بدید و ان  
 هم در دست و نهانیش کمی از دسته گذشته تشریف بیاورد که با نهار کاروان

که در هم



و سگیان کترین استار عالیله حکیم فرمودی ره را بطور حلی انداخته و سگی  
 مناسب فرموده بودید که گویا برای همین مورد از زبان حکیم جان  
 شده بود و کترین تا زنده ام بدانها تمسک خواهم جست و جهت های بسیار  
 تشفی قلب خودم قرار خواهم داد چندان روز قبل از این عریضه عرض کرده بودم  
 امید که بنظر شریف عالی رسیده باشد در اینجا اگر عسر و حرجی است  
 اما هر چه هست با سود که و فرغت نزدیک است از قحطی خشکی سال این  
 و نصیب بزرگی بگردد سیده و الا آن با فضل کندم در شش تومان <sup>بهت</sup> بی  
 تومان است و گاه از حال اینجا رسیده است که نزدیکیت همه مردم <sup>متران</sup> بمرحوم  
 بیک تقد کنند و او را جد و از خطای بدینند از طرفان نوشته بودند که  
 او اوسط ماه شوال در اینجا حاضر شوم اما خود کترین نظر بود یعنی که است <sup>شاخه</sup> شایسته  
 تاجه مقدر باشد و چه اقتضا نماید زیاده بارت نینمایم و مستعدم که آیت  
 رحمت را که در خطهای شریفیت از این بنده قطع نفرمایند <sup>عمرد</sup> عمر و  
 عالی پانیده و خشمش فرانیده باد

(فدایت شوم)

بله هر روز از کثرت خشکی و دلیکی مثل سیکه به اختیار سر بکوبه و صحرانها <sup>باشد</sup>

باقی مختلفه مار حجابت میدهند و یاد آوریهانینند

( بوی گل را از که جو شم از کلاب )

همیشه سلامت خود تا ز اطلاع بهمید ۵ اثر خبر اندر

مرحوم غریب خان سردار در جواب تعزیت نامبر او  
که در فوت تجیخی خان سپهر مرحوم امیر نظام مرقوم داشته

نوشت است

قبله و مهی کلاما محذومی رضا قلیخان بادستخط مبارک و خلعت تن برایش

حضرت اشرف امجد والا <sup>حفظه</sup> وعتیقته مرحمت امیر سید کمالی دام <sup>احلاله</sup>

وارد شد و از طنور این نوع سنده نوازیهها و اینطور تسلیه و دجوئیها که بکار

بالتفاتهای پدران و ملاحظات سید کمالی دام مجده بود افتخار حاصل

که زانم از شکر گذاری قاضی است و انقدر امیدوار شدم که از پیش عاجز

حققاله وجود شریف عالی که دوا می دردم و مرهم زخمها است پاید

و مستدم فرماید و آقایی سید الدنخا از صابون عین الکمال محافظت فرماید

به نیکوئی پدرش امید است <sup>بر او</sup> وفا کناد خدا اندر او امید پر

که امر در چشم همه مان بدو روشن است دل همه مان بدو خرم در هر <sup>تصویر</sup>

و ص

نور چشمها قصیده شمار سید از فوت مرحوم صدر شعر از یاد خدا

میتا سف شدم جز که مایه دل بستگی است خلف ایستد مثل شماست که تا بچشم  
بودند باعث خوشوقتیان بودید و حالاکه در گذشته جانشین با استحقاق  
قضای سابق شما نیز رسیده اگر جوابی نوشته و یاد مکرده ام

نه فراموشی و از ذکر تو خاموشی

بلکه کثرت معنیها مانعده و خدا شاهد است

که شمار مثل فرزندم عبدالحجین دوست میدارم و اینجا غرض مخصوصا آنست  
نوشتم در این قصیده آخر داد و فصاحت داده اید و اتحق حاجی هزار تحسین و محبت  
جان کلام و لطیفه نغمه که در شمار شماست اینست که آنچه از طبع و قافیه  
من میرا و از دل بستگی و علاقه متبلی است که بمن دارید و اثر مخصوصی دارد

پیر شوی و موقوف باشی جناب علامتآب اجل قایم مقام دام سلامت  
بر من اولویت دارند بیشتر از من شما محبت و ملاحظت خواهند فرمود

چون دستم شما میرسد که از کیف مخصوص صله اشعار شمار از اسپر لیا  
(صفا و فاع لونهاتر الناظرین) بد هم آید بموجب نوشته علیحد

بیت تو مان بعلیقنجان حواله دادم که از او دریافت دارید نویسنده  
عمه محترمه شما متعلقه جناب میرالاعمال اعظام شرف الملک با اینکه مخصوصی



و بر کرسی نشاند و واقعا اگر چه از اشعار مندرسه است اما سادگی و لطیف و فصیح  
 دارد و خاصه که از دل بر آید و جناب عالی نویسد بهای لیوان و از فرجه های دیوار  
 حضرت تو بالا و حیفه است نسبت به آنچه که شرحی مرقوم فرموده اید بهای لیوان  
 یا ایند را بعضی بنده است شاق بفرمایید و تشکرات مرا از فراموشی منبذله  
 بیان خوشی که خاصه وجود جناب عالیست بجا کپهای مبارک عرضه دارم مشرک را  
 که است مضحکه و مسخره خودتان فرار داده اید لامحالہ از عکسهای متشکل  
 مختلفه حتی لکلب و آنخیز را در البقیست که منم شریک خنده و  
 منت شما بشم تفصیل سبیل و خرابی خانهارا بجنور مبارک عرض کرده ام  
 مطلع خواهید دید در غمزل تو ابوالارفته بودم و باز آنکه بارینا که از  
 کالسه بزغاله سبب با پیرش و موزیکای پیمای کوچک و فخرن اسکی  
 میرزا اسمعیل مهرشته دار تماشا با داد افسوس که به طرف نظر کردم  
 قازقش ندیدم و با دلی ریش سبیل خاطر ی پیش مر حبت کردم نشان  
 مر حبت کرده مخلص را از ملاقات خودتان سرور فرمایید

از غمدال

ز نیمه خفت نیند هم ۳ ذیحجه ۱۳۰۶

بر نو ابوالایرج میرزای صدر اشعار نوشته

رضی

که بشا تو معروفند با کینفر زرگ آرد و دم و دودی راه انداختیم و بعد  
 نقره و مس و قلع را در بوتهای مقدسه ذوب کنیم بامید اینکه قطره بقطن  
 قدری از این خاک را بدشان دادیم و دیدیم چیزی که از او مطلقا اثری نداشت  
 این کسیر عظم بود و همه آرزوهای بکرمان مبدل شد و چون مظهر بود  
 همینکه با طرق مختلفه بعضی اولیای دولت بر اینک قوطی منور را با  
 حقیقت و سمت فرستادیم که اگر خواسته باشند بدهند او را بخرند تا  
 محرومی مخلص باشند

و مزید الاطلاع عرض نمایم از قراریکه مذکور شد حاج رسیخان منور از  
 شیخیه بوده و قتیکه بکعبه معظمه رفته اینجاک از سر قبر مرحوم شیخ احمد  
 شراه که در دینه مدفونست برداشته و با عققادانکه اینجاک شهرش از کوه  
 احمد و کسیر عظم بیشتر است آنغبارت را بدخترها و عیالش کفیه دادیم  
 بحقایق الامور مس

فدایت شوم از وصول رتبه شریفه

وقت گرفت طبعم چون باد در خزان	شاد باشد صنیرم چون دهب در بهار
حاج محمد طاهر میرزا گفت که عند رجا بعالی اشکر کنه و مندرس را جان داد	

زمانه رحمت میندیم

( بشنویداید وستان این داستان )

که حاجی رسیغمان نما بود از خوانین گهر و چند روز قبل در سن شصت و یک سالگی فوت شد و نیز در خلافت آنکه گفته اند ( بهر زه طالب سیرمغ و کیمیا میباش )

فان کار که از کائنات باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش  
بسی است باور کردیم و کیمیا میباش

قوطلی صلی در زیر آن پیکر دیده اند که مملو از خاک است  
و پاره نخاله کجاست و دستمالی هم بر روی خاک گذاشته است همان است  
او را برداشته و آوردند با علم قطعی بر بطلان عمل کبیر فرستادیم چند نفری

که کیمیا





تنبیه آنها را داشته و مخصوصاً با میر تومان یاد داشت داده بودم که در آن  
 که قاری اش را ایند و طایفه لازمه است تمام بخل آورد اما در این اقدام <sup>تومان</sup> <sub>بهر</sub>  
 تنبیه آنها بعضی آنکه چند نفر اش را و مقصیرین ایند و طایفه که قاری شوند تمام  
 ایند و طایفه و مخصوصاً طایفه فولاد که ایل معسبر و مستول بودند یکبارزه و بالمره  
 غارت شده و بکلی از وضع زندگانی و عتیتی اشاده اند و بهم  
 لا امر الا قدس الاعلى مطاع المطاع

( فدیت شوم )

بیکجی

رقیمه عنبر سیمیه در اوقات شرف و وصول ارزانی داشت راز  
 خود اینکمان نبود ) از رفیقان و سلامت مزاج شریف بهما  
 مسرور و خوشوقت شدم ( محمد آله ثم حمده ) <sup>مخالص</sup> <sub>از حالت</sub>  
 چو یاشده یا محمد ته نعمت سیوه بافتت و باضعفکه همیشه رستین شوق  
 بعل ما موریت خود مشغول و دقیقه اسود که نذارم خوب آقای من مولا  
 من اینچه لطفی است که من هر پرده میفرماید باز قلمی برداشته و غرضی <sup>شوم</sup> <sub>است</sub>  
 و عرض نمایم که خا بعالی در مصالحت جور و عتاف کرده اید که دوستی من  
 با شیخ شریف حکایت آکینه و سنگ است . زیرا که یکسختی و سبب



خودمان مر حجت کرده اند و فقط چهار طایفه دیگر از آنها مانده و بجا  
 مر حجت نکرده اند از قراریکه مرنجه تحریر اولنگر افاطمینان داده اند  
 نیز مر حجت خواهد داد و اما چنانکه سابقا عرض شده مأمورین <sup>نشینت</sup>  
 به طایفه بآن طرف رفته اند بجهت الیه زیادتی کرده اند و علاوه بر ضبط اسباب  
 و اشیاء آنها زیاده بر بیت هزار کوسفند آنها را ضبط و تصرف کرده  
 و خسارت زیادی بر آنها وارد آورده و اگر چه اینجا که از یکطرف بطریق اظهار  
 وزارت جلیله میرنجه تکلف کرده و تا کید نموده ام که استرداد اموال غنایم  
 شاهسون را از مأمورین مرنجه در روس بخواهد و از طرف دیگر نیز شرح مفصّل  
 الوزاره نوشته بتقلیس فرستاده ام که از حکومت فقار استرداد اموال شاهسون  
 بیسوجه اقدامی مشاهده نمیشود و لازمست که از وزارت جلیله مجدداً در این  
 که نهایت اهمیت را دارد اظهار شود که استیصال سبع کیشری از شاهسون  
 شده است و چون از تکالیف حاکی عبودیت اینجان ناراست که حقیقت  
 هر چه را اینجا کپای مبارک عرض نماید محض اینست که در ضمن مسئول نشود و لزوماً  
 مینماید که اگر چه تشبیه استر فولاد و لو و قوجه بکلو چند لازمست و از شرط  
 نظم آخذ و از موجبات تمضیه سفارت روس بود و خود اینجان نیز نظر

دار السلطنه

بنویسید که چه برای قرار و مدار مطالبات تبعه خارجه و داخله که هر روز در  
 عارض من مشکی هستند و چه برای رفع اختلال حکومت صانقلعه که هر روز  
 و نوه های او جنبار مجبوله منتشر نمایند و باعث بطنی ولایت شده اند  
 از دار الحکومه معادوت بند و هسکه ایااره سفارشات دیگر که آیه  
 نظر دارید در موقعیکه خودتان بستر میدانید عرض نماید عجله میش از منتموم  
 نوشت جبهه مانندی آقای صدیق الدوله را با آدم مخصوصی خواهیم فرستاد  
 اما شرطش اینست که با مقتضای اموریت عمل نمایند زیاد هر

۲۲ شلک ۱۳۰۰

عریضه است که نجایکامی شاه شهید سعید انار  
 بر مانده عرض نمود

تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس سیدونت شوم

از این است که هر روز در عارض من مشکی هستند و چه برای رفع اختلال حکومت صانقلعه که هر روز  
 و نوه های او جنبار مجبوله منتشر نمایند و باعث بطنی ولایت شده اند  
 از دار الحکومه معادوت بند و هسکه ایااره سفارشات دیگر که آیه  
 نظر دارید در موقعیکه خودتان بستر میدانید عرض نماید عجله میش از منتموم  
 نوشت جبهه مانندی آقای صدیق الدوله را با آدم مخصوصی خواهیم فرستاد  
 اما شرطش اینست که با مقتضای اموریت عمل نمایند زیاد هر

مخالف

زیودتر

مخصوصاً مستند گشته بود و الا مفاسد صاحبهای سابق و جلا نغ و صایطه  
تأم کرده ارسال نفر نمایند که از تاخیر که در تفرغ اینجاب رویداده مگر آنرا  
با وجود سختنای مبارکه شاهنشاهی و وعده صریح حضرت والا نسبت <sup>حمنصبت</sup> بصبا  
افراد ما مورین بیسجوع پادشاه و مرحمتی ظاهر نشد رست <sup>نقلا</sup> کتابچه را که فرود  
قدری یاد بود لکن چند لاریست که اقلانست بر و سر کرده هیچ نباشد <sup>مجاله</sup>  
یکشت از صاحب منصبها جز و افراد نوکر با اخذ مت که اشهادت به خدمت <sup>بود</sup>  
ازها مرحمتی شود است نه منطبق را اگر اراضی نماید که مثل آنکه خود <sup>تلا</sup>  
از تاخیر است یا زیکه آنها بود دیده اظهار دستنک نفر نمایند <sup>نویسند</sup>  
و تا کنید نمایند که اقلانست بر کرده ما و روسا و کجوز از <sup>حمنصبت</sup>  
و افراد ما مورین بواسطه عطا نشان و ترقی منصب <sup>سند</sup> غیره <sup>تفاتی</sup>  
که باعث یا نوکر نشود و وقت دیگری بتوان خدمتی <sup>کشت</sup>  
معایب اقامت <sup>سند</sup> سلیمان خان صایقله دونه های او را چه <sup>سند</sup> بر اقلیت <sup>سند</sup>  
و چه برای حکومت خود صایقله خاطر نشان <sup>سند</sup> جناب صدیق الدوله <sup>سند</sup>  
بجسم کم روزم از نگاهداشتن حمایت کردن او در طهران <sup>سند</sup>  
احکام بر خلاف حکام صادره از حضرت والا اظهار دستنک <sup>مخصوصاً</sup>

بر...



و پذیرفته است و خودتان میدانید که با پاره معایبی که در او هست بازیم  
 او را بر همه ترجیح داده و میدهم و او را از همه بهتر دانسته و میدهم  
 بسخن او و خواهم داد که شما چقدر از او سفارشات نوشته اید بعد از فتنه شما  
 و قسریق آقا ز بس اوقاتم تلخ بود نتوانستم که دستخط حضرت امجد <sup>عجله</sup>  
 و جواب کاغذجا بجا تمام صدیق الدوله را زود تر بشما برسانم این است  
 با این پسته معروضه بحضور مبارک را سر بسته و کاغذجا صدیق الدوله  
 سر بسته فرستادم که بخوانید و بر مضمون او مطلع شده ببینید و برسانید  
 اینکه دماغ و حوصله خیر نوشتن نداشتم یکی دو مضمون را که غذایک حد  
 سرکار صدیق الدوله نوشته ام چون بیا و شما و راجع بشما بود بد نشده و بدیده است  
 در باب اضافی که موجب فرزند میرزا علیخان <sup>نوشتم</sup> اسم شرفی خدمت صدیق الدوله  
 که خطه خواهد کرد و انشاء الله سعی خواهم کرد که محاش را معین بنامیم که حقوق  
 شما خیلی بیش از آنهاست خواهش دارم که میرزا علیخان را از من عا <sup>ببرید</sup>  
 تا اینجا بود از شدت گرفتاری و بدجا و کثرت موانع هیچ نداشتم که حضور  
 و حضور رفت آنچه حق اظهار نمى نسبت با و بود و بعد بنیاید <sup>اینست</sup>  
 خواهم کرد در ضمن مطالب که در موقع سخنجاب صدیق الدوله عرض نمایند این



فیهاست و سابقا با وی داشته است و یا اینکه حالاً تا زنی میخواهند در  
 احداث بکنند و عثمانیها در ادعای مالکیت آنجا ذکر سبب می میکنند  
 و اگر ذکر سبب میکنند بجهت دلیل متمسک میشوند و صورت تحقیق آنرا  
 بهم خودشان و بضمیمه صورت اطلاعاتی که خود شما داشته اید و بعد از این  
 خواهی کرد بر روی بفرستید تا با طرف مسلمة احاطه و آشنایان بهم بر  
 اقامت

که لازم است بشود شهر شوال ۱۳۰۵

برادر مکرم مهربانان خودتان تصور نمایند که از یکطرف با مغز شمشیر  
 و از طرف دیگر با دوری فرزندی عبدالحسین چقدر ملول و اندوهناک و این  
 و علاقه برای بنی نوع انسان بلا عظمی است مخصوصاً بر من که قید و تعلیم محبت  
 شده از دوری دوستان و متعلقان چنانچه نتوانم سکندر دفاصه که دوست و برادر  
 مثل شما و فرزندی مثل آقا باشد خلاصه مرادش بجز آن نشانید و رسیدید  
 حفظ خداست هر استهان بشود از محبت و مهربانیهای تحریری و ملکه او شمانیب  
 که بجز از صمیم قلب بوده نهایت استئمان دارم خداوند شمار موقوف نماید و بر  
 شما بیفزاید و فرزندی میز علیخان را بر او شکر شما حفظ نماید کاغذها را و لودجا  
 مرسله در ایام توقف در ساوجبلاغ و بعد از حرکت از آنجا بجز رسیدن



از فایح عرض نماید <sup>۱۳۱۰</sup> نیمه ششم غم شریف

( امیرالامراء العظماء )

بقراریکه وزارت امور خارجه هر قوم داشته شما در خبر و راپورت های خود تا  
 بوزارت خارجه اظهار داشته بودید که نامورین دولت خریدت که بخوان  
 تصرف جزئیاتیکه در دست ایلات این دولت علیه با قاعده و فساد و  
 دبی در آنجا احداث نمایند و حسب الامر مبارک مقرر شده بطوریکه مقتضی است  
 اقدامات لازم در سه راه پیشرفت خیالات آنها بعمل باید بیاورند شما میبایست  
 مناسب بود که شما این اطلاعات خود را زودتر بمن مینویسید و بمنظور  
 که بوزارت خارجه راپورت فرستادید راپورتی هم بانجا میفرستادید  
 زودتر مطلع شده هر اقدامیکه لازم بوده است بکنیم نمیدانم باعث منظر  
 غفلت شما چه بوده در هر صورت حالاً مینویسیم بوصول این نوشته بلا تاخیر  
 الحضره اعلیه میرزا محمود خان هندسار که باموریت مخصوص در آنجا است  
 آدمی از طرف خودتان نامور نماید تا با بخل رفته بدقت سیلاب منور در خط  
 نماید که از اُس حد و عثمانی بانجا حقد رسافت و در نهایت تصرف کردیم  
 طرف بوده آیا از جمله متصرفات ملا براع این دولت علیه بوده یا از ارضی



از هر دری سخن در پیوستند و آخر صحبت ایشان بر میوفانند دنیا منتهی شده  
 آه یک در می میکنند و دیگری دست تأسف بر زانو میزد و آقا سید باقر هم  
 گوش می داد و سری میجنبانید و حرکت بند به هم غلیند و قلم گنشد  
 زین بر این حالت تحریر ندارم غنودم تابع وقت

(برادر مکرّم محسنی)

مختصر نوشته شما رسید از باره منتظران آنها و کنز اینها که از طرف شما  
 بیرون آورد و حقیقت اینست که ملاحظات بطوری دقیق و تکالیف سخت  
 شده که علما و عاقد خود از اجزای هر سه دوستان خود مشغولند از دو  
 میکند و آنچه دلیل دارد و چنانکه بیشتر باید از شما کاغذ نرسد و  
 شما تحریر و فکر افاجو ایرسی نکند باره

شرح این جهان و این خون کبر	این زمان بگذارتا وقت ذکر
----------------------------	--------------------------

از مژده عاده صحت شما خوشوقت شدم و دعا میکنم که ایشا الله که  
 عود بکنند در کاغذهای سابق اظهار کرده بودید که شاید در مسئله  
 موجب فرزند علی بنان برای من تردیدی بسبر سیده و یا میرزا نادر  
 القاء تردیدی کرده خودتان سید که میرزا نادی یادگیری بصری در



## ( فدایت شوم )

صبح پختنه غره جمیع الاول ۱۵ هجری از منزل جناب بختاب <sup>خل</sup> در  
کل عا که مضموره ایران با اتفاق جناب امیر الامراء اعظام حاجی خسرو <sup>خان</sup>  
قاجار عازم خدمت جناب بخت و جلالیت جناب عماد السلطنه شده در  
شهر <sup>ان</sup> شرف ملاقات ایشان را دریافت کردم خرابی مجلس افلاطون <sup>الزمانی</sup>  
اقامیرزا علی اکبر طبیب <sup>ایمانی</sup> و مقرب <sup>ان</sup> خان عبد العسیبان <sup>ایمانی</sup> و  
و آقا سید بقر جبارانی و آقا میرزا رضای کاشی و چند نفر دیگر بود جناب  
عماد السلطنه برای اصلاح مرخصان مسهلی از مشربت و در میل فرموده بودند  
انقلاب داشتند بهوی منزل ملایم و نهی از آب صاف جاری بود و کلهای عبا  
و کوب ساحت حیاط را از هر دو طرف خشنده و روشن نموده غلیبان <sup>ایمانی</sup>  
آوردند خرابی محاسن محض آسود که جناب عماد السلطنه با طاق دیگر آمده هر  
بر بساطی نشست و هر کس را اینی تکبیر کرد بنده که سو بستم و دو معده <sup>عین</sup>  
بوده تحت جوی اختیار افتاده ساعتی در آن کشیدم و چرت زدم دیدم که از <sup>سند</sup>  
کسالم زیاد تر میشود محض آنکه خودم را مشغول نمایم قلم برداشتم سحر بر <sup>نصفه</sup>  
در نشای زشتن ملقت بودم که سر کار حاجی خان و حکیم باشی و آقا میرزا رضا

و اینک شرحی که میبایست جناب اسبل اکرم سرکار ناصر الملک بسوی  
 نوشته لغافتادم و علاوه بر آن شرحی هم جناب جلالتناوب  
 امین سلطان نوشته لغافارسال داشتیم و لهذا از جناب حضرت ارفخو  
 دست شوکتة طفله نه بجا جلالتناوب ناصر الملک ضمیمه کردم که انشاء  
 و بیاری خدا باستمول هر قسم شانانه هر چه خوبتر و هر چه زودتر حجت  
 کرد و چشم را بلاقات خودتان روشن خواهید کرد با جناب امین سلطان  
 خلیه کردم کبیرید از دست جناب مستطاب شهرت سرکار شیرالدوله از جانب  
 مخلص بوسیده غدر شمرسار پیام را بخوانید و تشکرات مخلص را از لغافتناوب  
 ایشان عرضه دارید لعنت خدا بر این پیشکاری آذربایجان که رشیدی  
 از دستم گرفته بهلایه گرفتارم کرده که شب و روز خودم را نمیدم و بی  
 فضایل اینجا موریت نامبارک است که کیمباره و بالمره از ادای رسوم  
 در خدمت آقایان خودم معظّم که سالها با من لطف داشته اند وستم کوتاه  
 و فرصت عرض ارادت هم ایشان ندارم شمار بجد حالت گرفتاری  
 بطوریکه دیده و میدنید شرح نمائید که لامحاله حمل بر سحوقه نظر نمایند  
 بر این فرصت تحریر ندارم ۲۱ شهر ربیع ۱۳۰۲







و روس منعقد شده مسئله تنازع را با احترام طرفین اصلاح نمایند از اوصاف  
 (اکیپوزسیون) که یکاهست دایره و مفتوح شده چه عرض کنم که در بیان  
 و مختصرش اینست که از اول آدم تا امروز چنان سبابه فراسم نیامده و در بیان  
 کسرتده نشده فنوس که باب علم بر مردم ماسد و دور آید و شد بر آنها  
 کشته و تحصیل منافع و کسب فواید و اطلاع بر ترتیب عمل خارج محرم و ممنوعه  
 باری برای امتعه مخصوصه خود مان جای مناسبی بطرز و طرح عمارت این  
 و آماده شده است اسبابها از قراریکه بخار رسیده است پنج و شش  
 خواهند رسید هر چه باشد خوبست و با اصطلاح فضلا و وجود تماشین  
 عدم صرفت مخلص لا محاله دور فریکه همه (اکیپوزسیون) مردم  
 کواه که غالباً بر تشریف نداشتن خبا بعالی تا سفت میخورم و با کمال  
 و حسرت بر میگردد که این مردم مرتب علوم و صنایع را بدرجه انسانی  
 (ماه سنوز اندر خم یک کوچیم) بنده زاده سحی نوشته خبا بعالی  
 از روی کمال مرحتی که دارید او را بر فتن طهران امر فرموده و بدین جناب ناصر الملک  
 بهینطور فرمایش کرده و میرزا بزرگ رخصت همین بتبریز فرستاده

زیندر عصر ندم

س

حر





مقدمه استلطانا

نوشتجات شما رسید و ایزد پادشاهای شما را هم دیده ام آنچه نوشتهاید از روی کمال خرد  
و بهیچ از روی بصیرت و محض صدقت و حقا که اسم شما با رسم شما مطابق صدقت  
و قوی هستید همانطور که دیده و دانسته اید مدار دوستی مردم این ایام بر بنا فرغ  
بروز و ساعت بر ساعت خود شانت نه بر حفظ حقیق دوستی چندین ساله  
یک کنج با دآوری میجواید که اشتغالی آنها را صاف نماید و زبان بکوبد و عجب  
آنها را بزند و اقدار و اعتبار آن شخص بطوریکه نوشته اید صحیح است و از  
تسار که معلوم میشود از هر جهت بردیکران ترجیح دارد و در حد ذات  
شخص با پار و در دستکار و لایق هر نوع ملاحظت و موفقت و منعم با هم  
مختلفه با ایشان از روی دوستی و موفقت برآید و در هیچ نوع یا دآوری  
معموله کوتاهی نگردد و روز بروز بر مراتب دوستی خواهم افزود و حق نیست  
که ایشان هم در همه تقریرات خودشان اظهار کمال دوستی مینمایند و در انجام  
کارها موافقت میکنند و نوعی خواهم کرد که رشته کارهای خودمان هر چه در  
ایشان باشد و اینک کاغذی در سفارش شما و تاکید در انجام مطالب

مستند

و مثل او کار دادن و کار گذار بر دیگران که ششم و خوشوقتی حکم از اشتغال با این  
 خدمت بیشتر است زیرا که با آگاهی و بصیرت و وسایقت و نصیحتی که دارم  
 خارجه آذر با بچا بزرگ نهایت اهمیت دارد بسیار خوب اداره میکنند  
 و فتنه اداره ایندیره بر عهد ایشان مقرر گشته تخفیف عمده در تکالیف  
 با بچا که بسم رسیده و بالضروره در امور راجعه با ایشان لازمه است <sup>تعمیر</sup>  
 و خواهد آمد و یکی از فضایل و محاسن این است  
 که از حکم انصاف و اخلاص حضرت توالا در ستمیکت باندۀ بمقدم است <sup>انصاف</sup>  
 باید داد که جناب شریف العلماء نیز (و عزیزانها بشالیت) است و در <sup>در او</sup>  
 موجبات بحسب مین الحضرین با ما یا رشا طرند نه بار خاطر و از تقدیمات <sup>بیت</sup>  
 دادیم و صفری و برای که چیدیم نتیجه خوبی بدست آوردیم و از جمله شوهان <sup>است</sup>  
 که ده و دوازده روز دیگر مقرب الحاقان میرزا حسینخان پیشخدمت <sup>است</sup>  
 سرکاری بود و اش بسیار ممتاز از خانه رادامی خودشان که مقصد <sup>است</sup>  
 و منتخب اینچا که است خدمت حضرت توالا است شوکه خواهند فرستاد <sup>عجالت</sup>  
 با بیغرضانه کفایت کرده ایشان الله بامیر حسنخان عریضه دیگر خواهم  
 نوشت <sup>صن</sup> عسرت و الا پانیده و حشمش فرستاده بد معروضه





که و سس بودم بر سر من چه آورد و نزد یک بود که مرهبرای حضرت بقدر  
 معلوم شد که بقول (میر تیمور گورکان) باز هم خدا را با ما در دنیا کارناست  
 و بعد از خلاصی از آثمناک خود را بگردستان رساندم مجدداً و از برکت  
 جناب عالی احوال بد منیت و از روی میل و رغبت بلوازم خدمتیکه در آنجا بود  
 رجوع فرموده اند مشغولم عطا لقب قائم مقامی و تفویض پیشکاری آذربایجان  
 بجناب اجل عالی بوجه استحقاق و خیلی مناسبت و آن مبارک است  
 نظر شریف هست که مگر میکشتم پیشکاری آذربایجان جا بر است که بقیه  
 دوخته شده است و حالاکه (وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ) بعبارة  
 اخری (وَجَحَنَ مِنْ لَمَّا كَفَرُوا) رسیده بسیار خوب مطلوب است و  
 (که اندک نه بوفق رضاست فرموده) که کُلّ بنجار تیره نشود درستان  
 و مسکت که کُلّ عزیز است و خار خوار و بانداک و نختی جاشاه انهم کارها  
 فرخنده خواهید فرمود مرحت مخصوص حضرت اقدس و الا دمت شوکت که  
 یار و مددگار مثل سال رشک هم که دارید حسن راه ارکان نیز که غالباً خود  
 سر هم رفته باشد مطلقاً حکیه فیما بین خود مان بود بهیچ سر جای خود قرار گرفته  
 خدا غار و آنجا منتان مبارک خواهد بود از آنیکه رساله اشکوی مرهبرای

بس صفا و هوای اینجا تا ماه لیون تعریف کرده بودید بهوس شادم که  
 و مانعی و فراغی داشت به ششم بد منزل تا بیوان بروم و مسترال ملک را  
 بهم که بغرم بکشج اقامت آمده با خود خواهم برد ( هر جا که هست تو  
 نباشد نشست ) خواستم دستی نگاه دارم و چیزی نویسم که تبریح  
 فرزند می قاسم خان بکار آید اما خواهی سیر

از دور آید و من از خود بدر شدم	گوئی که زمین جهان جهان در کشد
--------------------------------	-------------------------------

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ایضا با بحر خوم نوشته ( فدیت سوم )

( باد آید و بوسه بجز آورد )

یعنی فرستاده علیقلینان رسید و رقمه شریفه جنابا پیرا

بمانا دوستی که مرد دوستار	دوای دل و راحت جان فرستد
---------------------------	--------------------------

ذوق تسلیم جنابا عالی میداند و شهادت میدهد که مطالعه رقیبات شریفه منفع  
 یا قوت و تریاق فاروق مست و نشاط و نباطی مخصوص دین بهم میرساند  
 که آنچه مرقوم میفرماید برآمده از دل است و سرشته از ذوق صفا و محبت  
 خدا که مرض ( انفلوانزا ) از جنابا عالی استلاد کرده شده و گویا خسته اندر کرده تا

کروں

رفیق شفیق بجه زبان اظهار تاسف نایم میرزا شوکلا خوب از عهد برادره  
 از برادران و مخا و میکه در محفل با جابعالی شریک بوده و از من یاد کرده اند  
 هستند نام احوال مخلص همانطور است که دیده اید و بعبارۀ اُخری حالت  
 کرده میسر و میدم جناب اجل عالی هم قدری از جانشینی من اخذ فرموده  
 مقطع را از غزل حافظ ره مطمح نظر دو وجه بهمت قرار بدید

حافظ چون منم و شاد چون در کله	بهر است که من خاطر خود دارم
-------------------------------	-----------------------------

اطلاع سلام جناب مستطاب نایم العلماء و سایر محبا دیم منوط بهمت عالیست  
 ز هدیه منت یمنه عشر حجب ۱۳۱۰

بمعن عور مبرور قایم مقام رحمة الله تعالی نوشته

( فذیت شوم )

رقیمه جناب عالی علی التوا لے شرف صد درازان داشته نمیدم از  
 دوری و مجوری از خدمت سرکار اظهار تاسف نایم و یا بر سعادت التوا  
 جناب عالی در رکاب مبارک و محرومی خودم حسرت سیرم

جام می و خون دل هر یک کجی	در دایره همت تقدیر چنین باشد
---------------------------	------------------------------

بسی صحرای رسد و هر درش باستی از آن بیا و جناب عالی صرف خداید شد



فتح الله خانزاده نوشته لغافر ستادم ۲۸ و قیامت کلام ۱۳۰۴

( فدایت شوم )

رقیمه ملاحظت امیر جناب اجل زیارت شد منطوقه میرزا شوکلای صدر را بر شش  
در صیانت بیله مبارکه تولد حضرت اقدس امجد والار و حنیفه در منزل مزین  
بچه محبت خودمان که حال قوی سرسرا آورده و لضره الدوله شده

ایگری که از تو دادم

سکندر دارم که کرد دادم

به تعلق و تفاق و سیمبالت و غیره

هر شب و روزی که میومیرودم

هر نفسی می رود هزارند است

و حق هم دارم که

( ذکر بر سینه یاد چو تو وفادار )

آن گری می تو و صفای تو

و آن بتههای روح افزای تو

آن اخلاق حسنه و صفات حمیده و آن شرم و ادب طبعی و آن مناسبت  
و مناسب خو اینها و آن ملاحظت عالمانه و موقع در اینها و انوشوینها و نظری  
و آن بقتیلد ترکیهای علی صفر خان و آن اشعار طاق مند اقا تقی و اشعار  
باید به در حق دین با و هزار چیز دیگر از فضایل و مناقب ضابطه تمام است  
که یکی در نظرم صفت بسته میدانم که ام یک بیان و بردوری خودم از آن

از جناب عالی استعدا دارم هر وقت که مجازه او را در گذرند قدر غنای  
 جای مناسبی را که معلوم و نمودار باشد برای مدفن او معین نمایند و بجهت تذکار  
 شریف عرض نمایم که عموی مرحوم زین العابدین خان در توحیدخانه مبارک کنونی  
 چنانچه مقدر و ممکن باشد که او را هم در پسروی عمومی مرحومش دفن نمایند  
 از اتفاقات مخصوصی که نسبت بخلص حقیقی خود دارند و دروغ نفرموده باشند این  
 خاطر شکسته و درود کارتابی که در دم ریاده بر این حالت تحریر دارم و  
 روزه مترصد رجوع خدات و فریاض استم ۱۴ شهریور ۱۲۱۷

( جناب فحاشیت بصیابا )

اینکما غذا شما بختلی ( کاجتو اطا و سس ) با وجه نقد و میوه جات  
 که فرستاده بودید رسید شمارا بجمال مشک و غیره فرستادم میباشم  
 این بار خانه و تعارفات شما بنودم خیل زحمت کشیده اید و نهایت  
 امتنان حاصل شد خاصه از این حسن نیتی که اظهار کرده اید و اهل حق  
 مسلت نمایم که مرهوجبات اتمیت و اسود که وارد یاد اعتبار و شونان  
 آذربایجان عمو ما و خود شما خصوصاً موفق فرماید و حق است که از شما و اما  
 و صدقت و ادب شما فایده مضامندی دارم که موفق تا بشید خوب

زمین برواشته شده قسمت کرده اند و از دار الخلافه حکم بر قرار می آن در حق  
اولاد خودش و دو نفر دیگر صادر شد اما بجای اعلیٰ طینان میدهم که مرد  
تا هر وقت در هر جا متوفی بهم برسد هر که باشد لامحاله کیسنگ از موجب اورا

برای خبا بعالی قرار بدیم شاه است

بیتوله باشی مشهد مقدس حضرت ثامن الائمه علیه السلام تحت  
دانشنامه مرقوم دشته است

حدایت شوم مقدر چنین شد که آن یک سپر که سالها در تربیت  
و تعلیم او خون جگر با خورده و در بنجا برده بودم بوبای کرمان قبل از شده  
و من بچاره در آخر عمر بچشمین مصیبتی که قمار ششم و میان اینجا زاده  
خدا بساط مخلص بکیاره بر چیده شود نه تنها بنده در این منصب که قمارم بلکه  
کیشری از صاحب منصب و سر بار که باین قضای آسمانی در گذشته اند در دنیا  
از وقوع اینجا شده بزرگ و تلف شدن این همه صاحب منصب و سر باز ماتم و شیوه است

مسلمان نشوند کافر نه بیند رضا بقضاء الله و تیلیا لامره

از رحمت و شرف این است که بمقتضای وصیتی که آن ناکام کرده است  
باید در آستانه مبارک حضرت صبا سلام الله علیه و روحی له العاف و ذنوبه شود



جوشتر آن باشد که شکر را

کشف آید در حدیث دیگر

(روا لله علی ما نقول کسب)

(حسبنا ویر قاید)

بهر حرم منور غمیر خان کردار نوست

ندایت شوم پار سالم غمبای کردی مرحمت فرموده مرد خان

آل عثمان علیه الرضوان کرده بودید

انعبا پوسیده ز دو سیم  
مانده ام وقت سوری  
یکعبا لطف کر از شوم  
رنک او از دار چین و بر  
شمس از غم نام و بزنی  
تا بگویم در میان خاص عام  
اولین دو دین و سیمین

تا رو دوش کسیر از هم  
واندین برکت و دمه ک  
کسوت بو کبر و عثمان  
که بود سیم شمار از انیل  
نه رکاکا وند و از با جلیو  
کامیعبا باشد لباس نام  
رحمة الله علیهم اجمعین

زیه رحمت سینه

(عوض می شود)

وصول رقیه خبا بعالیر صبح روز پنجمه نجان نیک گرفتیم که (بکرة تخمین  
ثابت شد اما متاسفانه رحمت میدهم که موجب صاد قحان خوی رانفس از

و اگر سرمایه خلاقش مانند سز است و با کمال لفظ و جمال معنی اگر عقل سلیمه و  
 مستقیمه را بوظایف جنبش و لطایف آفرینش با استحکام قواعدین و  
 و اشطام قواعد ملک و ملت دعوت کند زینده است که خاص و عام کلام  
 حکمت آن بهره نیا بندد و فایده ناکبر کند هزار آفرین بر بر نماند <sup>اخلاق</sup> <sub>این</sub>  
 و طرازنده این اوراق و مؤسس اینخانه و مهندس نمایان که در حیات <sup>اطراف</sup>

سخن و ریاضت دقیق معانی

اختر احسن شرح نبر بر آرد و پیا بوق	کو هر از کج بر فراز آرد دور بر در کج
------------------------------------	--------------------------------------

و بزرگان سلف و حکمای نامدار که وضع نگارش کتب اخلاق و سیاسات نهادند  
 و اساس انتشار آثار و اخبار را استوار کردند هم بر رعایت ایندقیقه بود که  
 ادب کنند و تشجید البابت بیت نوع بدان جویند و تر و نفوس <sup>ظلمت</sup> <sub>بوم</sub>  
 جاهلیت و آداب مود را بر اندازند و حسنات ابرار و آداب معارف را  
 کنند و پیروز نام مبارک که هم بر این و تیره طراز عله معالی شده او و <sup>شایع</sup>  
 اعالی و هر چند در تجدید لباس و تاکید اساس آن مبالغت بود و <sup>بیت</sup> <sub>عکاس</sub>  
 بر فوائد عاتمه و نیاج کامله تامه مقصود آید البته پیرایه استخوان و قبول آراء

بیشتر خواهد یافت

شکر خدا که از مذبحت سارکار

بر حسب عادت همه روز بار

و چون دیدم که

خوش میدید نشان جمال و جلال دوست

آخوش میکنید حکایت عز و وفار دوست

مقدمش را گرامی داشتم و تا بود در بعین ظریف در رفیق صحبت بود و حال  
 خوشبختانه عازم خدمت با و گفتم که پیری شکستی و پر مردکی و مسزودی  
 و مشقت شبانه روزی و وحدت و نفراد مرشش انطوطی که گرفتاری خود را  
 توسط بازرگان بهم جسته که خود پیغام داد و چاره خلاصی نهما خواست سلام  
 شایه که حاکی خلاص من و لایق سباط عالی باشد عرضه دارد تا جانیست  
 با اصابت را در زان عقلیکه خاصه وجود شریفیت چه اری نهما بند  
 ارشاد بفرمایند زیاده مصدع نمیشوم و بی تلق دریا که ملکه راسته غالب مردم  
 این ایامت از جان دل مخلص واقعی حضرت استطاعای هاشم

بدید روزنامه آخر در ایام وزارت فوایدی از دارالکتاب  
 نوشته و در روزنامه سال چهارم تا پنجم بهم بجا درج

روزنامه نامی آخر که هر روز بهر پایه بهره خلاصت و شهره آفاق از بس شایسته  
 و ملاعت معانی که در هر سطر و خطش بکار رفته است اگر مفید آدایش خواهند



نسبت من بقصه باکفت و عصه تا خود دو چون

(بوی جان میاید از چشم گوی) | دهاکه یار و دیار بود تا نواستم

فرصت کرده با او صحبت کردم و حالاکه مر صحبت منیاید بر او حسرت میوم  
در یغم میاید که دیده لگو بز یارت محضر انور عالی روشن کرد و من محروم نام  
تا در اینجا بود از اینجا خوب مسکینت تا در اینجا از اینجا چه مگوید و حالاکه عاز

این شعر را خواندم و گفتم

من ای لگوره رفتن کوی <sup>باز</sup> تو میروی سلامت سلام بار ساس

زایه خاطر شریف که از جان که بهتر است مرحت نمیرم و من

قدیم بی ریاستم ایضا

فدایت شوهر | باز آمدن لگو بیک باشم ساز کرده

مبارک که خصلت را آورد

کانه بردنم بشکود | شادی ده جان پرورد

و تا دیدمش گفتم | دلیت

مخربا طایر فرسخ رخ و خنده <sup>سام</sup> | خیر مقدم چه خبر یار کج راه کدم

گفت

دو نمونه بوده است که ارسال شده و البته بعد از آنکه خبر کرده آن نهاد را در  
معلوم و محقق خواهد شد که اینجا که کلونج از چه سعادت و ایاط لایه دارد یا نه و با  
همانطور که در جهان ملکران نجاکپای همیون امده تسلسل و همانند عرض کرده ام  
باز هم در عالم چاکری و عبودیت عرض میمایم که البته در کوهستان کنگر  
اعتم از سهند و سیان و کوهستان قراجه داغ و ارومیه و تاسیجان بود  
و تخت سلیمان و غیره با مقتضای طبیعت سندن قسام فلزات است و بر  
کشت و تحقیق آن بالتصوره باید عهد سها قابل و ما هر از جانب است  
مأمور شده بیا نید جزو و تجرد و نقطه بنقطه اینکو بهار اسپند و ان  
آنها را از روی علم و بصیرت تشخیص دهند تا فواید و منافعی که در جمیع  
از اینگونه سخنان بدست آورده باعث ثروت و مکنت دولتها و ملتها گردید  
بدست بیاید و الا انجماد که است مجهول خواهد بود

بحضرت مستطاب اشرف آقای امین لدوله

فدایت شوم اندکگو خط مبارک بر رسید

از دست قاصدیکه کتابت مبارک	در پایی قاصد فتم و بر سر نهیم کتیب
باسن و لجه نجیب و قصیده مار خواند و نشاط آورد و از لغت های	خاک

برآمدند آنها را مرضی که دریم مقرب اجضره مرضی قلی آقای سربینک است  
 حسنعلی بیگ یاور سیر است و چار و نفس نغیواند یک شرفیاب  
 و سلام و شنای مراد مست کار میرساند دیگر نفر نمایند که فوج نهم بود  
 کارهای آنها با یکدیگر مکاتبه داشتیم و حال آنکه آنها مرضی شده اند و بستند  
 دیگر چه حکم و چه حکایت با بدیهه وقت اظهار ملاحظت نمایند و همیشه  
 رجوع فرمایند ۹ شعبان ۱۲۹۱

فدایت شوم بر طبق آن ملک و ان مشروح و مفصلی که چهار روز قبل

بناهای فوجی خطی  
 شرفیاب حسنعلی بیگ  
 عرض کردم که اینها را  
 ندوده اند اینها را  
 خان زردی را  
 جلال خان را  
 حسنعلی بیگ را  
 زردی که حیدر خان را  
 از اینها که حیدر خان را  
 زردی که حیدر خان را  
 از اینها که حیدر خان را





متوال و متواتر است بسم الله عليكم و طال الله بقاكم ( شرح قصیده نادره )  
 دید و ستیفیض خواهم شد خدا کند که فرستی و حالتی داشته باشم که بتوانم جای  
 رضا و جنابا جمیر محمد علی را رحمت بدهم و صحبت کنم رفقه معلوم برادرم  
 خدا پاد است که نسبت بشان اخلاص قلبی دارم بحق دارم که از هر چه متنا  
 و منفرد و باعث افتخار مملکت و ملت هستند و با هم قسم میخورم که هر وقت  
 نخواسته ام که بقدر در راه امن دشواری داشته باشند و چون میخواستن اتفاق  
 افتاده است که به هم قسم میخورم برای ایشان مصدقات شوم بری محضر  
 باعث کمال ناسف خواهد بود که قدر خلاص مراد نمانند و گاه بکاهی از دم  
 بر آیند که هر دو طرف را زبان داشته باشم و زبان بدخواهان را دراز نماید تا بحد آتش می  
 که چند روز از از خیمه جو همیاجا بجا از دلطف برآید و امیدوارم که  
 حسیله بهم نرسد و روز بروز در تریاید باشد زایه غم نیستیم

فدایت شوم از وصول رفیقیت سرکار که در هر یک سوخی دقایق  
 ملاطفت را میکشید و عبارات بدیع و لطیف در آن بکار میرید بر اخلص که بالذ  
 اخلاص بکار و الا دارم هر دفعه از مطالعه آنها نشاط و انبساط کاملی حاصل  
 میشود خاقصه از هر قیمه یا مضر سخنه داری که مشتمل بر اطلاعات پو لیک و طنبی





و مثال مر که از این ظلمه و تعبارة جزئی فریخته ما ب میدانند میتوان بهر سر  
 اولی و بهر صغیره و کبیره نسبت داد اما ثابت و مدلل و واضح و مبرهن  
 باشد جناب عالی را اس اساس اجتماعت قرار داده و البته بیشک و شک  
 ( اتشی هست که دو دارم آن میاید )

خلاصه ثبت لمطلوب و اگر نیز رخند ریاضه ( مولوی باور ندارد اینکلام )  
 و بسینه که چه اثری است که مثل جناب عالی را مفتون و سحر کرده

آنجا که عقاب پر بریزد	از ریشه لاغری چه خیزد
-----------------------	-----------------------

اللهم اننا نشكو اليك فقد بينا و كثره عدونا و قلة عدونا و  
 تطاهر الزمان علينا ) روز دوم تحویل شمس محبت و نظر مایه  
 جناب عالی دارم بتحریر سیضفه برود آتمه مبارکی و سعادت منیال جدید را بر جناب  
 ادا نموده قبا بهم مسلت میایم و از جناب عالی تمناست... مستدعم که مستمری  
 مرا از نیسکار قطع نماید که ( قطع الحلقوم خیر من الرثوم قطع ) و سلام  
 خیر تمام ۴ اثر بر ک میام ۱۳۱۱

فدایت شوم آنچه مرقوم فرموده اید از دلایل محال عقل و مال اندیشی و خیر  
 خواهی دولت ملت و از مقتضیات حفظ نظم اینمملکت است که بهت سیال است

۴۱۲

با آدم مخصوص بشما بفرستند با بقر اتم بموجب خواهی خورد بان بعضی نفر از بزرگان  
 و بعضی از بمقرب الخاقان نایب الوزاره تسلیم خواهیم کرد و از مقرب الخاقان  
 خان خزانة دار کید نیا خجالت دارم که تا بحال عریضه بخدمت ایشان ننوشته  
 و ثنائی ستیبه و ثنائی رحبندم اجبترت ایشان عریضه دارید و با این کیفیت  
 اخصار نماید

دیدم که خون ناحق بر او نشمع	چندان مان نداد که شب را سحر کند
بله پچاره خود شن جمع ابراب کرد اللهم اجعل غواقب امورنا خیرا	
۳۳ صفر ۱۲۸۳ هـ	

عرض میشود میخندم و میبوسیم جنابا لیر ستمس القلاده و واسطه  
 در رسین آدمیت سرد داده و تصریح کرده ایم که جنابا لیر کن کن بینان  
 اینقوم است و اجدته علی ذلک که حدس مخلص در باغ شمال صایب ابره و  
 خارج از دهنن سببر سانه که فرموده اند (اقوا فرسته المؤمن فانه یبصر بوجه  
 الله) یکی دو نفر دیگر از علماء در اسم اسم برده اولاً از مقوله آیاک عینا  
 و ثانیاً مسلم است که معقود بالا صاله علت غای جنابا لیر است و اگر هم نفر  
 مخلص را نیز در سکت آنجیع منسلک نموده عرض میسایم که فرمائید فرقتا

بشما نوشته ام شکایت کرده بودید بخدا و بجان عزیزت که سوای کشت  
 مشغله و گرفتاری بیسیلی نداشته تا در گرفتوس بودم بطوری طراوت حاصل  
 کردند که خیر از خودم نداشتم و طهارت را فراموش کردم وقتی بهم که کرد  
 فرار بیرون آمد خود را بتبیر رساندم از کیفر دید و باز دید و از طهارت  
 دیگر قرار کارهای آشفته و سرد کار با میرزا نصرالله نایب شکر نویسا  
 و تدارک و تهیه سفر تا این ساعت بعضی مرا مشغول کرده که خود را از ادای  
 انسانیت معذور و معاف میدانم اگر اینها و مشاغل نبود چگونه میشد  
 بشما کاغذ نویسم و اظهار ارادت نکنم و از دوری از صحبت شما تا آنجا  
 میان بنمایم حالا هم نمیخیزم راغب نویسم بکفتگو و محاسبه با میرزا نصرالله مشغول  
 تا خود را بچاره رسانم یعنی از ارس عبور نکنم نه خود را مورد کلاه میدهند  
 میدانم که چه میکنم و جوینات ملزومی میرزا نصرالله را بعد از صدور دستخطها مانع  
 و ما موریت ساعد الحاکم بمطالعه آن و هزار نوع تدبیر و تهیه وصول کردم و  
 پس فردا که ۲۵ شهر صفر است از تبریز حرکت خواهم کرد در باب و جوینات  
 متعلقه شما همانطور که بمیرزا بزرگ گفته ام که بشما عرض کند و ذوق نه توان چه  
 و عیلق شمارا بعلیان یا در نوشتنم که هر وقت از کردستان وصول کردی محلاً

ماه



مصیبتی گرفتار شوم تا امید از دنیا و ما فیها قطع گردد و حالا خبر صبر و شکر  
 چاره دارم و در مقابل تقدیر چه تدبیر می توانم سرکار عالی بهتر میدانید  
 که در تعلیم و تربیت آنجو نمرک که جزا و نه نداشتیم چه رنجها بردم و چه  
 کردم کنون مسیح شد رنج سی ساله <sup>شید آسمان از زمین ناله ام</sup>  
 حقیقاً وجود شریف عالی را حفظ نماید که در آنرقمه آنقدر اتفاقات فرموده <sup>و بطور</sup>  
 اظهار تأسف فرموده بودید که برای من بشکسته مایه تسلی شد و اگر چه در جواب  
 رقیبه و اظهار شکر تا خبری رویداده علتش این است که حسب الامر همان  
 شرف اندوز خاکهای مبارک شدم ای مبارک و میل خاطر و کلامی دوست  
 خصوصاً حضرت حسام السلطنه این بود که در اینفر عیالات مطرّم رکاب  
 چون موانع و پریشانای زیاد داشتیم از آنسعادت محروم ماندم و صفت از آنجا  
 خود را از آنسفر استعدا کردم مرحت فرموده مضمّم کردند مگر آنست  
 در ولایت بستم تا چه مقدر باشد شاهزاده مادینخان هم از طهران بهمد  
 که پچاره فرخش از من عیال تر بود <sup>زایه صبح می شوم و وصول رقیبه</sup>  
 و فریادت عالی را مطرّم <sup>۱۲۶۰</sup> مشال  
 محمد و ما کرم تا <sup>شیر</sup> بمرز بزرگ نوشته دار آنکه در اینجده خیری



و منتهی با طبیعتش سجانم و از استماع لغویات دودار سرم بر منجیز دودار پان  
 از معاشرت ایشان بزرگها می گردم که کسر چنین نغفید کس چنین سباده  
 و آنکه دلگه که هر چه بود بقول قایمیر از علیهم صفا و مایش منجیب سباده  
 بسوی آخور خود بر فرماید در فقره اسب از شما عذر میخواهم که چون  
 وار و میه در پیش بود و چنانکه دیدید بقدر حاجت خود مال سواری بدارم  
 ان شاء الله عوضش برایشا خواهم فرستاد جواب سایر مطالب در صفا  
 دیگر خواهید دید دهم بهرین ۱۲۹۹

برادر مکرما از قرار یک میسر زانادی نوشته بود پامی شماسحیده بود  
 در رفته است در یکی از نوشتهجات مرحوم قایم مقام دیده ام که نوشته است  
 را از پاقادون وارد دست من کار صاحب دلان خط صاحب نظر است و شما  
 از اضا جلدان و صاحب نظران ثابت القدم در نسخ العقیده هستید که هر یک  
 پاتیان در رفته و باز هم در سر اینکار گذشته و سر بر بندارید و از آن  
 خدای نخواسته اندر آن شوی که در سر دار نوشته جواب بشیر نو بسید

سکه که نه در راه غریزان بود | بار که انیت کشیدن بدوش

کار من با جنین زاده با بجای نازک کشیده جای بر بندار قار خوب



من در این ایشاء هر قوم فرمایند تا من بدستم در روز نایم فرخ عشیرت  
و از قید اینها برهما برهم ۲۳ شمال از درازا فرخ تحریر شد

( برادر مکرّم و همسایه ما )

از فراغت سخنی هیچ نمیکویم من | گمان نه بحسبیت که میان کز اندازد  
و اقعاً در آمدید و رفتید و حق داشتید که بشما بیکه نشست و بر هر که مختار باشد  
توقف در سا و جلاغ هر است آیدیم بر سر مطلب نوشتجات شمار رسد و در  
شمار تبریک گفته ام اگر در تحریر هم تهنیت بگویم چه ضرر دارد <sup>و نشاید</sup> ورود  
مبارکت از اینکه دو هزار تومان را رسانید و زحمتهما کشید <sup>و بر اثر دیدن</sup> بر اثر دیدن  
کمال اطمینان حاصل شد و از عرض مرتب ارا دت من بنویست بطا بوالاعضاء  
با آنکلمات کلام که خاصه خودتانست دیگر بشیر ممنون شدم

بودم از روز من از سلسله در <sup>کشان</sup> | که نه از تان نشان بوده از تان نشان

یعنی خلاص من بسر کار و الا چهل ساله سهل است که پنجاه ساله است حال اعتقاد  
شما اینست که خود را در میان انداخته تازه میخواهید بحسب استبنا فرایم <sup>و نشاید</sup>  
خوب عیب ندرد بچوب <sup>شاید</sup> | کوه دل ما خوش مبارک تو بدین در خوشی  
امان از افاده ما قاضی که نظمش همه حاله بحر بوده و سرش همه عاری از رنج

وجه ضرورتی داعی شده بود که در تمجید و تحسین روزنامه فریخ با نظور از در مسانحه  
 برآیند تا این شان و مقام آنجناب این بود که در حالتیکه هستاد علم  
 شریف خود را در صحبت فضلار و اودا با دوا عالم و زرا و ویرا سیر برده اند  
 میخواستند و بر خود لازم شمرده بودند که فضل در تمجید آن روزنامه سردارند  
 و بالضروره میبایست چیزی بنویسند که مترسلا را بلاغت افزاید و متکمل  
 بکار آید و با جمله در سیاق کلام آنجناب سلاست و جرات حسن الفاظ و معانی  
 فصاحتی مندرج باشد که همگان از او بهره مند و بر حسن اعتقاد مردم نسبت  
 با آنجناب نیفزاید نه این الفاظ و عبارات که خاطر ناازاد و طول و طبعها از  
 منزه شود و بیسختی مفهوم نداشته باشد و این که در میان این جمیع مختص  
 کرده زبان عرض کرده ام علتش اینست که از روزیکه این فضل خالی از وجه  
 در روزنامه فریخ منتشر کرده اند چون بحال ارتباط و کثرت مرفقه و معاشره  
 آنجناب از کفر ایس مشهور تر است بلکه را اعتقاد بر آنست که آنچه از طبع آنجناب  
 برآید برصدیق و تصحیح مخلص است و چون غالباً دشان سب و کار نیزند  
 هر طرف بر من تاخته اند و با قسام مختلف ملامت می کنند مستعدم  
 جواب ایند زبانه شرمی در برات ذمت من از اینک و فضل از عدم <sup>شراکت</sup>

می میخورد و لب تان میبوسد | اما عالم اشقه و تیری کرد

ز همه رحمت هالم و اندم علیکم در قمره

فدایت شوم مرقوم بخط مبارک که نقطه پای اندام دم است  
ان برکات مرقوم منع اقرانه آن غالب بود بتوسط گویزانت

کل بود و بسز و نیز آرتسه شد | اگلو با کلاه نمدی بختاری خودی ساست

وقدی برافزخته باین عقدا آمده بود که البته مخلص محالی خواهم داد و گویم  
اصغای اشعار او خواهم کرد و پچاره تیرش بسنک خورده و بعد از ققام  
و جز زده عنق در مجلی که بقول مرحوم حکیم الهی (عاض یا بلیه) بمنقدر  
که شعرش شکسته بسته خواند و مخلص نیز سری بنگازدم و او فریادم  
قصیده اش بجنوز حضرت امجد و الاز امت شو که عرضه دارد در برف خواند  
و ستمری خلعت وصله اش داده شد و حالاکه برای برکتش آمده اند بیعه  
کرده با کمال بند که و ارادت منتظر زیارت رفیحات و رجوع فرمایست

ز یاد مصدع عنیوم

عرض میشود نیکه سخنان جز زده بیان انی شهر ستمو تا بر خناب  
کرده اند و بلکه حقی گفته اولاً انجناب را با کبرتن و جلالت قدریکه دارند چه



۱) فَاِنْ فَاتَتْهُ اَسْحَابُ الْمَاءِ فَاَنْحَسْتُمْ

از لوح خاطر شریف سترده و بساط مخالفت با ارباب <sup>و عاقبت</sup> سطرده  
اختری یکبار هستن از صحبت ساغر که زلال کوشش بجزعه برابر نشود و <sup>شسته</sup>  
موفقت حریفانرا بسنگ زده و تبرک ملازمت جام که ملک <sup>شسته</sup>  
قطره نیارزد نام سنگ چهل ساله ز به سنگ آورده <sup>ایده</sup> روحی

اول تو چنان بد که کس چون تو نبود | آخر تو چنان شدی که کس چون تو نبود

خا بعالی که برزم حریفان مصادف ملک و بنان و در میدان رزم در آن  
سایه هم سهم و سنان بودید چه شد که خرقه و سجاده را از جام <sup>کر فقیه</sup> با ده عوض

و سبج صد دانه را بر پیمانہ بدل جتید پیمان خدای خواسته <sup>سطلانی</sup> تسولات  
و خیالات نیتان در مغز که مخزن خیالات لغزند بود راه یافته <sup>خشت</sup> با معاشرت

مغران قزوین تبرک سعادت دیرین قرین کشته اگر چه قطع دارم با <sup>خود</sup>  
طبع سلیم و سلیقه مستقیم تا بحال هزار بار بر آن توبه که صد بار <sup>اندر</sup> شکسته

و توبه هیچکس نمیدهد اما بنده <sup>تقل</sup> بحکم (الدال علی الخیر کفا علیہ)  
بعضی تاکید آله و توضیحا آیه عرض میکنم

آن به که خردمند گساری <sup>باز</sup> | یا گوشه فتنه حصار ی گیرد

مال بنده را بچه مناسبست جز و صرف حسیب فرموده اید قطع نظر از  
 این فقرات از فرار که در استه و افواه مذکور در مجالس و مجالس مشهور  
 است در این سفر هرات تکلیف فاقدم اسم سفارت بوده و به حکم از لوازم  
 العمل نظر نموده اند علاوه بر این از ما موریت هرات مر حبت کردن  
 حفر سان گذشتن و قنای بشان نو است بطوالا نمودن چه معنی دان  
 حق داشتند که ارباب توقع زیاد بوده و سوغات هرات را طو عا کمرها

از شما می گرفتند بار

اند که با تو بچشم عمل تیرم | که دل زرده سو و رنه سخن ساز

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

این بخش شامل متن دستنویس بسیار درهم آمیخته و خوانایی کمی دارد. عبارات قابل تشخیص عبارتند از:  
 - در ضمن این نامه  
 - در این سفر  
 - در این مقام  
 - در این وقت  
 - در این حال  
 - در این روز  
 - در این شهر  
 - در این محل  
 - در این وقت  
 - در این حال  
 - در این روز  
 - در این شهر  
 - در این محل

و نوازل دعای سرکار را چون آواک امانت در دین بر خود فرض عین دانستند  
 مدتها ترک خواب گشته و خاک معبد را بجاروب مگر کان گشته

ایم از دیده همیرفت وز زمین میشت  
 بعد از آنکه تضرع و اینها را معجزه

معلوم شد که اگر چه دعایا در سلامت سرکار موثر افتاده امانت

غای و ماده مسلت که اشیا مرقومه معلومه بود از میان رفته سهلت

جزئی نتواند بیکه در بهار آنها بسین امین جناب عالی تسلیم شده چون سرکار

و مال کافر بر خود علال دانسته نوش جان فرموده اند و بهین همیشه

بر کوه حسن چپ زده از راه تربت شریف برده اید شش

الواد محله شاعت را منعایت میدیند و در درک زر ترک سر کوبیند گاه

که بمقرب الحاقان محذوم مهربان علیجان سرتیب نوشته بودید دیدم

محذوم من ما مردمان آسمان بسبل مستیم در اینجا از عدم خرجی دم گرفتار

سردی گرفته و چپ سر خان زردی پذیرفته و ملا زمان سر کوه

مار بقصر بهرام حواله میفرمایند و مسجد ه را بسعیر طکد آرنند قیامت

خان انچه گفتهای یعنی چه سرکار سرتیب را بر دهن نشانید بازار ایشان

راهی در دست دارید و از حقوق مخصوصه موروثه محسوب میگردانند

است





میراب سیراند از بابه محلت دیگر اگر فرمایشی هست بمن دشماره کلمه  
 من این سخن بکشم خیزه درمن نگر نیست و با ستهزاسری بچنانید و فحاشی  
 آغاز کرد و در مریع ضمایر همه غایب و مونت بود کفتم اقا سید چه  
 میگوئی و عرضت چیست

این سخن فانی خام از بهر صفت  
 اذیت لای انسان شریفیله

گفت از آن روز که مقصودم  
 اشارت کلب با لاکتف صالِح

دانستم که داستان چاههای جدید است و این چاه با جمعیت تهیدست نفقه  
 معهوده رازنا سرست کفتم تا اورا از صرفت نماز اند ختم رقه بوزارت  
 نوشته سید را با جمعیت متظلمین بدیوانخانه فرستادم چون موضوع مسئله  
 در دست حضرت بود دستی از استین بر آورده و در انباشتن چاههای محضری  
 نوشتند و چون حدشمال آن بشایع خاصی بود حاجی مستشار الله و  
 بتصفیه اینفل اجنصاص دادند که (الأقرب بمنع الأبعد) و این کلمه  
 بصیرت و از اهل حضرت بودند دور و ز اوقات شریف صرف بکار  
 و بجد ایستادند تا چاههای جدید کورش و در حقیقت ملا از این  
 دور از آنسوی زبای عسرانی که در حفر چاه کمک کشی و خود کشی داشتند

باز چه آیت اینجاست که درج | مکاره آفاقت این بار که درج

باز در محله مادر سراب غوغای است هر ذره صبح تازه از خواب بر

و هنوز است از طرف کوه همه سید دست در نوشته

و سبیل بهم پیوسته و یک چانه بسته چشمی و خدمت همه

بمزل من وارد شد و بی تمهید مقدمه مرا بنامز استقا طلید و دعا ترا

مقدمت شروع کرد که اللهم بحقنا بعینث و نشر علينا و ختمک

بعینث منقذ من استجاب لبساق لنبات ارضک الموفق فی جمیع

جمعی هم که حاضر شده بودند که بجناب استقا کند همینکه بکنند

حالت من تغییر کرد و یقین کردم که از جناب عالی بسوخی تحریک شده

است

باز چه آیت اینجاست که درج | مکاره آفاقت این بار که درج  
باز در محله مادر سراب غوغای است هر ذره صبح تازه از خواب بر  
و هنوز است از طرف کوه همه سید دست در نوشته  
و سبیل بهم پیوسته و یک چانه بسته چشمی و خدمت همه  
بمزل من وارد شد و بی تمهید مقدمه مرا بنامز استقا طلید و دعا ترا  
مقدمت شروع کرد که اللهم بحقنا بعینث و نشر علينا و ختمک  
بعینث منقذ من استجاب لبساق لنبات ارضک الموفق فی جمیع  
جمعی هم که حاضر شده بودند که بجناب استقا کند همینکه بکنند  
حالت من تغییر کرد و یقین کردم که از جناب عالی بسوخی تحریک شده  
است



کی شرف از منزلت وجود است اثر خود را ظاهر کرده و وضعی تازه پیش آورد

هر یک از دایره جمع برای رسیدن ما بماندیم و حال تو بکجای میرسی

از اعضای مجلس آنهارا که کافیه و موافق دیدند باقی گذاشتند و آنها

منافیه و منافق بودند لغزای از عمل شدند مجلس با حضور تقسیم کرد

کارها بحضور ما تقسیم شد ذکر آنرا که نه بوفیق صناعت خردی

از کسی خورده و برده نداریم

اذا لم تستطع جرفه  
و جابزه الی ما استطع

چشم از جمیع مناصب بسته و دست از تمام مکاتیب بسته

نشسته (در سراسر فرو بسته از خرد و خول)

نه معلوم که از مال کار اندیشناک باشم و نه معلوم که از تنازع عالمان

(عزم موجود و پریکنا معدومم)

بخلاف شما که عشق سرکش و خونی دیده بیرون شدید و خودتان را بیگانه

شیران کشیده و ما را در طهران در قفس نیسان گذاشتید

ان الیکرام اذا ما استهلوا ذکرنا  
من کان یا لعنم فی المنزلین

خبر ندارید که با همه عار و استهنگار از پنجه روزگار چکار باشد ام

نمود و پس از زمین بود و قفسه ایست و گوید  
 خدمت شوم رفته گریه را زیارت کردم و بر رسیدن <sup>فقط</sup>  
 اول باعث زحمت نما و موجب خجست بنده شد و الا این <sup>تقریباً</sup> بقضی که <sup>تقریباً</sup>  
 بودید هر که صحیح بود و خدا میداند که مخلص از ملاحظات سرکار نسبت <sup>سازنا</sup>  
 مرحوم مصطفی خان جمال لشکر و اتقان داشته <sup>که طلب</sup> مخلص <sup>که طلب</sup> نبیند مستعمل است  
 و در ابائی شوکان اخذ دریافت میتی تواند کرد و حال هم مختصر در تقدیر خود <sup>فقط</sup>  
 بنایش فقط اول نظر بود انجکه قضایش با عت فرجت عالیت <sup>در</sup>  
 موعد رسید مخلص شمرنده شدم اما جای تلافی باقی است <sup>فقط</sup>  
 اول را زودتر و فقط ثانوی را بابت مخلص میرسانم و در خجالت میجویم <sup>فقط</sup>  
 دارم که کتختر فراج شریف بکلی غنچه باشد و مخلص در همین روز <sup>فقط</sup>  
 خدمت سرکار را دریافت تو انم کرد (و استلام)

( خدمت شوم )

و کتبا با اجتماع کالتقیر	و ضمیرنا الزمان بنات
مستقول جمعی و مجلسی داشتیم که همیشه خلعت غم و غمنام اندوه و الم علیه بدین صحیح است و تمهید اسباب تدارک میشد اما موجبات نفاق که با	

کلمه

فرمودند که زبانها را شکر گذاری قاصر است و حالاً هم هوا ای کرم کرمانش  
 تقننا استنشق میکنیم و آنچه در عالم تصور برای سودگی چند وقت  
 ترتیب داده بودم بکلی نقش بر آب شده تا تحقق شود که

<p>هنر انقش بر آرد زمانه و نبود</p>	<p>یکی چنانکه در آینه تصور ما</p>
-------------------------------------	-----------------------------------

از نو ابوالابرا در غریب عین الدوله ضربای خوب شنوم حکومت مشکین دار  
 و قراجه داغرا که هیچ بیکار بکسی تری بریزد او را نه نماید امید که موفق باشد  
 زیاد در خدمت مندم هم و مخلص دیرین سرکار و اوستم

هجو یکی از افانزادگان عظام

این مسلمان آقا پسر فلان  
 هاشم از بهمان و مولدش سنجاب  
 و او ایل عمر تحصیل مشغول بودند تا نکند شت که با حضرات رونود و با حجت  
 او او اعلیس کردید و رشتته مودت آنها را محکم کرد و از معاشرت مردمان  
 کامل نرم کرد (فقد فضل بعداً هدی و هو من بضائین) <sup>حاج</sup>  
 که بصفت دوخته بود بفضاحت درید درس را بچرس و کتاب را بر  
 و ذوق ربهرق و نام را بجام و ننگ را به ننگ تبدیل نمود  
 (ذکلت هو انحران لبین) طرف و تلمید را صرف با دوه و



از آنکه برنج و سینه در آن  
بار شمه آب تشنه بر رفته

در حالت دهن در حد آن مضمه  
لذت سر کنج از کدای مضمه

بمحرور نواب الاشا هزاره حضرت الدوله

فدایت شوم اولایام محترم و (سرمانی قدس سیه بر زانوی  
عظم آتیه جورنا و جور کم مصلابنا بحسین علیه السلام ثانیاً از یاد او  
و ملا طفا تیکه در نوشجات مرقوم بنواب استظا بوالاشا هزاره ضیاء الدوله  
سجودم مرقوم فرموده اید نهایت انسان و از تو جهیکه در عبور مسیره  
از همان مبذول فرموده اید کمال تشکر را دارم و در قیام امر در کیکار  
مخلص غفلت ندارد و رسوم مودت سابقه را رعایت مینماید منشرح  
و وجود شریف سرکار والا است با همه خستگی و شکستگی که دارم تا جز  
احتلال کرمانشان رسید و استقامت و دست قضا بے راز استین بر او دم

برید و درید و شکست و

ایلا نر سر و سینه و پا و

شاید حال من شد و سر هم رفته بے ادب و با وجار تنها نیکه اشا هزاره کرده  
تدارک و تلافی کردم و انتظام و امنیت شهر را بحالت اولیه عاده دارم  
و اقدامات من در خاکبای مبارک مسکن افشاده دستها صادر و در ممتها

مد لکانا معطیات

پیش از این در حدیث سجده بودیده بودم که ( گفت مروت لا کبر ) و  
 معنی آنرا تا بحال نمیدانستم در ایندو سال اقامت طهران آنرا است در این  
 این عیان بیان شد مدت دو سالست که در حضار این موتم و سبک است  
 که رفتار اما موت بقوت نرسیده و حرکت سبکون مبدل نشده هر چه  
 و هر کجا که میروم همان احد پاره نینه ام و محمد دیرینه نقشها هر چه بود زده  
 و کفشها هر چه داشت دریده گشت فایده نچسبیده چه قطعات و کجریا  
 خوب با بنجام رسید اما روغنی بکراغ و جبرعه بیاغ زینت کار طهران  
 است و رشوه عشوهر اجمال ندارم و رشوه را مال بخدای متعال من  
 داده ام اما مرکب آن میکند و مش من نمآید

بخت بد بین که اجل هم ناز میاید | اگر ایه خانه و موجب نو کردیوش  
 و حیات فوری است بقضار ضامنند و هر روز بفر و اینند لابد این  
 باید آویخت امروزها آنچه شود در و ما از سنک سختتر که با نخط و بط و  
 که سبک کشید و سختی و تنگی دید بهترین دوست من آنست که اگر مردم  
 سبک کردم این ربا برتر تمام نبوسید







بهتر است

( فدایت شوم )

صبح چهارشنبه جمید را از خرد و چون امیر الامراء اعظام علیه ضا خان  
 شرفیای خاکپای مبارک حضرت اقدس ارفعوالار و حیف ده است  
 خدمت جناب اجل عالی را نیز دریافت نماید مبارکی و سعادت امروز  
 در این دانستم که تجریر این ذریعه خود را مستذکر خاطر شریف و فرزند  
 اجل عالی را در تمام رکاب مبارک بدر سخاوت نمائیم و چون مخلص  
 خیال دارم که در او خزانیا ه یا اوایل او وسط ماه آینده عازم دارالخلافه  
 امیدوارم که شرف خدمت جناب عالی را در آنجا دریابم و بار خیر از دست  
 و چون علیه ضا خان نفس ناطقه کل کاین استت و در یکد قیقه دو هزار بیت  
 میزند که شرف همه عالی از سبج و نظمش همه عاری از بجز دیگر مخلص ناظر  
 زحمت مینماید و شرح حال خود را بتقریر او حواله کردم بفرمایند و گمان  
 نمودم

بوداده حاضر نمایند نه رخصت نمیدم ( ایام بکام )

{ الوداع کعبه کاینک وقت بجهان آمده  
 دل تنویری کشته وار دیده طوفان آمده }

اگر تقدیر سمانه با تدبیر انسانه موافق میشد البته وبالضرورة از راه طرز بیخ

شود که صافه موجی با اندازه مأخذ موجب سیرتبی اول از محل ضمیر و  
متوفی در حق ایشان مرحمت و فرمان مبارک صادر شود <sup>منصف</sup> زهده مصیحه

( آیام قبایل و اسبلال پندیده باد )

فدایت شوم <sup>صنع</sup> دیر در رستمه عالی را در وقتی آوردند که از کحطوف  
لکه خورده اسب که دروش تسکین نیافته زالوا انداخته و یکوری افشاده بود  
و از طرف دیگر بواسطه دو عدد دقلی که مثل حب نبات از چانه ام سر بر  
و ضامی از بزرگ انداخته همیشه مکره متلتم بودم حالا وقت عصر است  
مترکم شده و هواری تیره کرده است چشم نمی بیند اگر همه با عنایت  
با زرع من میرم که رقمه را بخوانم تا بنیم که دیگر چه ساحری فرموده یا نه خوانم  
دیدم که سحر خلاست و با زلال بعد از آن تب و التهاب پس از آن یوغ  
اطبای نابکار اینطور اپورت آیام مرض را نوشتن کا حضرت فیل است  
فیت <sup>از معانی</sup> کوسیلیمان تا در نخستت کند نخستری  
یعنی کوجینی و جرقا و آتانی تا عرضه داشت نمایند و اقرار بندی کنند  
خودت آنقدر شایق خدمتم که اندازه ندارد اما حکم نمیوانم که بهم نام ورد  
دار دو هم بواسطه این دمایس روی جماعت ندارم <sup>زاد</sup> <sup>ن</sup> <sup>حوال</sup>



مخلص خود را بیسوجه راضی نغیو انم کرد که کفیر اولاد حبس با عا لرا انم  
 در اینجا نگاهدارم تا نیا در باب عنایت او خواهند شد و تبرت که  
 اجازه بفرمایید در اینجا بماند که البته او را بیکار نخواهم گذاشت و  
 مبلغی را که برای داد قرض او وعده فرموده اید بقایات کرده بفرستید که بخوا  
 اسوده شود و مستد عیم که همه وقت تجریر رهیجات و رجوع فرمایشات  
 قدیمی خود را قرین مسرت فرمایید  
 لایم شرکت و جلالت استبداد

(مخلص حسن) (فدیت سوم) انعام  
 در مواقع عدیده متوسط جناب استطاعت امرت خدمات و کفایت عمده انعام

بجای این فرزند را که در کفایت و خط و ضبط بسیار است  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را  
 در قیام نظار در بیابان مود فرزند خود را

در خدمات دیوانه موچی که کفایت امر و معاش او بکنند دارد و لهند ام عیم  
 که مرتب سحاق اورا برض خاکپای مبارک اقدس و در خفا فدای برسانید و مستد

شده



و غیر ممکن میدانم باشد تا آنجا بیایم و بر شما ثابت و محقق شود که قصه  
 و آتش است و تغییر خلقت امکان ندارد و منم آدمی نیستم که بنا ملایما  
 تحمل نمایم اینجا غذائیکه تا و گو شهاد دارد شما با قریحه و اریحه خودتان استناط  
 و استدراک مینمایند که چه چیز است مقصود چیست و همین کار غذا را  
 نگاه داشته با حدی راه نماند تا وقتیکه آن ملاقات شود نجوم  
 تسلیم نمایند

بمهر و بر میسران این شکریه

فدایت شوم همه اکرامات و احترامات حضرت شیر سلیمان که کفر  
 و دادن کاس که مخصوص کپیوف که اگر آن نبود که رمای پهن دشت صوفیان  
 منازل خسته نم کرده بود حالاهم از دوری شما نیمه خزانم و حالتی ندارم که

صعبت جدی بهم آموختگان را بیاید و بعد از این باب مکاتبات و رجوع

خدا را مغفوح فرمائید که هر دور بجان دل مایلم ایند فقه صدق و صفا  
 فیما بین سرکار شما و سرکار نایب الوزاره لذت بردم آن ایرت شکر  
 بدارید که خلاف و نفاق عاقبت ندارد و فساد و عناد عاقبت ندارد  
 یوسف بیک کالپسجی و بهرام بیک سیاول شرط خدمت بجا آوردند



ممکن نیست که بهر بابی بفضل نبوسیم باختصار که شیده جملاً اشعار بنمایم  
 که چشم آب میخورد (ظلمات بعضیها فوق بعض) بنظر میآید  
 بعباریه نثری و ادیها و بزرگنمای محسوس شاید میگویم که طی کردن  
 کار حضرت نیل است و باز هم بلفظ و عبارت دیگر او اینها میگویم که زده  
 اینکمان بسی دشوار است زیرا که در هر امری از امور تناسبی و مواظقت  
 آراء و تادی اشخاص و اجتماع عقول لازمست و از قراین معلوم است  
 برای ما جای هر یک از اینچهار بر پشت آهو و پرتیو است چنانکه فرست  
 کفته  
 حال آنجا نیست حذر بقوم  
 و هر که عفتی در سرست بحکم (اولاً تلقوا یا ایدیکم ای لای تهملک) شاید  
 خود را بوظیفه نهاکت بنیدارد و با این معلومات و با این محققات بنیاد  
 تکلیف این است که بیایم و بینیم و میدانم و قتیکه آدم و دیدم و برآ  
 عقاد  
 من افرو و نخواهد و همین است که اکثر و معتبر در ذره ذره آمده بدست  
 خدمت و زحمت پنجاه ساله را بیکجایال موهوم و یک تصور که بر بطلان  
 دلائل عقلیه حاکم است از دست بناید داد و بدیند و آگاه باشد  
 مانع بزرگ آنچه نیست که شمار رفع آنرا سهل و آسان میدانند اما من

مشوجه را بهیستند بلکه خودشان مخصوصاً داشته رستمیان بخت  
 مشولند از جمله در همین روزها چند نفر در نزد یکی گاوگان <sup>نزد</sup> <sup>گاوگان</sup>  
 که از فرنیه و قیاس و علامت و سراغی که برداشته اند مرتکبین <sup>قر</sup>  
 سوره‌های رستمیان هستند سرهم رفته بتجیل شاد در اجبت ضرورت <sup>کلی</sup>  
 دارد از تحصیل لقب سرمانفرمانی برای نوآبستطاب ناصرالدوله <sup>جند</sup>  
 خوشوقت شد مآ مبارکت و بیشتر خوشحالی من در امنیت که <sup>بهر</sup>  
 شما این لقب موروثی با ایشان مرحمت شده هزار آفرین بر شما که  
 برادری خودتان را داده اید و بر وجه وصیت منویم که شما دو <sup>بر</sup>  
 قدر یکدیگر را بدیند و با کمال موافقت با هم راه بروید که <sup>تعلق</sup>  
 جهان میتوان گرفت ( باز تاکید مینمایم که هر چه زودتر <sup>صحت</sup>  
 نمایند <sup>سه</sup> ) ( برادر حکمتها )

بوشجرات مثله برهیت و تغزیه و خبار و وقایع و صورت کارها و <sup>بش</sup>  
 و تکمیل حالتها که هر یک در رتبه و مقام خود شش کامل جامع <sup>بص</sup>  
 و ابلغ بیان انشاء شده بود رسید و بر همه آنها که ناشی و صادر <sup>از</sup>  
 صدق و صفا و مهر و وفا آن برادر است منتهای رضامند ما داریم و <sup>ن</sup>

کفر

از احوال در نماید اگر چه تا این ساعت چه از شمار زبده که سیصد تومان  
 پیشکش اسبابهای موزیک را چه باید کرد اما من آنیکه عرض این تنخوا  
 زودتر بشمار برسد بمقترب الحاقان میرزا محمد خان خود آن شرحی نوشته  
 فرستادم که از کسان حاجتدار یعنی وجه ضروری را که در وقت شکر تسلیم  
 کاغذهای شمار را به بگیرد بیکه داده و از سطور آن مطلع شده ام که  
 با مقتضای غیرت که دارید جوابهای دندان شکن بآن هرزه خانه معروض  
 و یاوه کو داده ایم اما هیچ راضی نیستیم که بار دیگر خودتان را با آنها  
 معارضه قرار بدهید که قابل سوال جواب نیستند در کاغذ بگیرد  
 پاره چیزهای دیگر نوشته بودید اگر چه بر است فتمت لازم نیست  
 با عفت و یکه بشمار دارم دهم شما به اقامه دلیل از هر سنتی بری است  
 هیچ لازم نبود که خود را بنویشتن آن شرح کثافت به بگیرد بیکه مشغول  
 نیت رفیقان بکه را عنوان مایسد که با شما خیلی کار داریم و وقت حاجت  
 شما نیست از بگیرد بیکه بواسطه غفلت زیا و یکه در تکالیف خود مشغول  
 قدری دستنک دارم و امروز ناخجلی او را پنجاهم و اگر زودتر بیاید  
 زرسی بکنه عظیمی به دوزیسیون او خواهد رسید و فراسوره آنها هم بطوریکه



نمایم که این گفتگو و اختلاف از میان نه بر خیزد و شما هر روز و هر وقت  
 مبارک حضرت اقدس والا دست شوکت را آماده است غریزه میرزا  
 نکنند و با این همه محبت و مهر با بنیهای من و این همه شافلی که بدست  
 و توسط خودم بشما سپرده ام مرا حامی غریزه میرزا ندانید و تصور نکنند  
 که جانب اورا بشما ترجیح میدهم و چون حرف با نیچا کشیده این جوانان  
 از شما میگویم که پایه میرزا حسنخان خالصه نشوید که بشهد با نده خاست  
 بجز تو اثار و حیفده است و این رشته خالصه را هم که توام گرفته است  
 مختل خواهد کرد زیر قصد معینید

باشه فوالا شاهزاده فرمایند تا نوشته

فوق از آن که در این عالم و این دنیا  
 با این همه کسب و کار و این همه  
 با این همه کسب و کار و این همه  
 با این همه کسب و کار و این همه  
 با این همه کسب و کار و این همه

کردید آمدن معلم دیگر نیز لازم بود و با نده محنت همه اینهار از شما دارم و  
 زودتر بفرستند و ضرورت ساعصن فر اولخانه را خاطر نشان کرده ام حکام

عبدالحسین از طهران مر حجت کرده وارد کردستان شده و با مقتضای آلاء  
والاکتساب که دارد بخانواله سلام میرسانم

بپایان آمد ایند قر حکایت بیجان <sup>فت</sup> یا  
بجد قر نشاید گفت صجالت <sup>فت</sup> شت

( مر فحی فلان )

اینکافد شمار جناب ششار الملک سازند آتنا و سلیمان که غیر از آنه میرزا  
بمینه طور بوده است که نوشته شد اما حاجی صدرالدوله که بطور زود و بی  
میدانید که بر سر او چه آوردید و از روزیکه اینفوج ششم را بشما داده اند چه  
بمن داده اید و در سر فوج دوم خاصه و در سر هر کاریکه شما بر جوع شود  
چه مرارتها بشومر میاندازید و چقدر تکلیف را بر من دشوار میکنید حقتعالی شما  
تو نیستید بد که در سر کشان بنده نمیشوید و در آن واحد بهر اطرقت دست  
میاندازید که ( که بگویم شرح آن بجد شود ) حالا و بنقد صرف  
غریزانه میرزا است و ایل کلکو جانلو است که مثل خون سیماوش در جگ  
و چون ثابت محقق است که نه شما برای چیل نفر سر بازیکه است از آن  
دست بر میدارید و نه حاکم خلخال هر که باشد با موضوعیکه آن ایل متوجه  
نماید عمقا و وجهتاد اخر من امنیت که فوج ششم را بفوج قهرمانیه تبدیل





خصوصاً این رقعہ غزلی کہ جلو از ملاحظت بود مایه کارها خوب و نیکو  
ایام صحبت را مجسم فرموده

یا دیار این یار را سیمون بود | خاصه کان لیسے داسین مجنون بود

از حسب خیر نیکه باید در مرگ خود قرار بگیرد و حق یمن که بحق برسد  
جناح لای در بساط پیشکاری آذربایجان بود و از دلائل حقکاری دولت

کام و در رساله است از اشعار | برفوت مرحوم صدر اشعار متنا

و بر جانیشنی شوکلا یعنی ایرج میرزا خوشوقت شدم و مقصده ما او را که فر

بودید مگر مطالعه کردم و لذت بردم که به مبالغه و غزاق تالی قضاید

است و در فصاحت و بلاغت و عذوبت لفظ و عبارت و اشعار و سخن

داده در آن مرحوم صدر اشعار را شاد کرده جواب کاغذش را پست

صله جواله علیقلنی فر شاده و ادای حق تکمیل لیاقت و استعداد او را بر جناب

رجوع مینمایم که قدر دان مرتبه و شوق او و امثال او استیلا حول مخلص

بجمله خوبست بهار مسال که در شان شاپهتسیده ناصرخسرو است

که از جمله بیاتش است

بستان بهشت فر شد و لاله | رخسان سان چه خوراء

با فدی نوشته اید میویطروف حجاب مرسله خنایعالی را در مسکنه زین العابدین  
 موافق قاعده نوشته و حق این است که امیر تومان در فرستادن او و  
 خلع عجله کرده و گویا مقصود بالاصالحه اش این بوده که نهایت درجه <sup>اهتمام</sup>  
 خودش نسبت با بطارات قونولگری ظاهر نماید و مقصود من از فرستادن  
 کاغذهای امروزی ایشان بود که دلایل اقدامات امیر تومان در مور <sup>دعیه</sup>  
 بقونولگری بر وجه تم و کجمن ظاهر شود و بدینکه زین العابدین <sup>برادرش</sup>

داده اند و در جواب رسیده اظهار نماید  
 که اینها را محبت تمام خطاطی در از او اقامت از مهری  
 در مجلس کوران و مصحح دارم ای اند بقال با بی الام  
 در این است بطرف اخیر کن در قونولگری  
 در این است بطرف اخیر کن در قونولگری  
 در این است بطرف اخیر کن در قونولگری

عزوبی همه را از چنگ ایشان بیرون بیاورید که در دنیا و خیرت مصداق  
 ما جور خواهد بود زنده رحمت نمیدهم

ایضا بمرحوم قایم مقام نوشته  
 ریحتم خنایعالی همه وقت طرب بگیر است و طایفه  
 فدایت شوم

حضرت

خندیدم و معلوم شد که آقا میرزا علی صفر خان کتبا بدار و تسالی را بنحو پودر  
 اتم و کحل از سر کار و الایا و گرفته اند نوشتجات مرا تندیب کرده و تلوغ و دست  
 هم با نظر اریها و زبان بارینها و کوشش بر بهیا و عیار یها که داری من پیر  
 دست انداخته تندیب خاطر با بخرج من میدهی حال که اسپه شو شد روح محمد  
 آتش بگیرد و حیف از آن شیم و کور که که در آن قالیچه بد طرح خام خاکست  
 یکبار برده اید عمر و دولت طماندینا و که بیت نهرار تو مان بشما ضرزوده اند  
 اگر توانی که من دادم هزار کلاه بر آدیوان میدوزی و بهبانی طرح خوار  
 میت نهرار تو مان میدسهل است بیت نهرار تو مان مصرع میگوئی و حال  
 باید در مدرسه شما درس بخوانم تا بسنم در بابک و منقذ ار تو مان  
 حساب آله با دیوان چه میکنم دیگر مثل تو سر سخت با غیرت تن بعضا در  
 که از میا خ تار نجان بار دوی دولتی رفته کارهای مرصورت بدینست

رحمتت

بمرحوم میرزا عبد الرحمن قاجار مقام در اوقات کار کرداری ایشان  
 در تبریز نوشته (فدایت شوم)

شکر خدا که کسالت مراجع شریف رفیقه و خوردن مسهل خیار لازم بود



و سر باز فوج کروس بدو ملحق شدند و از این قضیه ناکهائے و ملائی اسمائے  
 بعائنه مردم رویداد و پریشانے و استلالی در امر فوج و ولایت سیر  
 که بسا لها و عسکر اصلاح نخواهد شد و این بنده را در مقابل تقدیر باربعه  
 جز صبر و شکر چاره نیست بهر محان برادر م را بهر تنک ان فوج برق  
 فرستادم و مرتضی فوج را از کرمان مستعد شدم اگر چه به کار علی حضرت  
 شاهنشاهی مرحمت فرموده فوج را مرخص کردند و حکم شد که فوج قراقرز و  
 و فوج کروس بر گرد آمانند کالعه میدانند که تا مصطفی قلیخان اعطاء  
 بر خود بجنب سال با فر خواهد رسید و در ششم رجب عازم بهمن شده و  
 قبل از ورود موکب سیمون وارد کشته کیشنه نیر و هشتم در شورین  
 اندوز خاکبای مبارک شده زیاده حشر فرموده ( و السلام )

( فدایت شوم )

مرتوبه ششم محرم  
 روز ما مبارک و چشم مرادوشن کرد قالیچه نوطنور جدید الاخراج نیر مانجند  
 مراتبش برساند در عالم خیال آن حالت خراستن از طلال حکومتی و آن رویش  
 و آن عنیک مقدر سردان زلفهای حسرت با سر کار و الا در نظرم مجسم کرده به

صند

مردود دادند که بر ما کذری خواهد کرد

تخت سیر مکر دان که مبارک است

پر یروز و تیکه بچام رفته بودم آدم سرکار عالی آمده خبر تشریف قدم  
 شریف را داده در حالتیکه از مرجهت سرکار بهم مطلع نبودم و اشتیاق زیارت  
 بکمال بود این نوع ملاحظت و یاد آور که بر مرثوده مرجهت از ده علاوه شده  
 بر خوشبختی خود حمل کردم و این نعمت غیر مترقبه را بفان نیک گرفتیم و از  
 سهل است دیر در جمعه راهیم تا وقت عزوب مستنظر حصول این سعادت  
 معلوم شد که این نیز مثل سخن سعد بوده که متعلق بدیکران و سهوا از مال  
 سر ما گذشته علی حال امروز که شنبه و برای مطلق طبقات مردم و  
 و بر سر کار عالی و منجلیص ما استثناء شنبه و آدینه یکی است و عصر  
 تشریف قدم از زانے دارید حاضر و شاکرم و اگر در دو لقمه منزل شیر  
 خواهید داشت شرفیاب خواهیم شد که شوق زیارت تجد کمال است هر دو  
 استعارا مانعی باشد یا ر باقی و فرزند او پس فرزند باقی و صحبت با  
 ادا م آتد اقبالکم ( زایه رخت مندی هم )

قبله و هی کد با  
 عمر و دولت عالی پانیده و سیف الدنجان  
 بنده زاده یحیی یوبای کرمان درگذشت و جمع کثیری از صاحبانها متعز  
 زنده

و نظماً و نثرآ و اد معنی داده اید و حق تبریکت و همتت را داد کرده از کرامت  
 مطالعه آن بر آن من هجت و مسرتت اندازه رویداد و از هر حرفش نمایان  
 و از هر کلمه اش هوید بود که آنچه نوشته اید از دل برآمده است و شیرین  
 اتمنان شد میدانید که عادت من بکارنامه و اظهار مهر نیت اما بدید  
 حسن بیک نهایت اهمیت داشت و امری بود که باقبال بود و سخت شایسته  
 خوب و زودوی و سهولت انجام یافته و اشهد ما بینه که قشون ما موره در سخن  
 و تصرف آن اما کن سخت و آن استحکامات و ملزومات خدمت و رشاد  
 کردند که قشون هیچ دولتی نکرده است در کاغذ خرا که با این بسته  
 شرحی از خدمت زلزله و شکستن مبلغی از اسباب و کشت خانه نوشته  
 باعث تأسف و جای شکرش با بقیت که لکنه الحمد بر غفران با صدوره  
 شده و در زیر دیوار مانده است بر آن اسباب و تعمیر دولت <sup>ما بین</sup> سراسر  
 پسته پانزده عدد پیریا و فرستاده شده تا به اینم در مسئله مردوست  
 چه باید که امری محتموم و دینی ثابت و ادای آن واجبست خودت بگو و  
 بدو پیش از این نیتونم نوشت

ز یاد خمر نیت

(فدایت شوهر)



مفتوح گشته و من مجبورم که با کمال اگراه تبحر و جواب پردازم و بر طلا  
 نیت و آنچه خودم مبارک و سعادت این عید سعید و سال جدید را بر سر کار  
 والا مست نایم و بالفرض هم که از صمیم قلب باشد مستلماً دعای مستجاب  
 بود و فرموده اید که چون در اینجا خرقان زیاد بود و دخلتان کم مبارک  
 دوری خودتان افتخار داده اید از این لحظه حسنه سرکار و الا و این  
 سعادتیکه ما از زانے داشته اید از جانب خودم با اوصاله و از جانب  
 انالے آذربایجان بالوکاله از سرکار و الا تشکر و اخصتاً مستلماً  
 که این نعمت را از ما باز نگیرد و براد انمه آن بر ما منت نهد

که بهتر بود دوستی دوری) زینکه غمخیزیم

امیرزاده مبارک که مصدق (سخریح الحی من ایتیت و سخریح ایتیت من  
 هستند سلام میرانم و اتم رمضان بهت روزه هم معلوم است

( برادر مکرّم مرادبان )

تهیت نامه شما بهمانطور که فرخی در قصیده خود گفته است

از هر سنایعی که بخوای در افر	وز هر بدایعی که بچوای در اوان
باسته گشته سید چند آنکه شما از ره کمال محبتی که با من دارید ما و او را مستعد	

موردارنده خنده های وحدانی میکند و چون کاغذهای شرح کتاب <sup>رقتی</sup>  
 و ثلثات و رباع را میکشاید من و سرکار معاون می بینیم که خواندن  
 هر یک از آنها اقلی کما عت طول دارد من از تعطیل اخذ طلب و حساب  
 معاون از تاخیر شتل او قاتمان خیلی تلخ میشویم و میکوشیم آقای امین  
 شمارا بجز اینچه وقت خواندن کاغذهای فرخرف میرزا موسی است اینچه  
 عزیز از تبریز رفته با هر سفته دو هزار بیت کتاب جمع میکند که نشرش  
 خالی از سبب است نظمش همه عاری از بجز بنید از دور و با ناریت <sup>بیت</sup>  
 کن میخندد و میکوید خیر بعد جناب معاون کاغذها را میفاید و کشاید غنی  
 در اطاق رو میدهد زیاده زحمت کنید اهم

روحی فدای محبتیم	لبتیک لبیک ای صمیم
ای روی تو شمس الضحی	وی موی تو بدر اظنم

این منم که تو پیوسته بمن آوردی منم  
 که تنها بودم که خودم را خوشبخت میدیدم و خوشوقت بودم که سر کار <sup>کاغذ</sup>  
 بمن بنویسند حالاً نمیدانم چه کنایه کرده ام که بعقوبت آن باب <sup>میکشاید</sup>

یا ان مقامات مع فایه مجلدات ششگانه ششمی خود را بری ردای طمناست  
 انشا کرده دهمه را حاضر ذهن و اسیر حافظه شما در داده که بری کمال هر  
 و ایراد هر معنی اشعار شنیدیر کماهی بر وجه تضمن و کاه بعنوان خوش ملیح  
 بر بسبیل توشیح در سخن برایت خود در ج می نماید و نمیدارند در این سخن  
 بدست آوردن در ضبط مثلها و اصطلاحاتیکه خاصه هر عوم سزاوار  
 ظاهر می نماید نقل قولها نیکه از سر کار و قیام لکار میگردید با بهاء عرضه  
 مینویسد مرده خوب بشما بد هم که نوشتجات شما بطوری در جناب این لشکر  
 اثر نموده هر وقت پسته بهر زیر میرسد و یک بسته بزرگ پاکتها که بعنوان  
 ایشان میآوردن پاکتها را بهر فرده نوشته شمارا حجتو مینمایند و بهنیکه  
 کردند دیگر پاکتها را که غالباً دایر یا هر کمرک و مطالب عهد است جمع کرده  
 با کمال لغت و اگر او در میان دارند و میگویند میرزا این اینهار برید  
 میرزا بنحقیق جان پسیند اگر چیزی دارد در فرد این بگویند و آنوقت در جای  
 من اگر شرط سخت در دو حرکت دیگر محققاً ما شان میکنم و اگر سخت است  
 خودم را غالب می بینم و میخواهم زود تر بوصول امیرال برسم جناب این  
 یا ناشاطی هر چه تمامر بکشودن سرگت مشغول میشود و بهنور طلیعه خود گذر



بخاکپای سپایون اقدس اسی روحاندا معروض فرمان تعویض ریاست فوج  
 باسم مغربی الیه صادر فرمائید در صورتیکه بیعرض در خاکپای مبارک  
 موقع قبول یابد بسته قرار وجه تقدیمی و پیشگی را هم داده از نظر  
 دریافت کرده تقدیم خواهم نمود زبده مضع منوم مع

(براد و ملکر مهربان)

نوشتجات مکتوبه پشت و رویا به با خط عبار شمار اجنبان  
 می بینم و خط میکنم <sup>شکر خانی</sup> قیامت میکنی موسی بن نیرین <sup>کفایت</sup>  
 مسلمیت طوطی را در ایامت <sup>شکر خانی</sup> ما شاره حمد آنکه جناب حکیم سائیه

کثیر انظار مندانند فغنه شما کثیر تحریر شده اید

بسیار فیض کل امتوجت سخن در <sup>سوره</sup> اینهمه قول غزل تقسیمه در مقارش

معلوم میشود جناب امین شکر نفس تازه در شما بکار برده و یک تصرف <sup>لوهلو</sup>  
 که برای ایشان اشکال ندارد در مزاج شما هم سازده اند که باید <sup>عش</sup>  
 اینهمه مینویسد و باز هم ختم کلام کاغذ ما بدین عبارتست که (چون وقت  
 پست بود فرصت عریضه <sup>منفصل</sup> نبود) و اگر خدا نکرده فرصت بدای <sup>شد</sup>  
 چقدر مینوشتید شعار مشهور <sup>عجب</sup> در ساق کلام میکنیاید مگر حضرت <sup>مولانا</sup>

بیت

از روزیکه باشان سپرده شده بطوری در تعلیم و تربیت و پاداری و انتظام  
آنها اهتمام نموده که بالفعل از هر حیث سرآمد افواج اوزبکستان  
و مالیات شهر بار کرده هم همیشه دو ماه باخر سال مانده بدون یکدینار  
تمام و کمال پرداخته است و سرهم رفته مراقبت و مویزبست ایشان در خدا  
مرجوعه در ایسفر در خاکهای همیشگی رو خافه مشهود و معلوم و بر سر  
جنابعالی مکشوف گردیده و حالا بدون اینکه تصور فرمایند معصود از این  
از دیاد ابو اجمعی ایشانست محض دولتخواهی عرض نمایم که عمل فوج قاری  
قراجه داغ بواسطه اینکه علیقلیان سرتیب صاحب منصب چای است و بدستی  
از عهد نظم فوج فرور بر بنیاد حین نظم شده و باطناً هم فوج ازادان  
هستند و اگر چند وقت دیگر نیز همین حال بماند رشته نظم اینفوج کشیده خواهد  
افتقاد محض است که چون ایل و سواره حاجی علیولی قراجه داغ سپرده شده  
نصرت الدوله است و سمت عمده اینفوج نیز از ایل فرور است و اگر ریاست  
اینفوج هم باشان بیوع شود محققاً فوج را خیلی خوب و بقاعده منظم خواهد  
نمود و مقصود بالا اصاله مخلص در هر موقعی شیرفت خدمت دیوانه است  
اگر جناب استظابعالی هم این رأی و عقیده مخلص را می پسندید مرتباً





که امتحان داد از مدرسه مبارکه با عطا بکقطعه بدل نقره سرافراز شد  
 فرموده تصدیق مسلم او را بنظر انوار قدس رسانده مستعدی شود که غلام  
 و خانه زود خود تا با عطا بکقطعه بدل طلا سرافراز فرماید و محض  
 فرزندی عبدالحسین معروف خدمت باشد او را بشاید بکقطعه  
 لغا ارسال خدمت نمودم ایام عزت و شوکت تمام

## اَيْضًا

فدایت شوم هر قومه شریفه زیارتید و از شاهای سفید و شیرین  
 اعلی حضرت بهایون اقدس شاهنشاهی روحافزاده بر مراتب افتخار فرود زبان  
 چاکر از شکر مرجم شامانه و انطور دستخط مبارک تکرانی قاصر است  
 بهم مگر حسن بیان جناب لعل البعالی مراتب فدویت و چاکری و شکرت چاکر  
 این پیره علام را بر پیشگاه حضور سیسونه عرضه دارند و از حق تعالی مسئلت  
 مینمایم که جان ناقابل اینچاکر را تصدق ذات اقدس وجود متقدس شاه  
 بنده نواز گرداند احوال این بنده از توجهات مبدوله شاهنشاه روحافزاده  
 و تملطفات متواتره جناب لعل البعالی رو به بهبودی است و هر ذر که کیشینه  
 افتان خیزان سعادت شریفیای حضور مبارک حضرت مجدد فحولاد است

کرده در اسباب او امر مقدسه تصور و غفلت نموده بلکه محمود خان فرزند  
 بادستور علمهای لازمه فرستاده ام و بتفصیلکه عرض شده بواسطه عدم  
 مساعدت وقت انجام این اموریت بعد از عید خواهد شد و شایسته  
 عید که هوایا عتدال بهم برساند مجدداً اشارتیه را روانه نمایم که  
 سرقدرا دیده نقشه برداشته بیاورد و بخاکپای مبارک تقدیم خواهد شد

## اکنصاً

فدایت شوم  
 با تقضای ملاحظت قلبیه از معتمد است سلطان مرزا محمد  
 مستوفی از درس و تحقیق فرزند ی عبدالرحمن که از متعلقان مخصوصین <sup>تخلصت</sup>  
 تحقیق و فرمایش فرموده بودند که نسبت بعلومیکه تحصیل نموده در امتحان  
 داده صورت امتحان او را بقصد تین معتلش ارسال خدمت شود که او را بعد  
 امتیازی سرفراز فرمایند بر حسب فرمایش جناب عالی در مجلسیکه در منزل  
 و مقربان میرزا احمد خان رئیس مدرسه دولتی دارالسلطنه تبریز  
 دیگر از معارف حاضر بودند امتحانهای خوب داده انیت صوغت <sup>ایم</sup> امتحانها  
 او را بقصد تین سیولا پیر معتلش ارسال خدمت نمودم و چنان که <sup>خان</sup> ملاحظه  
 خواهد رسید در همه علوم باو بقصد تین نمره ده داده است چون <sup>سابق</sup> در اول

خواهد کرد چنانچه لازم و مناسبست که حکم بفرمانند مشارالیه را بدو تسلط  
بیاورند که اینجا باشد و الا امر حکومت مختل خواهد شد

بحضرت قطب آنا یک صدر اعظم عرض کرد

فدایت شوم اوقاتی که موکب مسعود سیمون در آذربایجان  
نزول اجلال فرموده بودند بالمشافهت و لعین امر و مقرر فرموده اند که هند  
مخصوص فرستاده خط سرحد را از دست ما تا باکو باز دید نموده هرگز  
بجته ساحل قزاقان مساعدت ننمایند و صورت نقشه را بر داشته  
بیاورد که نجاسی مبارک تقدیم شود چاکر نیز همان اوقات متفرق بجزیره  
مسعود خان سرهنگ هندس را با دستور اعلمهای لازم نام برده  
و مجاری و مدارکات لازم را موریت و راهم مرتب نموده فرستادم  
مشارالیه اظهار داشته بموجب دستور العمل بعضی از نقاط خط سرحد دیده  
اعتنای نموده که بواسطه برودت هوا و عدم مساعدت وقت که غالباً  
نقاط را میسر کرده و بطوریکه باید ممکن و مقدور نیست که تمام سرحد را دیده  
بر دارد و اتمام این مأموریت موقوف بساعدت هواست بنا بر این  
خاطر شریف لازم دانستم که تصور نفرمایند که مقررات بایز را فراموش



جنبه بجا آید اما در احوال عرض نمایم که و بلیج و اجار و در حاشیای بوسط  
 اتصال سبب در دس نقطه بسیار هم و خلی محل ملاحظه است و نظم و انت  
 اینجا حال اهمیت دارد بعد از فوت مرحوم میر اسدخان صهارم سلطنت  
 امجد اسعد و اولاد مت شوکت با اجازه دیوان حکومت آن ولایت <sup>سرخان</sup> میر سلیمان  
 پسر او و اگر فرمودند و چون خانواده آنها عدو میت میر محمد علی خان <sup>میر محمد علی خان</sup>  
 چند وقت بطهران آمد به کاشان و اتفاقاً بعضی شهبانگان <sup>بازمانده</sup>  
 خودشان در ولایت باعث اختلال نظم و امنیت آن ولایت <sup>میر محمد</sup> شدند  
 اسعد و اولاد با مصلحت حکم فرموده اند که دیگر خانه آنها درین <sup>میر محمد</sup>  
 از قراریکه معلوم شد مشارالیهما خدمت جنبه بجا آید عارض شده و <sup>میر محمد</sup>  
 آید کسی متعرض و فرسوخ خانه او و بازماندگان و نشوند چون ماندن آنها  
 درینمین بلا خطایک عرض شد خارج از مصلحت و باعث اختلال در حکومت <sup>میر محمد</sup>  
 میشود و محلی و خراج خانه آنها را ازین لازم می آید و در حال <sup>میر محمد</sup>  
 که اگر مشارالیهما در این باب مجدداً عرضیه نگار شوند خاطر شریف <sup>میر محمد</sup>  
 باشد که غیب بنفیر این است که عرض شد علاوه بر این چون <sup>میر محمد</sup>  
 آدمی نیست که آرام گیرد بقدریکه میتواند در حتمتلال امر حکومت <sup>میر محمد</sup>

سیان

نحوه

فرموده اند مقتضای ملاحظت ایشان است شرحی مبنی بر کمال امتنان خدمت ایشان  
 نوشته با همین پسته ارسال نمودم که توسط مستعد السلطان سمرقند محمد خان تسونگی  
 ابلاغ شود زلمه رحمت منید هم

فدایت شوم بر حسب امر و اراده مقدسه همچون روح خافه و فکر  
 جناب عالی کتاب عدل ملک را بجهت سفارت ماوریت لندن معین فرموده  
 سفری لیه این ماوریت را برای خود مناسب دانسته استغفار داد و اگر استغفار  
 انجمن استغفار اورا تصدیق امضا می نمودم زیرا که در حقیقت اینجا کسی نیست  
 سفری لیه در انجام خدمات دیوانه با مخلص معاون و به دست چون این تعیین  
 دلایل مر حسم خاطر اقدس شاهنشاه روح خافه در حق ایشانست عرض نمایم که  
 چون جناب عالی کتاب عدل ملک را از دیوان موجب مر سوم درستی بقدر کفایت  
 مخارج ندارد و صاحب عیال کلی است اگر رای مبارک اقدسانه علامه کبر  
 با مقتضای عطف شاهانه تا چند سالی مبلغی بوجه نعام در حق ایشان مقرر  
 و مقرر فرمائید موجب حصول امیدوار و سرفرازی ایشان خواهد بود و با  
 خاطر در انجام خدمات دیوانه با مخلص به دست و معاونت خواهند نمود

فدایت شوم (بفقره را بالضرورة بجهت اطلاع خاطر شریف جناب)





اقا نیتواند با نظر از یہا و زبان باریہای خود شش شمارا با این خبریات سزا  
 و متقاعد نماید تا به پسیم کہ آیند فوہ آخر چه کرم میکند از قرار کہ نوشتہ  
 جناب کمال التما ب آقا صدیق الدولہ در باب چهارم ہزار تومان کسر و کسب و مخارج  
 اتفاتیہ جوابی مہسنی بر اظہار ملاحظت نسبت من جناب کمال التما ب سب کار قوم  
 نوشتہ اند میرزا نادوی نیز ہمہ وقت از ملاحظتہای جناب ایشان منوبید و بر  
 اخلاص و ارادت من افزودہ و خدا گواہ است کہ بنیان عقیدہ و نیت و  
 من نسبت سب کار ایشان بر کمال است و در مقام حق و انصاف اگر من  
 جناب کمال التما بعالی و صدیق الدولہ قدر یکدیگر را ندانیم و یکدیگر با کمال <sup>مقت و محقق</sup>  
 راہ نرویم ہم باقا و صاحب بسیار خودمان و ہم شخص خودمان خیانت <sup>کردیم</sup>  
 و حالاً جا کمال خوشحالی و مسرتست کہ تہ الحمد و صغہای نامبار کہ اسباب  
 مضمون شدہ بود بکلی رفع و زبان بد کو بیان بستہ شد

روی بر روی دوست کن بگذرا | تا عدد و پشت دست منجا بد

آنچه در جواب جناب قوام الدولہ بخط شما نوشتہ اند صحیح و قلم در کف دو  
 بودہ است محققاً بدانند و قطع بفرمایند کہ یکدیگر نیاراز کسر و کسب و مخارج اتفاتیہ  
 بر عمدہ نخواہند گرفت و علاوہ بر آنکہ سابق تحریر او تکراراً جناب قوام الدولہ

نوشته ام

بماند خرد داشتند عنان صبر و طاقت از دست داده و دیوانه وار سر در گوه  
 بسیاران نهاده روز اول را بیسی با و بی اختیار به کن رفتند و از آنجا به  
 ورود بار شریف برده اند و هنوز هم که هست هیچ تدبیری تسلی نیاخته اند  
 اتم همینکه حالتی بر ایشان بهم رسیده عریضه را گرفته برای شما میفرستم  
 خود هم با کمال افسردگی اینمخضه را بان برادر نوشتم که منتظر نباشد

(برواد و مکرها)

۱۱ شهریور است

علاوه بر کاغذیکه با اینچاپار فرستاده بودید دوسه کاغذ دیگر بوسیال  
 که یکی از آنها با حسن بیک یوزباشی بود از آن برادر رسیده کا بوسطنه  
 مزاج و کا بهی بعلت کثرت تحریر و گرفتاری شما غل متعده در وقت نوشتن  
 و حالا با عذر از تاخیر جواب نوشتجات شما که هر یک مستقلا در حد ذاته شما  
 هزار نوع تحسین و تمجید است کاغذیکه آقای عبد بخنجان بخط خود در حد  
 شما نوشته لفا فرستادم و میرزا نادمی خوب کرده است که حق است که  
 او را روز دتر خدمت شما تقدیم کرده است اما آن برادر نباید مین هدیه  
 آقا راضی باشد و در جواب آن با تقدیر که در ترکیب الفاظ و خلق معانی  
 و آرید بنویسید که آنچه فرستاده است از بی معنی و از فیضی عنفی است و مکرها

خواسته بودید که از ایشان حکمی بر طبق حکم سرکار والا در بقای آن شغل در دست  
 شما گرفته بفرستیم لهذا اطلاع میدهم که آنچه تبارک و تعالی در روز جمعه  
 محاسبات خود در بابت بنای آنها با آقای علاءالملک است عمل بنای بنای این  
 مطلب و خویش تجدید حکم راز علاءالملک مناسب ندیدم و بلکه منصرف نشدم  
 و اما چون ممکن و محتمل بود که کوفتی از شاهزاده و بنحو آهنگد و میرزا سید میرزا  
 آدم خودشان بفرستند برای تدابیر و ملاحظاتی دیگر که از ایشان را  
 شاهزاده عرض کردم دیدم که با شما در سر حال الطغندی علیا طر که هم که اگر علاء  
 الملک از شما خویش نمایند که عمل بنای او را با جاجای میرزا سید میرزا سید میرزا  
 نمایند قبول فرمایند و برای طمینان قایم از موسی حکم مجددی در بقای  
 و استقلالش مرحمت فرمایند فرمودند باید اینخواست از علاءالملک بخیزیم  
 و بهتر از نوشتن حکم مجددی و عریضه مخصوصی در بقای عمل بنای آنجا در دست قایم  
 موسی بجزرت امجد شرف امجد والا و لیعهد و حیفاه مینیسوم عرض کردم  
 بهتر و قرار دادند که فردا آنروز عریضه را نوشته برای من بفرستند که با کاغذ  
 خودم بفرستم از قضایای تقاضیه روز دیگر که آدمی بمطالبه آن عریضه دستادم  
 معلوم شد که دختر دوازده ساله شاهزاده فوت شده و از شدت عیلاقه که



مکاتبه را گسیخته است مگر سرش بجای دیگر نهد است یا جلال الدین رومی  
 در خواب دیده که اشعار را در سیاق تحریرات خود نیارد و خوب جلال الدین  
 رومی نباشد خواجه شمس الدین حافظ شیرازی باشد مقصود این است که ما را  
 از افادات و مفاضات خودشان بپرهیزند بپرهیزند از اینها من و جناب  
 ناصر الملک عبا باز شده ایم و اگر همه محمول برش کردی خراب حکیم الهی است  
 یکم عبا بی بسیار اعلائی کاروان از سر کار میخوایم که مثل همین عبا  
 متداولی باشد نه عبا کردی استین دار و اگر بنظر عبا در کاروان محمول  
 نباشد باقیان ساوجبلاغ خودمان بفرمایند که مخصوصا سفارش <sup>ستور</sup>  
 العمل بدینند که بنظر عبا تمام کرده بفرستند و آنقدر صبر و طول امل  
 که اگر کجیال دیگر هم باشد بوصل عبا برسیم <sup>بانه عرض دراز</sup>

( برادر مکرّم همسایه ما )

چند روز قبل جواب کاغذ شمار نوشته و فرستاده ام البته تا بحال رسیده است  
 حالا هم در جواب کاغذ ثانوی مسئله عمل بنای آذربایجان می نویسم از قرار  
 استنباط شد که یا چنین تصور کرده اید و یا چنان و نموده اند که عمل بنای آذربایجان  
 مستطابوا لامضاد سلطنة باقای علاء الملک مشغول شده و بهین حلقه

بریک مقدمه و پانزده باب و زیاده بر سیصد و پنجاه و یکجا که نظر به این  
 رسیده موقع قبول امتحان یافت و سرکار بندگان شهر مخصوصاً در محله  
 و توصیف از روی عقدا نه بروجه رضا جوئی همراه مجلس مسالنه گردید و  
 کتابچه ترتیبات ملکیت بشر و بصدیق ایشان نازل گردید امید که چون چنانچه  
 دیگر کاغذ سوزن در خسته روزن نشود

عشق سوزنم و امید که این کن  
 چون هیز باغی که موجب حرمان نشود

و از ثم هیز و فعلیت آن بر خوریم و قمار ششم که از ترتیبات ملکیت بر اساس  
 اساس اردو نامی بچکانه که مرکز آنها بر نیر و زنجان و طهران و کرمانشاه  
 و مشهد مقدس باشد مامور شده ایم که بریاست بندگان شهر در طهران  
 مقتضیات این مذاکرات لازم بعمل آید و اینهم کتابچه شد و نظر اعدای  
 بنجد همیشه غصه میخورد که خود را با در با بجان انداختند و از اینجاس محترم  
 افتاده و اتفاقاً نیز در نامه مطروحه در دار الشوری کبری منجر بحیات  
 و معامله جناب عالی بامعین التجار است چرا اینکار را قطع و فصل نمکنید و چهار  
 میشود که اینمطلب اینقدر با تجدید و تکرار شود هر طور است بگذارد و بناله  
 قطع نمایم پسندم برادر محترم آقا میرزا موسی از ماه کنساهی دیده که رفته

سر اسرار فرماید ( زانکه عرضی در اول ) الامر از شرف و اولاد مطاع

### بجای اجل و ثواب الدوله مستوفی اوز بایجان

جای بجا التما با محند و ما کرم با  
 رقیه شریفه شرف و وصول از زانکه از  
 تبریک و تهنیتی که باقتضای مکارم اخلاق و لازمه ملاطفه مور که در ایام  
 من باوز بایجان فرموده بودید نهایت مستمان حاصل شد هیچ شکسته نفسی  
 و منضم نفس فرماید که بجدانته از عرق کرم و خانواده قدیمید و همه فضیله  
 ار استه اید و از انیکه حساب اوز بایجان با جای بجا التما بجا نیست نهایت خوشبختی  
 دارم آنمختصر با بحال ارادت در جواب رقیه شریفه نوشته و اسید دارم که  
 بعد از این باب مکاتبه را مفتوح و همه روزه مخلص را بفرده سلامت حالات شریفه  
 و رجوع خدمات قرین مسرت فرماید زنده رحمت نمیدهم

فدایت شوم چند روز قبل شرحی بخود سرکار و عریضه بنه خود حضرت  
 ارفع مجد و الا و لیسید در و حیفده عرض کرده فرستاده ام البته رسیده است  
 فردا که دوشنبه پنجم ربیع الاول است قلمی برداشته و غرضی کاشتم که انام  
 تجدید مطلبی کرده فضل بر نکارم تا دیگر نکونید فرموشم کرده بدین مجلس  
 ملکینه با همین و سعاده صورت خستام پذیرفت و کتابچه مجدول و دیگری

در



که بقبول این پیشکش ناقابل چاکر خود را قرین مغفرت بفرمایند  
مطاع الله و الله اعلم

### بخش اول التماس اقامی عمامه مردم اقباله

جناجلا التماس باقتضای تکلیف چاکری مکتطفه کل الماس تضمینیه کفرده قایلیم

که دستاورد مجیدم حضور حضرت مستطاب علیه عالیه ملکه جهان دست شوکتها  
و یکحلقه اکثر الماس بجهه سرکار علیه عالیه مغفرت سلطه دست غرته سال  
شده خواهش نمایم که قبول رحمت فرموده آنها را با سلام مخصوص تقدیم  
و عذر ناقابل و حقارت آنها را بخواهید (ریسه خدمتند)

### بهر حرم شاهزاده عباس میرزای ملک نوشته است

قر با حضور مبارکت شوم مرقوم مبارکه زیارت دار بهترینی که مقتضا

فرحمت از تجدید ناموریت فدوی با دریا بجان منده بوده بودید نهایت  
حاصل شد کفتم که این سخت خداوندی تو نیست و همه وقت التماس

مخصوصی نسبت بخدمت فدوی داشته اند در بقای ریاست تجارت خانقاه نصیبا

حاج میرزا کاظم اعتقاد استمالک فرمایشات حضرت تو الا مطاع و مستمع است

این بنده نیز ما ایشان سابقه مودت دارم و البته لازمه تقویت از ایشان  
تعمیل می مستدعم که همه وقت این بنده را بصدور ارقام مطاعه و رجوع فرمائید



ترتیبات از دست داده نخواهد شد سهیلست در کیمیل آن لازمه است تمام نعمت  
آمد از جانب حضرت تو الانیزد و نیز در خلعتی برای امیر تومان مرحمت و ارسال شد

الأمر الأقدس الأعلیٰ مطاع  
نقله حرارت شد

ایشان با علی حضرت مطین عمر الدنشا ه نور الله مرقد ه در ولا متعهد

قر با نجا کپهای مبارکت شوم آرزو و مال اعمی فک دایم بود که در کمر

راجع باستان مبارک حضرت اقدس والا باشد مصدر ز فدی شود تا این وقت

که فقه غیر مترقبه شیخ عبید الله و طوائف اگر اذ ظاهیر شد اینجا نظر ما و مر علی

پیشوئی با یکفوج کروس و چهار صد و پنجاه نفر سواره دویرن نامور شد و در حال

پیشوئی تدارکی حاضر نبود فوج و سوار را با کمال محبت حرکت داده از دهستان

صعب غیر معمول عبور کرده خود را مجدداً بار دوی سباب را مذم بعد از تلاقی این

بلای فاصله و مجدلاً با اتفاق امیر الامراء اعظام عماد السلطنة از سباب حرکت

منزل بمنزل با نظم و ترتیب شایسته بقر قشلاق سه فرسخی قصبه سنا و جلا

آیدیم و نظر تبدییر و تقدای که ترتیب داده بودیم از یکطرف سلسله عبدالقادر

عبید الله و حمزه اقا از هابت اردو منصور متفرق گشته پسر عبید الله

از حد و دسلد و نسبت نوحه و حمزه اقا بطرف منکور فرار کرده رفتند و از نظر



دست بسته برای او فرستاده ایم و عبارت تلکرافیکه در این باب از او رسیده  
 این است (محض تنظیم ولایت و مرحمت فذوی <sup>خاترا</sup> حضرت)  
 جس منسوده روانه فرمودند خدایه بندگان حبش را از سر قدوم نفرین  
 چند روز قبل بهم که دو نفر که خدا فولاد لوراکه ملتجیا اینجا آمده بخانه محبت فذوی  
 بهر تدبیریکه بود آنها را بیرون کرده مجبوسا و مغلولابرای او فرستادیم  
 و عبارت  
 تلکرافیکه در فرستادن آنها از شارایه رسیده این است

تلکرافیکه بان اجل در فرستادن بیوک آقا و جاسیغعلی آلان در سه فرسخی <sup>اردو</sup>  
 زیارت شد و از انیم حمت جناب اجل عالی رفح حستیکه چند ماهه فذوی و جاسیغ  
 هزار کونه شکر هبه فذوی دارد) حکم عزل و حضار میرسد آنه خانزاهم در  
 ساعتیکه دستخط مبارک زیارت شد بدون هیچ ملاحظه برای او فرستادیم  
 در این باب نیز تلکرافه منی بر اظهار کمال شکر از او رسیده و از قراریکه خود  
 توان تلکرافت کرده میرسد آنه خان نزد او رفته و مفهوم تلکرافهای میرود  
 اینست که خود او در مقام صلاح هر و رفح بخش از میرسد آنه خانست <sup>مقصود</sup>  
 از اینجاست و اطاله غیر رضیه اینست که در خاکهای مبارک مشهود شود که با انکار خطا  
 که هست و خلایق با ما موریت این خبر ایکنه تازه وارد دار سخلان شده و ناله

ریاست

از تصدق میر شایسته کالیف حاکم کریمی عبودیت خود را میداند و در هر امر که  
 او در مصیحت دولت در میان و مقرون بر ضایع خاطر مبارک باشد حیرت  
 و مال خود را نثارینماید و چه رسد که مصیحت بزرگ باشد که متضمن <sup>بها</sup> <sup>حفظ</sup>  
 است و در انور و میر اسد الله خان سهلت که اگر برادر ضعیفی خود جان <sup>بها</sup>  
 ابد حمایتی از او نخواهم داشت و سر هم رفته و بناله آن تریتبار از دست <sup>بها</sup>  
 و نخواهم داد و از روزیکه مصطفی خان امیر تومان رفته الی الان در پیش <sup>بها</sup>  
 مر جوبه با و دقیقه دقیقه تقویتها قوی و فعلی و تحریری نسبت با و جعل کرده و خواهد <sup>بها</sup>  
 و این نوع تقویت از تکالیف حاکم کریمی جان نثار است و بتاج و تخت <sup>بها</sup>  
 ر و تمامه که حضرت امجد و الادامت شوکت نیز بطوری خاطر خود در <sup>بها</sup>  
 آن تریتبار تقویت امیر تومان فرموده اند که فریدی بر آن متصور <sup>بها</sup>  
 خود سازد خاکسای اقدس رسول نظم و امنیت آخذ و میداند محاله و با <sup>بها</sup>  
 و سبب آن تریتبار از دست نخواهند داد و تا نقطه آخر تکمیل <sup>بها</sup>  
 سعی خواهند فرمود و با کج <sup>بها</sup> از روزیکه امیر تومان بار بدیل شده لازم <sup>بها</sup>  
 و تقویت با و معمول شده و آنچه خوانسته مجری داشته و آنچه نوشته <sup>بها</sup>  
 هر کس گفته دست بسته با و فرستاده از حجه حضرت خان ایل بیگی شاهسون <sup>بها</sup>

و بکارهای پر خوف و خطر آذربایجان مشغولم

نه پامی رفتن و نه بی ماندن

مبارک است انگونه مشکل

و با همه موانع و مشکلات بحدتت امروز بنوعی راه برده ام که عیب و نقصی در روی نه  
 عاقبت عاقبت از حقیقتی مسلت نیامی چندی قبل شنیدم که جناب بجلالتا بعالی  
 از عالیجاه حاج آقا بزرگ و دولطانه سنجاب خواسته اند در همان وقت مخلص خاتم  
 این خدمت را انجام مخصوص خودم قرار بدهم اما در تیر نیز بهیچ وجه سنجاب  
 بدست نیاید حتی از اردبیل هم خواستم ممکن نشد لکن از مسطور رجوع کردم  
 امروز ناد و دولطانه سنجاب ممتاز فرستاده بودند که با همین بسته ارسال شد  
 شده امید دارم که لایق و پسند جناب بجلالتا بعالی بوده و مخلص قدیم را تقبول  
 آن سر فرزند فرمایند زیاده مصدع نشیوم و همه را فاشتر صد و صد مرتبه  
 و رجوع غدت و فریاد استم عبدالله ۱۳۰۵

عرضه سخاکی علیحضرت شاه شهیدانار الله

تصدق خاکیای جوهر سالی اقدس سیونت کردم دستخط مبارک زاریت  
 امر و مقرر فرموده بودند که در ساله قدمات در ترقباتیکه در کار شاهسون  
 آخذ و داده شده قطع نشود تصدق خاکیای مبارکت شوم این جانبار



چند کوزه از نو ملافتند و صد درختجات و وصول بریای آنهاست  
 تشکر دارم از تاجری که در عرض جواب اظهار مرتب ارادت روی داده  
 و محلم و چیزیکه مایه است که تقصیر و تاخیر در عرضه نگار از قصور ارادت  
 غفلت نبود و دیکه و عماد بعضی و خاص جناب عالی مگر فشارهای خودم دستم  
 داده مانع از این نگاری و مایه غفلت و شرمساری شده است و شکر خدا که  
 میان خلاصم (کاجیل آنکه که بود صیف) ثابت و رحمت و تقصیر بر منست  
 و بعد از تمهید معذرت اظهار مرتب ارادت جناب عالی را بوجود چشمم که چشم  
 که از هر تهیه قابل ایقت نیست بگویم و امید دارم که خود او صاحب  
 پس شوند و آنها هم هر یک صاحب چندین چنین اثر و باقتضای ایقت  
 رشد یک محمدانه از ناسیه پیدا است نیز و از حکومت مرند و از اجک  
 و کمر و دمبل کرده ایم و آنست بعد از عید چهار روز که آن بر خاجلا  
 جلیده مبارک مسعود است و از روانه مینمایم

باش صبح دولتش بد | کاین بسنو از تیاج سحر است

از کار و حال مخلص سوال فرمائید با عسری بقا دریده و نیه تحلیلی  
 قوائی از کار افاده باشکها تکیه جناب عالی بجا آید بهتر میداند

کنند پس اعتراضات سرکار مسلم نشد و جای آنست که تشریف فرما  
داشته بتمهید رقعہ الاعتذار بی برداریم و خاطر خباب آقا را از این سخن

فارغ نمایم ( زبانه مرصع نموده استسلام )

فدایت شما این حبیب میرزا فلان کاری کرده است که محکم است

و مناسب است منجوس او از همه جا بحرف نظر بفرماید تا باین حبیب که در چشم  
با و کفتم و تا آید کردم آنچه را که لایق این برود بر فرست حاضر کرده با قاری که

لمعه نور و حاکی طور است تسلیم نماید بلی ویر و پیغام کردم بندگان شرفی  
تا چون وقت گذشته بود عذر خواستم و فرستم و شنیدم که در عیاب من

خیلی ملاحظت فرموده بودند از اعتراض خوانین محترم من هم تشکیک فرمودم  
که در جزو میت و نهم مشغله دارید زیرا که در نزد ایشان چنین مانده آید که با

اید و چون بهفته بهفته و ماه بامه سرکار را نمی بینم معلوم میشود که حد حضرت  
صایب است ( ر ع ) در کوی تو محروم و از روی تو محروم با

که تا آنکه فردا مشرف شوم و توسط قاریک سلامه بحضرت سفارش نمایم که  
بغلط نیفتند و ایر شمار بر درازند و اگر کیشب اینجا مانده برای پی گم کردن

بوده است ( فدایت شوم ) استسلام

خبر

بشما امانت روزه را بخورید که بذا ( اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ) و اگر می رسید  
 آقا بیک با آن خشم ششوش شمار بکثیر نماید هر روز اینجا تشریف آورده  
 با بنده در نامار محقری که هست در او و جناب شرکت بفرماید و دیگر  
 خدا و رسول عاصی نشود و مردمان محترم زادش نام ندید و بنده بچند روز  
 است که خیلی بد احوالم و کارم بر صحت دادن طولوزان کشیده است

( زایه عرض مذکور )

فدایت شوم دیروز سر کار قبله گاهی آقا میرزا علی سلمه آمدند بعد از  
 در مخلص نوازی دارند بیعت بند تشریف آورده رفته را که در چند روز  
 خدمت ایشان نوشته بودید راه فرموده و بنده را تمیز و مقوم تعریف است  
 سرکار قرار دادند خواندم و دیدم و چنین استنباط کردم که سرکار از جناب  
 ولی انباشته داشته باشد و آقای چاره را عرضه عرض قرار داده اید  
 انصاف و اساحت قدر جناب آقا از آن تخلفات و تصورات بری است و  
 از آنچه تصریحاً و تلویحاً با ایشان نسبت داده اید عاری اند و هیچ کمان نمیرود  
 مینتوان کرد که اگر جناب آقا متکی مسند موروث و مالک ملک و خراج  
 ارض شوند بقدر حوزا قدر مخلصین خود لنگا بهند و با چشم حقارت در آن نظر



این سفر که تنها هستم و دل و اسپه چندی دارم نمیدانم بشکار یا راجا کجا  
کرده بمن فرستاده بودید که بر حسن توجه خیا بعالی نسبت بمن شایسته  
بود و بر هر یک از آنها هزاران تشکر دارم

مشرف از تو هزاران تشکر  
بر شما و محمد کهنای بر فرا

عجالت از سقات ما زندان قدری مرکبات که این اوقات بسیار عزیز الوجود  
سجده یکیم ستمه فرستادم تا مرغ و ماهی برسیم و تقدیم نمایم خواه  
و اهل بیت را علی العموم سلام میرسانم و خاطر شریف از یاد فرست  
نرسانم و اهدم حکیم

فدایت شوم  
منظرم میاید که همیشه دنامه و داد و فریاد ک  
شما از خداست که روزه بر مهر فرموده اما از دستس غنیمت خند  
من چاره و ملک مسکین و لسان الملک بگیاه را بر زیر کاکشده  
ترتیب و ادایه فحشان میدیدید مثلاً بنده را حضرت خان سرک منامید و  
و لسان الملک را بکلمه شتر که ایلین منویید بنده اینطور روزه گرفتن شما  
شارع مقدس این روزه را برای تهذیب اخلاق و توفیق بید و رعایت  
مؤاساة بر ما فرض کرده است اگر بنا می شما بر روزه گرفتن و بخشش

هانا در ملک باقیامت دیگری است که در یوم انقراض زمین آخیه و حیات  
و بنیاد ( شاید بر سر عبدالله جعفر است که بار خاطر خود تان و بار طهارت  
منش سر داده ایم

آسمان بارامت تو نشیند | قرعه فال سبام من دیوانه بند

اغمطها الانسان ان كان ظنوا ما جهولا | ای مظلوما جهولا هر چه هست  
در حضرت حکیم است و از شما حکمت رسیده است

باران که در لطافت طبعش خلافت | در باغ لاله روید و در شور و آرز

کل بوستان حکمت جناب آقا میر شمس الدین است و اگر میرزا بهدانه آقا  
را کو باش که کل بخیار قیصر نمیشود) ع کل بخیار جهان مردم صاحب نظر  
و آن شخص شخص شریف خود حضرت حکیم ادا مآله بر کاتب است و نظیر  
بنده و دیگر مرحوم فرمانفرما هستیم که در عنوان نوشتن قرار داده شعر می  
جناح عالی بدیم قبله کاتبانوسیم خداوند کار مینویسم و اگر بخوانیم شعر  
عنوان قرار بدیم این شعر انوری مینویسم که گوید

صاحبانه ملکاهم نه چه از کله | بدحت از وصف مزو چه جای کتبت

دور می محرومی از خدمت جناب عالی همه وقت بر آنده زنجی عظیم است خاصه

و مجلی از صورت حال و وصف جمال او این است که سرش کحل چشمش چون  
 چهره اش آبله دار بقول سعد ( لب ز بریش از پرده بینی گذشته بود  
 ز بریش بگریبان فرودشته ) با دانه فراخ .... و دندان زرد و چاه  
 دراز و بد نه لاغر و دست ظنینه عقل و تفطن و فیکه چشم سخن یعنی فساد  
 در عین آنکه ولایت مگری از این آیه حسن و جمال و مایه کمال خاله ماند  
 این کو هر که اینها بدست جا بیاورد افتد لهذا او را با صد عز و تکوین مراد  
 و اوم و بر سلامت اشیرا بکوش او خواندم

صبح روز سلامت برو مسابا	علی الصبح برود تو هر که خرف
ولے چنانکه تو یے در جهان کجا باشد	بد اختری چو تو در صحبت بویا

با تفصیلات مذکور سرکار والا باید نظر باشد تا آنکه دختری دیگر حد  
 سرکار ایشان فرستاده شود چون وجب بود عرض <sup>ان شاء</sup> <sub>الله</sub>

(مخلص سنت است)  
 بحر جوم مبروز حکیم الهی نوشته

رو حی فدک محبتیم	لینک لبتیک لیم
ای روی تو شمس لطفم	دی موی تو بر لطفم



و با حمله نو استیلا بوالا تصاحب اسب مزبور را با صفات مرقومه و اوصاف  
 مسطوره غنیمت شمرده و مقدم اورا کرامی داشتند و بازادی من ارید  
 این کمره نامدار حقی عظیم بر من ثابت فرمودند و اورا سه حلقه اسبان<sup>خاصه</sup>  
 خود قرار داده اند و البته نکه سخنان قیاس میتوانند کرد که اسبها دیگر بر  
 والاچه شان و مقامی داشته اند که این کمره دژه بقصد و واسطه<sup>لعقده</sup>  
 و شمس القلاده آنها واقع شده است و اما فرمایش دیگر نو استیلا<sup>مستطاب</sup>  
 والاخذ متکثر کردی بود که گوید در عالم تصور و خیال خودشان اورا<sup>المنوع</sup>  
 و ملکه آفاق فرض کرده و در فرستادن آن لغبت موهوم تا کیدی<sup>بلند</sup>  
 بودند اگر چه غیرت من از جهه جامعه گردیت از قبول تکلیف<sup>مست</sup>  
 که دختر کردی را بیست گیزی و بعنوان خدمتکاری برای نو ابوالبرقم<sup>است</sup>  
 نظر بقبوی و بنا بر جهاد مرحوم حسنعلیخان شاهسون فشار که خود شاهزاده<sup>است</sup>  
 نقضایش را در نظر دارند برای نتاج و تبدیل ترا دطوعا و کرنا خود را را<sup>صن</sup>  
 کردم و چون صنم سیرنگ را راجع بولایت مکرری بعدة الامر<sup>الشیخ</sup>  
 حاکم اینجا موکده انوشتم که هر چه زودتر دختر کردی بهر دستم<sup>الشیخ</sup>  
 بعد از اتهامات حسنه دختری فرستاد که رشک ماه و غیرت آفتاب بود

ایشان فرستادم که نه تنها در آبست تمام بلکه منظر فسام حیوانات  
 چهار پا بود و در مقام خودش از عجایب مخلوقات محسوب میشد زیرا که  
 چشمش مثل گاو و چشمش مانند فیل و گردنش نظیر زرافه و  
 کفالش شبیه بز و دمش عدیل شتر بود و از علل آنست که بودن آنها  
 در آب صریح و بفال نیک استند از قوشه پشانی و پوچ بعسل و سینه  
 داشت و علاوه بر این جامع امتیازات دیگر بود از جمله از کثرت تهور از  
 بر چیزی اگر سایه خودش هم بودی رم میگرد و محض آنکه صاحبش را از  
 ساعت استنی نماید در هر یکد قیمه شصت و هفت سگداری میزد و از بس  
 و خوشراه بود از طلوع فجر تا غروب شمس با هینب کاب و زور قوی تعقل  
 تر که از انجاق یک میل شرعی طی مسافت میکرد و بهر آنست که میرسد  
 با احتمال اینکه شاید راهش حاجت بغل از تاسی دارد دیگر تبه در آب نموده  
 و بمحس آنکه چشمش سه رالای میافا و بلا حظه آنکه مباد صاحبش را رنجی  
 باشد مثل منج بر زمین دوخته میشد و قدم از قدم برنده آشته بزنجاب

میگفت

که میفرمزد و کردیم	که من از جای خود نمی‌م
--------------------	------------------------

است که با اینکه خیال داشتیم نوشتن کتابچه اختلاف دستور العملها مشغول  
 باشیم در حمتش شما بدبهم محض آسود که شما هر روز را موقوف کردیم  
 و انشاء الله از فردا باید با یکبار مشغول شوید

بشویاید و ستان این داستان

که نواب مستطاب بهر طرف و الا سمرکند عظمت مدار و شما نهاده و الا تبار  
 بهاء الله سر تیب اول و رئیس قشون آذربایجان و امام جلاله چند ماه قبل که  
 بقول مرحوم شاهزاده مادینجان مثل ماه اردار آن کسانه نامور شده مدار  
 استلطنه تشریف آوردند از رستم امیر خروف و مستو این اوراق  
 مخلص دیرینه سرکار ایشان رستم دو چیز خواش فرموده بودند یکی  
 یک راس آفتابوی اخلاقی که به اصطلاح مرحوم مغفور مویده الله و به معنی  
 اواز ( سر و سینه سابق و ساعری و سآمان و رستم و سمرن )  
 ممتاز و بعبارة چغری اسبی باشد که رخش رستم و بشید زخرد و و فرلان  
 با و عرضند داشت میبویند شکر و منتی خلا پر که بعد از سنی و استمام که  
 شایسته مقام خلاص بود با کتب ام بخندمت موفق شده که به اسبی



این کاغذ شمارا بعیلتقلی خان دیدم حق و صدقش امیت که بر محبت  
 از شما فرود د خدار ایشهادت مطلمیم که همه وقت در مقام رفیع  
 شما بوده و میباشم و ابد از شما این تعارف را قبول نخواهم کرد و در  
 نیامچی و شنید آباد تا هر درجه که خواسته باشد نسبت بشما تقویت  
 حکم را بهما منظور که مسوده کرده عرض ستاده اید کفتم بنویسند و بعیلتقلی خان  
 سپردم که همه وقت حاضر خدمت آنخدمت باشد

عالیجناب ملا عباس اظهار فصاحت و عربیت و عرض مطلب با سجع  
 و قافیة لزومی نداشت اگر بدون عقیده و با عبارات معموله ادراک دید  
 بود و حالاً هر مطلبی که دارید بنویس مستطابوالاشانزاده نصره لدوله امیر <sup>السلطنه</sup> <sub>میرزا</sub>  
 اظهار این نوشته مرا هم بنمایند که طلب حساب شمارا و وصول خواهند داشت  
 (نواب مستطاب والاشانزاده نصره سلطنه میردیونخانی علیه)

انید فیه ملاعباس اظهار فضیلت و استعلاقی نویسی خود را تخفیف داده است  
 و شما بیرونید مطلب او را دانسته رسید و حقائق حق بنماید (ملا عباس)  
 معتمد سلطانا من همیشه و هر ساعت باشما کار دارم و اگر کار  
 خود شما با ستاد مشاغل شخصی خواسته باشد رحمت شوید و هر روز هم <sup>از</sup>

و با نهار و لیسل موجه ثابت می توانم کرد که کفایت این امر از طریق عقل خوار  
و بزرگها و کوهها و دریاها در پیش است که طی کردن آنها کار حضرت میل است

این همان چشمه خورشیدان افروز است که همیافت بر آرا مکه عابد و نمود

ریشه آنها را باب میرساند و بنیان اینها زیر دوز بر کرد و بر صدق این طلب شاه  
بنقدم و الا خود سر کار است که میدانید بر سرمان چه آمد و شاهد دیگر حالت  
مردم میر نظام است که با آن تفضیلات و با آن اقدار و اعتبار که بر می  
بدست آورده بود عجاذه سر کشی سر قدرت و بالاحزوه غرمت طهران بود و  
گویم و ثابت نمایم که کثرت اشغال و خیال و در ماندگی در اینجا برای ایشان  
باعث سکت و حادثه ناگهانی تا بمن چه برسد که ناخوش معیت ساله ام محض  
و محمد و رومی بنیم و ما اشخاصی در افتاده و بهمنان شده ام که از زمین تا آسمان  
دوریم و علاوه بر سایر مشکلات عادت طبیعی و سبک سیاق و لفظ را هم  
و ضمنها منافات کلی دارد و سر هم رفته حکم عقل و قانون تجربه و مقتضای  
در تدارک و تهیه استغفار و استخلاصم و اگر شمار میدیند و آن تجربه بارگاه  
نمیدیند بسم الله هر وقت در موقفی بخواهید بر آن تجدید عمل بهتر از این نیست

( محمد و مکرنا )

دستم

قابلیت و انصافا در گرفتاری اشعار و چهارقان خدمت عمر و زنده  
 بجنور مبارک عرض نماید که آن اشعار را با سانه مرخص نفرمائید و آن باز  
 هم اشعار آنجا را بجز آنجا آورده باعث احتمال آن شود و خواهند دید  
 در سفارش میز حسنجان در رعایت احترام او تا کید نینام

( فدایت شوم )

بدتها بودم که اشعار رستمه دیگر سرکار را داشتم و در حالتیکه من خودم هم  
 بود ذریعه عرض نموده بودم خودم را آماده دستگیر و شکایت منزلی کرده  
 بودم و در این اثناء که آسمان نقشهای عجب و زکهای تازه بروی کاشا آورده  
 بود و رستمه مورخه سیر و هم ذیقده جناب عالی رسید و نقش شکایت را  
 باطل کرد و واقعا روز کار را دیدید که چه اسکاچید و چه باطلی بر چه قبول  
 مرحوم قائم مقام <sup>ع</sup> ( چرخ باز بگردان این باز بچاسیما )  
 و حال من بمنیدم که از ماضی یا از حال نبوسیم و یا از استقبال خبر ندیم  
 ماضی که گذشته است هر چه بوده و هر چه شده همه دانسته داشته  
 حال بفضول و بقصد صورتها و صنفا و نظرها اعتبار است معموله متداوله است  
 حرف در استقبال است که ( ظلمات بعضها فوق بعض ) بنظر می آید



حاج میرزا اسمعیل سررشته دار فوج خاقانند نذریم مگر ملاحظه قطره قوارا و  
 در جواب شما نوشتم حالاکه منظور است چون غریت خود او بواسطه پیری  
 نافوشی سپید که دازد ممکن نیست فاس او زهف ستم که بنظر مبارک حضرت  
 برسانند بکلیت فاس او را بانضمام پنجاه تومان برات بخاری لقا فرستادم  
 تقدیم نمود و بنظر برسانند و مستعد شوید که او را از جرح و رحمت منصرف  
 فرمایند و هر کس که بر او اذعان دارد و مستعد فرمایند با دریا جان آمده اینجا  
 دقت نیست رسیدگی و حقائق حق خواهد شد ۱۳۰۱

فدایت شوم میرزا حسنخان از کثرت حق شناسی و صدق و فایز که در

ار پکت شون دور سپهتار	زیر پایش بر نیان ایگی
-----------------------	-----------------------

با حالت پیر جوش از فراوان در سرچشم من رساند و حق این است  
 از این زمین که بر تو قرار داده خجالت کشیدم ملا فی و تدارک این رحمتها و اما  
 و صدقه های سابق اورا بشما جواله کرده و بمثل اینکه یک از اقارب خودم باشما  
 سپرده باشم اورا بشما سپارم که از بهر جبه حامی و تقوی او باشم و احرام  
 اورا رعایت نمایند در عمل و مات که جای خود دارد در حکومت است  
 و بخوارقان هم باید لازم تقویت بعمل آید میرزا محمود خان پسرش هم

که ضمیر من جناب مستطاب عالی شاید اخص <sup>صدق</sup> و حسن عقیده سابق و لاحق این <sup>مخلص</sup>  
 و از حقیقت حاصل سعادت شرفیای خدمت راهمه وقت سملت منام  
 در چند روز اقامت دار السلطنه تبریز آقا زادگان معظم سلیمانیه نظر تابت  
 و اقدار بوالد ماجد بزرگوار خودشان بجدی ملاحظت فرمودند که فریدی برای  
 متصوریت و بنور بهم که هست شرمندۀ مکارم ایشانم امید که خود  
 صاحب چندین چنین سپر شوند و آنها هم هر یک صاحب این چنین اثر  
 در باب ساله الاطیاب آقا میر عبد اللطیف توصیه و سفارش فرموده  
 از روزیکه وارد اینجا شده اند نظر سفارشات سابق جناب مستطاب عالی در  
 احترام جناب ایشان غفلت نشده امروز ما هم که عازم مرجعیت هستیم در  
 روانه کردن ایشان کوتاهی نخواهد شد و بر آن مخلص سعادت عطفی است که با تمام  
 فرمایشات و مروریات جناب مستطاب عالی موفق شده باشم زیاده عرضی  
 ندارم آقا زادگان معظم سلیمانیه را سلام میر نم <sup>۱۳۰۱</sup> معروضه و تم صبر

جناب بجلالتما **سید ابل** میرزا محمد خان کبیر الدوله  
 مقرب قاتا <sup>افای</sup> بنقته قبل نوشته بودید که حضرت امجد مع والی  
 نایب السلطنه میر کپر وزیر جنک روحیفده میفرمایند که مقصودی از <sup>حصن</sup>

و

وقوع این اختلاف بی میل نبوده ام بر ارفع شبهه خدارا شهادت بی طلبیم  
 بذات پاک پروردگار قسم یا میکنم که مقصد و نیت واقعی و مدار رفتار  
 مخلص در این واقعه بر این بوده که اختلاف را بطور خوشی رفع نمایم و با هم  
 مختلف چاره چو سپها گردم که این غایب را با اصلاح بگذرانم و قوت نیت  
 استوار که وثبات مخلص بر اجرای منقصود بدرجه بود که پاره طلب منتهای  
 بر من وارد آمد و چون سئله بوسایل مختلفه اهمیت کلی بهم رساند کار از کار  
 و اصلاح گذشت و اختیاری باقی نماند و برای حسن نیت خودم و رفع شبهه  
 جناب عالی پاره مطالب بمیرزا اودی گفته ام که بجناب استیلا عالی عرض  
 نماید روانه علی بانقول و کسب و حالاکه دستخط مبارک من است  
 باقتضای نیت مصاحت اینطور شرف صد دریافت و گویا تلک من است  
 بجناب خاتم الدوله موید این فرمایش شده البته باقتضای آن رفتار  
 لازمست باجری آن اقدام فرمائید

ایضا با امر خود مغفور طاب ثناء نوشته

بشر فرض عالی می رساند رقیه کریمه زیارت شد از تاجیر که در جوار  
 مرقومات سابقه رویداده کج حال ششری دارم امیدوارم که حل برقصور فرمائید



از راه بنای سوابق آمده شمار اسپینم و بلکه تا شب عید انجا باشم لیکن  
 علیه همایون و مقتضیات اتحاد و در از انجمنال و امنیت و نظام آن ولایت  
 کرد است تا سه تا ده و پانزده روز بعد از عید محض دیدن شما و میری  
 اینجا خواهد آمد در توصیف و سفارش همه شما سابقا و لاحقا بفرزندی حاجی  
 خان تا کید زیادی شده و مخصوصا در حفظ حالت و در جانشان فاضل شیخ  
 شده و است از بنام بقار ز قار خواهد کرد و بر شما راست که شرط است  
 آورید و از خیر خواهی و صلاحید و غفلت نکنند بطوریکه حاجی الهیار خان از آن  
 دانسته با انجا فرستاده ام شمارا هم از خودم میدلم

بر خودم منور حاجی میرزا جواد مجتهد نوشتند

بفر فرزند عالی میرساند از تلک فغانه مبارک بر حسب اشاره علیه  
 سواد آندست خط مبارک تلک را که بنجا است بطابعه شرف صدور یافته  
 برای من فرستادهاید و البته همین دستخط همایون را مستقیما بنجا است  
 ابلاغ نموده اند و از بدلول آن مطلع شدهاید چون از خارج و داخل مخصوصا از  
 محاربت و مکاتبات و از بعضی سفارشات جناب عالی چنان استنباط و  
 نموده اند که برای جناب عالی سوزننی بهم رسیده و بشنیده عارض شده که گویا محض

و حق

و دبستی که نشان بخت است مجد و الار و حیده تا چه درجه است و بر هر کس که خیر  
 آیند و وجود مبارک است لازم است که بقای این مودت خالص بدین بهترین  
 از حقیقت است نماید و برای اینجا که حال افتخار خواهد بود که بزیر است مودت  
 مطاع و رجوع فریاضات حضرت امجد و الام است شوکه سرافراز شود

الامر المحب مطاع

برادر عزیز  
 مدیت از شما کاغذی رسید و منم بواسطه  
 مشغله مخصوصا بواسطه رفتن بدار سلطنت تبریز فرصت اوپرسی شمارم  
 حالا که مرخصت کرده و بار و تیه آمده ام نظر بکمال محبتی که نسبت بشما دارم  
 اینجا گذر مخصوصا نوشته احوال شمار ایپرسم خدا گواه است که درین  
 کثیره هیچوقت از یاد شما غافل نبوده ام سهل است غالب خیالم متوجه شما  
 زیرا که انس و غلقه مخصوصی نسبت بشما رسا زده ام و خودتان میدانید  
 کارهای شما و صلاح حال عامه اعیان و ایلی ولایت مکرری باهمین جهت است  
 رو داده بود چه زحمتهای کشیده ام و مخصوصا از همه آنزحمات و آن تدبیر فزون  
 اسود که در فاعال شما بوده و حالا هم نیت من همین است و خیالی نیست که  
 در مرخصت از تبریز و مرخصی از حضور حضرت اقدس اسعد و الی و بعد دام آنته

از لیکه و مالیه و عسکریه بعد از من محول فرمودند و چون دیدم که چاره دیگر  
 اطاعت کردم و در ایل صفیر تبریز رفته شرف حضور حضرت امجد و اولاد<sup>لعمد</sup>  
 دریافت و بعد از هجده روز توقف در تبریز که همه را در بیات سربازی بودم  
 کرده بار و متی آمدم که مرکز ولایات سرحدیه است و الآن در اینجا معینم  
 و با ضعف بنیه و غلت مزاجیکه دارم بی هیچ راحتی و آسایشی شب و روز<sup>بنا می کشم</sup>  
 که هست بتویه و تشنه کارها مشغولم تا چه پیش آید و چه قضا نماید این است  
 شرح حال و سرگذشت من که علی الأجمال عرض و بجا آید و نه من ارتعاف و فرموده<sup>شکای</sup>  
 بر می شد تا بنیم که جناب عالی چه میکنید و گذشته مارا چگونه تلافی و تدارک میفرمایید  
 حضرت مستطاب شرفوالاشاهانزاده مسعود میرزای ظل السدطان<sup>نورانی</sup>

قرابان حضور مبارکت شوم مرقوم مبارک که توسط نواب مستطابوالاشاهانزاده  
 نصرة الدوله زیارت شد و از بطور مرحمت حضرت نواب مرهت بندگی و فدویت<sup>افزود</sup>  
 شرحیرا هم که بخدمت امجد احد و اولاد لعمده عرض کرده بودید زیارت کردم که  
 منت خدایر که از اتهامات حاکرانه این بنده در استحکام مودت بین حضرت<sup>مستطاب</sup>  
 کابل بدست آمده روزی نیمه دو ساعتی من یک زد که حضرت امجد و اولاد<sup>حفظه</sup>  
 از آنحضرت یاد نکنند و از مرقومات تحریری و تلمکراتی آنحضرت بیخبرم شود که

دوست



رنج ایندینائی در خلاص شد و با صلااح نظر فهاخذ متهای محول با بمرجوم اصله  
 شد بدو و عنواناً صورت استغفای نونم موقع قبول نیامنت سهل است یابی  
 بنی بر وجه صحیح تغیر صادر شد دیدیم که واقعا موقع نازیکت بسیدت  
 علیه ما علیه در میان است اردوی در نقاط متعدده پس بخش شده و شی  
 منت که مسوق کار باشد لابد و ناچار با مقتضای وظیفه چاکری که واجب بود  
 رشته را بکند اشم و در استغفار صبر نمودم تا شرمنازی می شیخ جان بقضای  
 اطلاع دارید رفعت و سجده به نظمی و احتیالاتی در سر حدت اردو ما بمر  
 دیدیم که ضرورت استغفار فوری وان تکلیفی که در آنوقت درین وارد بود در  
 و نظر موانع و مشکلات زیاددی که در بقای اموریت محسوس مشهود بود بلافاصله  
 استغفای خود را جدا وقتاً یا بجا کپای دست عرض کردیم و تکرار فحانه از رویه  
 اختلاف از عبارت مطوله مادر سه شبانه روز چنانچه بود که در هر تفرقه  
 بیت از دستگاه بیرون میاید بالا حزه تماشای صرف و انکار صریح من غالب  
 مرا از کفالت امور نظامیه که لازم است اقامت دبریز بود معاف فرمودند  
 بلاخطایکه در نظام ولایت سرحدیه دارند بصرفت طبع و اراده علیه سماوی  
 اداره ولایتهای سرحدیه را که عبارت از صانقله و ساو جلاخ و ارومیه و

چونی و چون همی که ز در تور دور کار	تسه الحمد و آینه استامات حسنه و مساعی
------------------------------------	---------------------------------------

جمیده جناب عالی در دفع فتنه سابق و لاحق شیخ عبید الله که واقعا حادثه غریبی  
 نتایج خوب داد و ارتقاء رشته نظامی جناب عالی بیادش آنحضرت  
 بجا بود و سزاوار دانش مبارکست و خدا که قلم جناب عالی در مقدمه کار کرد که  
 ستمشیر من خدمتی با انسانیت کرد تا محقق گردد که  
 ع

سیف و قلم هر دو در دستان یکنند	و دست بگردن یکدیگر نهند روزنامه
--------------------------------	---------------------------------

آخر حق گفت که بربال افتاد و خیلی خوب بود که از مالها و سوارا و ضیافتها  
 سوپر و ب جناب عالی خبر مید و مثل این بود که من خودم حاضر و ناظر می شوم

که چه باطنی میکشید و چه نقشه می کشید	او بد آنجنس که جادو است بدل از دین
چیس با باید کردن بچنین باب	و دیگر مثل من نیست که از غلتیج و استغلا

پیری و غلبه ضعف و ناتوانی جوهر خسته اش مختل و قوای اربعه اش ساقط شده  
 محسن جانست که ماشاء الله تر و تازه است و داب اگر بگوئی نه و بخوابی که بخوابی  
 بخرج من بدی مسئول دارم و عکس شریف در پیش جناب عالی ملک دیده ام  
 از خوب خوبتر شده و اگر عکس هر اینی قایل و متفقد خوبی شد که قلب ما متجمل  
 نیست باری و هر چه چپ آن خبر دارید میر نظام مرحوم بکتان قلمغ از

بج

با بهت و شوریت او در با نرید و ضرورت معاش مستذکر شوید و در مسقط  
 خان کجسره و اینکه در وقوع منازعه فیما بین حیدرآلو و جلایلیها و قریب  
 و فرستادن کمک بمعاونت حیدرآلو نای نظرف و حکرم یکجه نسبت  
 مخترخان به خیرامی کرده لازمه مواخذ بعمل آورد و مخصوصا در بعضی تید  
 سیرانکه خان غدرخواهی نماید و ترصیه بدید

مخروم حاجی مختاران شیراز راه در ایام سفارت او در ایام  
 خدمت شوم نمیدانم سهمش را چه بگذاریم و اگر شخص عاقل دنیا دیده از  
 پرسد چه جواب دهیم که با هزاران سابقه و رابطه و با هزار مناسبات  
 نه یکدیگر را چیزی بنویسیم و نه از اول بحدیکه میسیم

چنانمان نمیدانم دیرین شد فرمود	که پنداری حیا بود و خوا
--------------------------------	-------------------------

کابهی میخواهم که خودم را طرف تقصیر قرار بدهم می بینم که طبیعت زیر بار  
 نمیتواند برد و کابهی میخواهم که جناب عالی انصاف و فریبکاری نسبت بهم  
 می بینم چنان حق ندارم و به انصافیت که مسلمان را تبرک اولی متهم نیام  
 برای رفع این سوسه که خیالم بیکطرفی بشود بتوانم در مقام محاکمه بر برابرت  
 اقامه حجت نمایم باظهار اذیت مسا بدت کرده منسوخیم (محسن جان)



بمردم مغفور حاجی صدرالدوله نوشته

مخدوما مکرنا خداکواه است که روزی نمرودوشی میکند که از سر کار شما  
یا دکنم و بردوری شما متاسف نباشم و اگر غیر از ضرورت بدون سر کار شما  
در خدمت حضرت امجد شهر فوالا آقای عفتنا و اسلطنه دامت شوکه نبود  
راضی بدوری سر کار نشدم و امروز قطع داشتم و خودم را زنجوشی میدوم  
که البته در رکاب مبارک بار دو خواهد آمد اینهم نشده و بر مرتب تا ستم فرود  
من خودم چند روز دیگر با سمنج آید و یک دور در آنجا میمانم و شمارا  
می بینم با وجود کفایت دکنمه داینها که خاصه وجود خود تا نسبت سنج لازم  
که در منوطت بنظنم در بخانه و ترتیب امور متعلقه بحضرت امجد و الا آقای  
اعتضاد اسلطنه دامت شوکه تاکید نام و کمال طمینان حاصل تکب بود  
ریاست سرکار شاهنامه کار نا راسته خواهد بود

بمردم میرزا یوسفخان مستشارالدوله نوشته

جناب عالی ایضا با نوشتجات میرزا محمد خاوند دیدم و اقباسبار قائل  
اکاهیت و دروغیت که با نیطورا افسرده و دماغ سوخته باشد با همه تشنه  
دایر بر جنبار او را وزارت خارجه بفرستید و در ضمن بیان لیاقت او وزارت خارجه

با عیبه

با ملاحظه تخفیف مجاز نسبت بسایر شاهزادگان بدستگیری نواست  
 والا شاهزاده عجب پد میرزا میر آخور سرکاری دمیر تومان که با جناب عالی  
 مخصوصی دارند صورت خرجی که تکرار آن ممکن نبود در لطف مرسله که میر  
 بجنا بعالی نوشته فرستاده شد و چون ایام محرم در پیش است هر چه  
 زودتر این امر خیر صورت بگیرد بهتر است و لازم است که جناب عالی  
 فرموده انکشترو شال و سایر اشیای که علی الرسم باید خودتان از اینجا  
 بفرستید با شخص معتبر روانه فرمایید و هزار تومان قیمت بار کات و مخارج  
 هم بهر وسیله که ممکن و مناسب بنماید ارسال فرمایید و من خودم مقتضای  
 که در اردت بجنا بعالی دارم ساعت می معین و مجلس لایقی منعقد کرده  
 عقد مبارک که قبل از محرم جاری نمایم و اربع الاول آن بظرف بلورم  
 عروسی و فرستادن عروس برداریم و اگر مناسب بدین مجلس از اجازت  
 نور چشم گرامی غلامرضا خان و کالت بدید تا در مجلس که مسجون با جناب عالی  
 برای هر چه صیفه عقد مرتب خواهد شد مخلص نیک از علماء و کالت داده  
 صیفه عقد ازمینت و مبارکی جاری نمایند سایر تفضیلات را نواب شاهزاده  
 میر آخور خواهد نوشت

ایشان توجه کاملی بفرمایند و او را زودتر مرجمت برسد که هم خوشترای  
جان میدهد و هم حکومت آرزو مند تقای اشیاست و حق این است که در  
حجاج بن یوسف ثقفی بگردش نمیرسد و بنمیدد زیاد عرض شد با و بنویسد  
شرح حال خودم را با و محول کردم که با وجود طلاقت لسان فصاحت بسیار او  
مخلص هر چه عرض نمایم باعث فرحمت جناب عالیست <sup>لام شکر است</sup>

بامیر الامر العظام اجل زین العابدین خان حسام الملک <sup>بنام ابو</sup>

فدایت شوم از وصول قیمه شریفه که مشعر بر سلامت احوال و استقامت

مبارک و شتمل بر کمال ملاحظت و مودت بود نهایت مسترت و مناسبت <sup>داد</sup>

در سنده مرخیر نتیجه الامر العظام نور چشم که می غلام رضا خان حفظه الله <sup>نظور</sup>

که در جواب تلکراف جناب عالی نوشته ام در موقع شایسته و بطوریکه لاین <sup>نظر</sup>

بود از خاکسگ مبارک حضرت اقدس محمد و الابر و حیفنداه مستدعی شدم

با اقتضای کار پر نوازی مطلق که نسبت باین بنده و نظر بر حمت مخصوصیکه <sup>دکار</sup>

مرحوم مغفور حسام الملک نسبت بشما دارند استدعا من موقع قبول یافته

این امر خیر را مضایف فرمودند اش مبارک و میمون و با انواع سعادت <sup>مستعد</sup>

و چون خواسته بودید که لوازم اینکار و تکلیف جناب عالی را در انهور معلوم <sup>نمایند</sup>



تبریک و همت گشت که از افی عظیم در سخی بزرگ خلاص شدند و همتی دیگر یا  
 عرض گردبان وجود پسر گل شاهزاده نصره الدوله است که به تعلق دریا  
 شایسته تجید و لایق فرزند می حضرت تو الا است

خدا کند و وفا اندر و امید پر	بنیکوئی پدرش امید ناست
------------------------------	------------------------

چهار روز قبل از صد مه روزه کسالتی خردی بایشان عارض و تله اسجد برودی  
 و غالباً باین بنده است شایسته از سرور الملک خانم که واقعا جان شیرین  
 و حب نباست چه عرض نمایم میرزا عبدالوهاب بمیزی اسکندران فرستاده  
 تا بحال عمل ممیزی تمام نشده است

بجناب میرزا علی اصغر خان صدر اعظم معذور نوشتیم

فدایت شوم <sup>بقتبت</sup> حامل ذریعه مقدمات سلطان میرزا ابوالاسمان و مستغنی العزیز  
 و البته نسبت و قرابت او را با مخلص در نظر دارید و میدانید که ولده بنده او  
 عبدالحسین عموزاده ایشانست و حق ملاحظت جنابعالی باینده این است که  
 بایشان التفات مخصوصی بفرمایید و همانطوریکه حضرت امجد السعد و الای  
 دامت شوکه از جنابعالی خواهش فرموده اند باقتضای تقضی که در مرتبه  
 دارید و با سپاره ناپشت پازده و عقب نشاندید در مرتبه رتبه استغنا

بقوت مبدل خواهد شد

(سلامت همه آفاق در سلامت)

مهرجوم میر و شانهزاده فیروز میرزای نیک نام نغمه نوشته

قربانت شوم دستخط مبارک را زیارت کردم و از محرومی خودم  
 وصول آنز قیمت دیگر که در خدمت علییه عالییه سرور تسلطه دست شکستنا  
 شده نهران تا سف دارم اگر بغیر ضمیمه نگاری تاخیری و یا در عرض قریب کند که  
 غفلی کرده باشم در مقابلش خدمت بزرگی نموده و جان خود را مشرف  
 حسن صباح سپر بلا کرده وجود مبارک حضرت تو آلا را از خطر عظیمی رانده ام  
 بپاداش این خدمت فتنظر و متوقعم که از حضرت الایدال احرام و نشان افشا  
 باین بنده برسد و باطلاح حضرت والا خود تا نرا خلی خود شجرت باینده که از  
 اینورطه نجات یافتید و جانباری من در میدان سبک ثابت و محقق کردید و دیگر  
 حال کار خودم عرض نمیکم که چه بزرخاطی میکنم و از چه کوه کمر نابالایم مردم  
 نه از آن کوهها که حضرت والا ننماید و نه از آنکه جناب توام الدوله مالک هر دو  
 کارهای آشفته خرج زیاد و دخل کم توقعات باندازه مردمان و عیبه طلبش  
 منقرض الطاعه والواد و شراری شده باب روزنامه محمول و استیجابها  
 منقوح کشته و غیره و غیره که بجز بر بنیاید و در بیان میکنید و باز هم حضرت والا را

سرید

و در هر حالیکه باشم مخلص خیر خواه سرکار خودم بودم و متدعیم که مرا از مخلصان  
واقعی خود بدانید و خدمت رجوع فرمایند *ناله عزیزت*

وزیعه است که بفرمان **باب** جامیر از اجود مجتهد مرحوم *نوشته*  
عرض میشود از زیارتت *طفت* قیمة کریمه که حاکی قوت مزاج و مشعر بر بلا

و حسن نظر جناب مستطاب است که آه نسبت با من مخلص بود انبساط و آهترازی در طبعیت  
همسیر با آنصفت و نا توانی که دارم به اختیار از جا برخاسته و قلمی برداشته

بر تشکر رفع تب از مزاج شریف عرض نمایم و خدا را بر صدق آن سپاس دارم  
که آنچه در ارادت و اخلاص آن شخص شریف باین شرح گفته ام از می نمی وارفتن

غیضی است و اخلاص طبعی مخلص جناب عالی بدرجه است که بقول مرحوم عیاشی  
مستعمله دل و جگر است و در بیان میکند و التفات جناب عالی دام آنه علینا *سفلان*

نیز نسبت بخود تجد کمال دانسته ام و خدا را شکر نمایم که با خلاص ما از آن  
موفق و بالتفات قلبی جناب عالی مایل شده ام و از حقیقائے مسلت نمایم که مرا با *کافرا*

حق آن شخص شریف که مایه مفارقت ملت و شریعت ما و مصدر هزار گونه خسر و  
وبرکت موفق فرمایند بمنه وجوده فردا که گشته است ناظر باش و این *نارنج*

کامل اعیار مشرف خواهد شد از تناول فرمودن آن نشکر جناب سپری و همه *صفتها*



یکی آنکه در این آخر شهری باردیکر ملاقات لغت عالی را با نخلص گرفتند  
 و دیگر آنکه سفر عالی را با حصول سرفرازی و شجاریسم بندگان پیش  
 شاهنشاهی و وصول بنجاح هر نوع مقصودی که دارند بر جهت در دولت سلطنت  
 قویان علم دولت برافرازند بنده وجوده و کرمه (و اسلام)

فدایت شوم با یک عالم آرزومندی و اشتیاق میایدم دل میشد  
 داشتم که در نزد شرف خدمت سرکار برانریافت خواهم کرد و در کنار  
 اول چیزی که بنوال کردم سلامت احوال و تقاضای فرج شریف بود بعد  
 کردید که تغییرات جدیدی اتفاق افتاده و از مرید سلیماس نقل فرموده اند  
 خودم از درک خدمت عالی متأسف شدم و حصول این سعادت را بمانده  
 وقت رجوع کردم صحبت با شیخ الاسلام منحصراً بقب و مکارم اخلاق سرکار  
 بود و از مردم این بلد بهر کس را که دیدم از سرکار ممنون و متشکر بودم منحصراً  
 از کار حال خودم عرض نمایم که پس از ورود پاریس موجبات مقتضیات  
 زد و داد که هست و اقامت خود را مقدر بنزیده لهد از خاکهای مبارک جهان  
 است عاگردم که مرا از بنخدمت و ماموریت معاف فرمایند است عاگردم  
 من موقع قبول یافت و حضرت انصاف و رحمت شد انیک میروم و در هر حال

در هر حال

قدایت شوم رقیه مشون بانواع ملاحظت بندگانعالی زیارت شد  
 که من در ادا تکالیف خودم اخلاص نعلت و قصور معترف و سرکار عالی ایضا  
 بزرگ شستی که دارند اظهار امتنان فرموده و باین هم گفتاگر دهر برون  
 و برک بر سر مسار و جلالت من افزوده اید

آه اگر چنین بازم آه

عاجز م از نشای تو عاجز

خوب حالا بفرمایید بنیم باعث غریت بر کار عالی بدار اخلافه چه بوده اگر  
 با آن زبان باز بیا که خاصه وجود شرفیت پولتیک شرح من داده و بان عالی  
 ایام شاه طهماسبی که مینویسد که محض شرف بخدمت عاکفان در ارض  
 و تقبل استان ملک سپهان بطهران آمده ام ر مولوی یا وزیر در  
 و باید بقول مرحوم مغفور صف الدوله راسته بگویند که برای چه شرف  
 و باز هم چه دوزی چیده و عب رة خرنی بری کدام پنجاه کفش باشد  
 نخواهد دوخته و برای کدام مادر مرده خواب تازه دیده اید و از آنچه کاشته  
 در دیده اید و اگر برای آبیاری و در و تخمی که کاشته اید کمک و معاودت  
 داشته اید مخلص خود تا نرا اعلام فرمائید بعد از عرض نه مقدمه که صورت  
 و ظرافت و منابیان واقع و حقیقت است از تصفای دو خیم ملت بنیم

روی هم گذارده بودم آذربایجان شما باین تنظیم نبود و شهر تبریز که شما  
 الواد و شهر است باین امنیت نیشد که باصطلاح عوام آب از آب می <sup>صند</sup>  
 و غوانات جدید و کشف معادن و راه سازی هم از این خبر ماست که هزار مرتبه  
 گفته نوشته ام و قرار انها مبادله شد فایده مرتب بر آن شده است <sup>دلم</sup>  
 چه بگویم و چه نویسم و غوانات جدید هم باعث از دیا و خرج است <sup>قال</sup>  
 من تا یک خرج لازمی بعضی برسانم هزار ملاحظه می کنم و دهم میلرز دس <sup>تبر</sup>  
 که دو اندن راز من متوقع نباشید و بمنقدر که قاج زین <sup>لکا</sup> <sup>پدر</sup> <sup>م</sup> <sup>کفتا</sup>  
 بفرمایند چرا که هسته ز قفن و منزل رسیدن تبر از تا ضمن و بر او <sup>اقاد</sup>  
 و اینکه فرموده بودید تمام آذربایجان را میخورم و لقمه از آن <sup>به</sup> <sup>من</sup> <sup>جناب</sup> <sup>بعالی</sup>  
 بنده میدنم که دهن جناب عالی را باید دوخت اما بولایت <sup>مطابقه</sup> <sup>علیه</sup> <sup>سلام</sup>  
 که خود من شش نخورده دهن سوخته ام و بالفرض که <sup>هنطور</sup> <sup>نباشد</sup> <sup>و</sup> <sup>تمام</sup> <sup>آذربای</sup>  
 بخورم در صورتیکه جناب عالی تمام ایر را بلع میفرماید بگذارد <sup>بنده</sup> <sup>هم</sup>  
 مدرسه جناب عالی باشم و تمام آذربایجان را بخورم و دیگر از جان <sup>من</sup> <sup>چه</sup>

۲۳ شبان معظم ۱۳۰۴

کافایت که بمخورم میر خانیان سجاج الدوله



الوہبت

وکیل آذربایجان و محرم سراسر سلطنت فلان و فلان نسبتہ اگر اوقای  
 بکنید آئنا و صدقاً کدام حق مطلق است کہ جلالت شان شمار  
 یا عیاداً یا تہ ملارنا تعار بچشم حقارت بیند و آنکس کہ نزدیک داشته باشد  
 و ندانستہ کہ شان یک از من و جناب ناصر الملک و جناب عالی بالاتر است سادہ و  
 بوده است بندہ و ناصر الملک را کجا میزند (مالک التراب و رب الارباب)  
 تو با تیر نیچہ و ماصوہ ضعیف ) دانستہ شان شما بالاتر است فرستادن  
 ہم لازم نبود زیرا کہ شما بپرستم قوشچی باشی ہستید دست و پا کو تاہ را  
 بلند شما منجھت کرد و الا از خرسان کوس بستہ برای صدر اعظمی آمدہ بود  
 حرکات سکناات او چیزهای مضحک مینویسد و خندہ باید کرد بقول مرحوم  
 نادینجان جنس دو پا ہدف ہر نوع حادثہ ایم اگر گذشتہ باب دل جناب عالی  
 تدارکش ممکن است لازم نبود ما را با آن شدت زیر رکاب کشید فرمودہ سیر  
 کہ نامہ عمل خود م بود بنظر انور حضرت ارفع والا را ساندیم و مخصوصاً از آنچه  
 اقا نوشتہ بود دید خوششان آمدہ خندیدند دستخط مبنی بر کمال مرحمت شما  
 نوشتند کہ بتوسط حاجی محمد خان زیارت خواہید کرد در باب عنوانات جدید  
 و کشف معادن درہ سازی فرمودہ بود دید کہ کار را لطیف کردہ است



خانست و لباس کردی نیز که بالی خاتمه مہبتی است پیشی خراب صورت  
 فردا فردا دست قدی ہم بزافرتختہ دروئی بر فروختہ کہ داری با این  
 چہ تلخی و چہ چینی کہ بدل نینزد و بعبارہ عزی چہ اپنجر نیکہ آدم ز ہمت شہوت  
 و از ہمہ ملاحظتیش بگذرد و دستی بچانہ تو بزند در توینت انیکہ سیج داغ <sup>طلب</sup>  
 خوردہ و رفته است رفتیم کہ از بیکاری دستی بدسکاه فیض الہ پکیہا نینم  
 کہ ہمہ چیز داشتہ اند خود فیض الہ بیک ہمہ رایائے و یا بسہ کردہ و آبادی <sup>اہل</sup>  
 نگذشتہ اینہا ہم کہ از آنخانوادہ محترمہ تازہ بروی کلا آمدہ اند مثل اولاد <sup>مردم</sup>  
 میرزا مہتاب تو کوئی کہ از جنس شہر نشیند و ہر یک یکجہ مستند کہ ناجور <sup>ملائیہ</sup>  
 و طبع سلیم خاصہ طبیعہ مقوم و معتبر انجیز ناست از انہا کم میکند و بالائے  
 چون دیدم کہ خیر و برکتی در نیولایت ساندہ لاد و ناچار از مسکٹ ہنجا <sup>دوام</sup>  
 منحرف گشتم و با کمال تانسف از جا ڈہ کو بیدہ کہ بود عدول کردہ و روبرا  
 دیگر ہنادم و کردہ را جہتیار کردم کہ تا چہار و پنجاہ دیگر برای سلمی خانم <sup>باز</sup>  
 خواہد آمد کہ اسم شریفش عمرفاقا خواہد بود و یا خواہد کہ نام نامیش عائشہ خانم <sup>شما</sup>  
 کہ آقا میرزا موسی دوست غیر من ہستید از حالا باید در تدارک و تہنہ <sup>بر عین</sup> کلا <sup>قد</sup>  
 کلا وزنی باشد کہ مولود منتظر ما سرشن بکلاہ نامہ فرمایشات و اظہار <sup>اشارہ</sup>



سالمها دل طلب جام جم از ما بگرد

آسپه جو زود داشت ز بیگانه تنما مگرد

البته در اینجا ده و هر چه در این سخن در فم است بولانا رجوع نماید که مورد  
اکابر آفاقت چند روز است که احوالم ناخوش است و آن مختصر را با درود  
شدید نوشتم که بخوید کاغذ را بچوب گذاشته اند  
۱۳۰۱  
۲۶۲۶

براد و صغر قفا باز هم از مطالعه نوشته آخر شام سرت و اینها کمال حاصل  
و جای کمال قنانت است که هر چند میباید بهوشتجات مطبوع با نزهت جاز خود  
مراسرورین نماید با اصطلاح فرقیها به بنحیثه قادر آقا مگرد و کیسه داد خسته  
اینرد جان کردی میکند و از آنها نیست که با سازه جان بجزرت قابض الأرواح  
دیدیم بر سر غزوة الله خان علی تصور و تحقیق شها هر دو صحیح اما پاره و شکله  
هستند خیلی تلخ و بدگوشند و آنخیز که آدمیر از آن حالت ثانوی دیدند  
ندارند و این غزوة الله خان شها هم از آن صبنها در قتهاست و هر چه در نهیست  
که نظر خودم را فریب داده و در منظور قرار بدیم شده و از اینجا که خواجه گفته

شاه آن نیست که موی میانه دارد

بند طلعت آن باش که آن دارد

این سپهره با آیتنی ندارد و همیکه همش را تخفیف میرم از آن غصه که خیز  
و یک نیست از او پرسد که خوب است که نجابت داری و ما در ستم که شاهزاده

میل صراحت میکنم که شمار بهرستند و عجاایه در سنده ما مورث غله مراغه شرحی  
 بمقرت الحاقان شیر الوردیه نوشته بار و تمیه فرستادم که همانکافذ را بملای  
 جناب کمالتاب اجل اکرم میر نظام برسانند و اگر واقعا با نظر که نوشته  
 عمل جنس دیوانه را هم در جزو امور کلیه آذربایجان بگماشتگان سرکار ایشان  
 گذاشته اند حکم عمل غله مراغه را بشما صادر کرده بفرستند و هر چه بیکه  
 رسید معجلا بشما اطلاع خواهم داد و حقیقت اینست که از ختلا لیکه در زمان  
 جناب امین لشکر بسیده خیده فرسوده و دلنگ شده ام و چون در شان  
 چند روز قبل شرحی مشعر بر اوقات تلخی خود نوشته بود انیک جوابه  
 لغافرستادم که شما در جزو نوشتهجات خودتان با سفارش مخصوص بفرستند

عجایه زیاده بر این رحمت میدهم هشتم ثلث ۱۳۹۱

برادر مکرمتا شاهزاده نادینخان مرحوم عادت داشت هر وقت که میخوا

بکچیری را بخوبی تعریف نماید میگفت (کارر عزیزت) و بهر شخصیکه میخوا

از روی مستخر و استنادهایم و فضل نسبت بد میگفت (فاضل خان است)

و حالانیه نام چه شده که آن برادر در کشف هم طلب و حل نمیده فاضلخان

حاضر و موجود در سلطنته را گذشته ازین سوال کرده اید

بالا گرفته بود بابت تیر فروشت کاغذ دیگر آن برادر نیز که مقوم و مقوم کاغذ  
 اول بود و مشتمل بر ایشا را بدو پاره مطالب دیگر بود و دور وقت رسید  
 تاخیر در جواب تحریرات شما را خجسته وقت خواسته ام و مخصوصاً درین  
 عذر پذیرفته است که با اصطلاح مرحوم مبرور سردار طاب اله کوچه  
 خدا گواه است که بعد بر تاخیر در جواب شواجات شما مکرده ام در اینجا کاغذ خجسته  
 بودید که رقمه را که جناب معاون در جواب شما نوشته موقوف دان بر این  
 فرستاده ام چنانکه غازی نبوده شاید چنانکه غالباً می افتد و وقت  
 پاکت فراموش شده است لایم فرستادن آن لزومی ندارد که بر صحت  
 دوستی شما باشد و بینه لازم نیست آنچه سابقاً نوشته ام که اگر میل باشد  
 سا و جیلانغ دارید بنویسد تا بسببها اور فرمایم و هم از روی میل نیست  
 واقعی من بوده و اما عیب کار و مانع جرای این نیت بوده که از ابتدا  
 یومنا بدو ساعتنا هذمه جو قست میل طبعی با بدن در نهول است  
 و غالباً در تدارک معافی از اینکار بوده و خود را عاریه دانست و میگذرد  
 از شما سزاوارتر است من و از شما نیز دیگر بذاقی من کسی نیست و حالاً  
 اگر بدانم که باندن این رستان در اینجا مجبور خواهم بود البته غیوریم



سلب شده و بدنام است که او را فراموش کرده باشم از قراریکه تو یاد  
 داده ای سرداری مغتول دوزی برای او تمام نمایند چون نیمخوایم شوید  
 این جور لباسها عادت نماید و هیچوقت ننوشیده است و لباس نظامی  
 دوزی هم ممنوع و متروکست خواهش دارم که از صرف فرستادن آن بپسندید  
 و اگر فرستادن علامت محنت را برای اقا لازم بدانید بفرستادن چیزی نمیخواهم  
 از قبیل مقراض قلمتزش و امثال اینها کفایت نماید لعنت خدا بر آن  
 مجتعلی که مرادش شامخجل کرد عجب آدم ناقابل سمعیسی بوده است  
 انتخاب شام بر او افتاد هر طور هست چشمش را کور کرده یکصد تومان از او  
 گرفته میفرستم از قراریکه نوشته بودید در دستش شام عارض شده است

در دکنده ۵ صدر اردل ۱۳۱۱ (برادر مکرّم مهربان)

در مسئله دفع خمره اقا ابراهیم کس از هر طرف تهیبت نامها بمن رسید  
 نوشته بودید واسطه لعنت و شمس القلاده بوده و لطف دیگری داشت

بهمه گویند سخن گفتن بعد از کرا	بهمه دانند فراموشی چه سچون داود
--------------------------------	---------------------------------

بل با صطلاح بهیقى کارش کوف و امر بزرگی او فاد و جهان از او بر او آواز  
 و نه آنکه که رشته فاد آن بد ذات مثل رشته حمایتش قطعش و آتش

برادر مکرر تا  
 با این بسته دو پاکت از شمار رسید معلوم شد تا  
 که من در جواب استنقا شمار در پشت کاغذ دیگر نوشته فرستادم  
 شما هم از مضمون آن جواب صطلاح عوام پرست شده و خیالاتان بجای  
 رفته است حال لابد باید تصریح نمایم که آنچه من نوشته ام در جواب استنقا شما  
 مسئله کارخانه آدم است و من بر سبیل تعریض و بروجه کنایه و آره شما  
 بودم که جواب سینه را از آن شخص عزیز که هر را از بر نمیداند چو در  
 بواسطه جهالتی که دارد بمرارت اذخاسته سوال نماید و آنچه که نوشته ام هر  
 اکابر آفاق و مجموع مکارم خلافت از راه تسخر و استهزا است و از جمله  
 بر عکس است خلاصه من سهو کرده بودم که جواب در پشت کاغذ دیگر نوشته  
 و شما هم با همه نکته دانی مطلب را ملقت نشد خیال دیگر کرده اید سهوی  
 معفو است دیگر حاجت بکمرار نیست و حال این همان کاغذی است که  
 پشت او جواب بنویسم لفا در شمارم از اظهار محبتی که نسبت بفرزند عید  
 کرده اید بر من است آن افزود و میدم که نسبت با قلبا محبت دارید  
 اینست که از بس خیال نطف در سر من می سپید و شب و روز مغذی بودم هر  
 مثل آنچه بسپوده آمده و ذله شده باشم آن ولست که و علقه که با دوا هم

سند

دیگر جلوه داده اید لیکن معنی و مفهوم همه آنها یکیت و عبارتیه است

شاید حدیثیکه آن دو باره شود  
بنا بر این اصل طبیعت از مکرر مطالبه

مطلب مکرر بوده است چون  
چو صبر کرد تلخ ارچه خوش بود چو شکم

مطلب و جمله نوشتن جواب مصنوعی طول گشته و قابل نباشد چیزی بداند

و حالاً هم مختصر آشیانیو یسیم که من سالهاست باشما کیسوخ محبت مودت

مخصوص داشته ام و بنای مکاتبه من باشما بر پایه مطالبات بوده است

صمیمانه هر وقت بشما چیز مینویشم یا چیزی از شما مطالعه میکردم از روی رغبت

و میل طبیعی بوده است حالاً هم اگر میل مکاتبه با من دارید همان صمیمانه را

بگیرید و بروید که بصورت طبیعت نزدیکتر است و دیگر یک کلمه حرف شکایت

که بفلان حدس و فلان قیاس باشما کم محبت شده ام زبان نیارید که مطلقاً

و از همین کانه که مطلب اصراف داده و جا زده است تقیم و بی عوج باشما نموده ام

بر شما معلوم خواهد شد که تا چه درجه باشما در مقام صفا و بی حسرت هستم

این آردیلباشی گوشت تلخ را توسط شما آرد لبها کرد و سعی و اهتمام شما در

صدا کرده فرستاد مهند در دادن سومات جان میکند و حالاً باید زور

و هتاکه رسوات وصول کرده بفرستم و خواهم فرستاد



سنت در دهها کرده از روی کمال خیرخواهی از یکطرف در سجا بمقام رفیع  
 و مدافعه بر میآید و از طرف دیگر شاره میکند که من خودم بلوازم ز رفیع سها  
 و اصلاح اثرها و اقوال و روایات آن غاسن برآیم و حال آنکه قدم بر رفیع این  
 مرفرفات و ایگونه شتها برای من ناگوار تر است از استماع آنها آن برادر  
 لفظه

مکنند که بخرفها در پرده مانده است	(دوستی که افسانه هر سخن است)
-----------------------------------	------------------------------

از هزار طرف بمن جز بر سیده و تکلیف خودم را دانستم (جاسک)  
 و مشک بیکر نکست عطار را بگو که بید و دکان را (بهره دهنده)

(برادر مکر ما)

کاغذ سابق شمار سیده و کاغذ آخر شما امروز که یکشنبه پنجم ربیع الثانی است  
 رسیده حقیقت اینست که در نوشتن کاغذهای پیشین شما تعدد کردم و در نوشتن  
 این کاغذ آخر شما نیز مضایقه داشتم زیرا که کمال متجاوز است که ضمیر به  
 شما بیک مطلب راجع میکنند که اولاً مطلب منی حد و آنه مصدق است  
 و با اصل حالت و طبیعت و اعتقاد و من منافاه کلی دارد و در لایس از قضا  
 روشن تر است و قوله است که جلگی بر آهند و ثانیاً اگر چه بقدریکه در  
 انشا و تسلطیکه در تطبیق اشعار مشهود است و در پاره دفعه مطلب را بلیا

دیگر

انشا الله خودم را از قید حسابها و عمل مالیات <sup>تسه</sup> تهنه آسنه فارغ نمایم و بلوا از <sup>تخلیص</sup> تخلیص  
 و شرایط حفظ اعتبار پنجاه ساله خودم مشغول شوم اگر چه آن برادر سالیست  
 در عالم دوستی با من قدم زده و البته بیک اندازه از خلق و خو و طبیعت <sup>من مطلق</sup> من مطلق  
 اندازا مکننت که تا اندر چه مستحضر گشته است سنبانگر دهه باشد که من خودم را با <sup>صطلحان</sup> صطلحان  
 ابله احدید از ابابت ضمیمه میدم و مخصوصی که متحمل پاره نالیایات نشوم خودم را  
 بهملکه و مخاطرات عظیمه انداخته و بفضل الله این دانات و ضعف نفس <sup>بهموار</sup> نفس خود  
 مکرده ام بر آنکه فلان منصب را بمن واگذارند و یا مراد فلان شغل را بجا <sup>از دور</sup> بجا بدارند  
 پاره دنیا دارها که معنی و مفاد صحرش تملق و ضعف نفس است بر این <sup>صفت</sup> صفت  
 حال که کم یا زیاد بهر درجه که بوده رسیده ام و دیگره حالت <sup>طبیعت</sup> طبیعت  
 فطری و نه وضع حالیه ام مقتضای آنرا دارد که زیر بار بعضی نالیایات <sup>با دستم</sup> دستم  
 و عادت مشمل مرحوم سه سالار و اغترال و اببدال ده ساله من کسیر احد و بار  
 این نبود که در دار کهنه پاره <sup>بسیار</sup> بستهای هرمانه بمن بدید و حال دار در <sup>لطف</sup> لطف  
 مثل آغا حسن سیوانی هر رطب و یا بیس بخوابد میگوید و کسی نیست که <sup>بخواند</sup> بخواند  
 خورد که ده بگوید که چه نام بر بوط میگوید سهل است <sup>بسیار</sup> بسیار  
 بگوید و چون شما سایر دوستان من می بینید که مفرضات آن <sup>چون</sup> چون

مخص تا کید در قاری و سنجی قاتل تلکرا فی بجای سمعیان نوشته لغا

( جناب جلالت بصبا )

کاغذهای مرفرف موس با فندی و سیورنه بنامید و بلکه همان کاغذ که  
من نوشته بود بهمه خیرال قونولها بدید و مخصوصا با فندی و سیورنه  
نماید که اینمرد با این تور و جبار بنمیدم از تبعه کدام دولت بودی  
مامور کارگذاری نوشته ایم که تذکره او را بنخواهد اگر تذکره اش را  
نمود بسیار خوب و الا با اطلاع داده و همین بسیم که او را از سکن  
نماید و بهینطور بعضی خان بنویسد و میرزا غلامعلی خان کشم که بنمیزد بود

هم نویسد ( برادر کرم تبرانا )

چقدر ممنون شدم از آن بفضیله که محرمانه و از روی محبت بمن اطلاع  
بودید و چقدر ممنون شدم از آنجا حسن که مرا از پاره تردیدات بیرون آورد  
بر من ثابت و مدلل شد که بعد از آنکه مثل او سقیه مطلق و حق صرف راه  
عرفهار بروی خود مفتوح دیده و گوشها حاضر و آماده استماع آن نوع مرفرف  
بوده اند و دیگر هیچ ترتیب و آداب بنامید جست و

( بیرون کشید بیدار اینورطه خورشید ) و عده من دشمنان چهاره و دیگر

نویسد



جناحتان بر کس امانت نزد مخلص بود با همین بسته اعاده دادم همه اوقات

مقرر وصول قیامت است

تفرغ حساب دکنر کا کاستا که با میرزا جلیخان با شجر لنگ خواهد بود و در کل  
 میاید که دوستانه یا رسانه نهایی بر آن قرار تواند و از سوار شدن مسوول  
 مطلع شدم اولاً چه شده و چه تهاق اقامه که کاتولیکها از جان خودشان  
 نداشته باشند اگر کنیفر از منی مجهول الحال که بتعقیب بدولت این معلوم  
 و میگویند اصلاً تبعه روس است کنیفر کاتولیک را بقتل رسانده باشد بعلت  
 اینست کاتولیکهای دیگر نمیتواند بود خود قاتل که فرار کرده و برای خود  
 بدست آوردن او حکام موکده صادر کرده و ما مور مخصوص فرستاده  
 دیگر نمیتوانیم جمعی از معتبرین تبعه خودمان که مردمان آبرو مند و تجار معروف  
 هستند بیسج دلیل موجهی منقول آن کنیفر قرار بدسیم نهایت تکلیف ما  
 سعی و اهتمام در پیدا کردن قاتل است که کوتاهی نگردایم و منتظر نتیجه  
 احکام و ما موریت ما مور باید بود همی منظور با به (مسوول بر نه) خوب بد  
 و همین دلائلی که نوشتیم مخا بره منظور تلکرافتی که نوشته اید قضا شد

با نهایت استعانتی است که از دعا خیر در نع نفریاید (و بیدم علیکم و علیٰ آلکم)

حضرت یکم ( عرض میشود )

کمال  
رقیمه جناب عالی شرف صد و ارزانے داشت و از سلامت احوال شریف  
مست و خوشوقتی حاصل شد از یاد آوری و تینت جناب عالی ممنونم  
حقوق مودت موروثی جناب عالی و اخلاص ارادت بنده همیشه ثابت  
و ایسوقت فراموش نخواهد شد در باب غله تسعیر دیوانه املاک متعلقه  
شهری مرقوم فرموده بودید آنچه لازم بود بجناب مستشار سلطنت  
تفادیرستادم که آنچه ضمیمه در تسعیر غله تخفیف داده شده در بنده این

تخفیف منظور نماید زین جهت مس

بعلین رتبت مرحوم معفور حمیر زاموسی اقامی تقه لام

عرض میشود  
رقیمه جناب عالی شرف وصول ارزانے داشت و از صحت مزاج  
شریف کمال مست و خوشوقتی روداد اگر چه در وقت حرکت از تر جناب  
آقای مزاج سلمه الله تعالی رحمت کشیده بجهت وداع آمده بودند اما چون خود  
در شهر تشریف نداشتید و شرط وداع بعمل نیاید خیلی متأسف بودم  
تا لطف جناب عالی ثابت و در هر حال باشم فراموش نخواهد شد تفسیر قرآن

حاج

آقایان محترم      میتوانم هر روز را مثل یک از عیسا و ملی خودم بدم که  
 تشکیل ایند رسه موفق شده ام ایند رسه را که کارخانه ادبیت است مبارک  
 مفتوح نمایم ایند رسه از چندین جهات شرافت مخصوصی دارد که اولاد در  
 حمایت حضرت اقدس شرف امجد والا ولیعهد دامت شوکت است و بنابر  
 اسم مبارک خودشان آنرا در سه (مطرفیه) نامیده اند و دیگر اینکه شکر  
 و متعلین ایند رسه از خانواده قدیم و نجیب آذربایجان منتخب شده اند  
 آنها را مثل فرزند خودم میدانم و بر من لازمست که تشکر خود را از پدران محترم  
 این متعلین اظهار نمایم که بمن عنقا کرده و ایند رسه را با طفل عزیز خود  
 افتخار داده اند نهایت ظمیان دارم که با لیاقت دانی خودشان در علم  
 لایق قابلی مثل سیولا پسر ترقیات کلی در درس تحصیل آنها بپر

برای ملت و دولت خودشان نافع و معین باشند

بجناب مستطاب شریعتدار جاگیر زاده محمد علی ملا باشی آذربایجان نوشته

عرض میشود      رقمه کریهه را بجهت محبت از واسطه ولائحه مودت از او  
 لامع با بدایع آنکه که هر یک در درجه نهایت است و اختصاص داشت

لوجه ارمانی که بدو نرسیدی      به از این چه امری که تو خوشتر بی



شما بهتبار سربازی بترقی رتبه نظامی را عاظم اینست که نشان  
 عنوان امیر یونانی داده بودم حالاً که بنظر است عنوان امیر یونان را  
 از او برداشته نشان قدس است که قدس است اشهد بالله فتحار و دلجوی خود  
 وقتی کامل میدانم که حق جنابا لیر نیز ادا نمایم  
 مندرج

اشهد بالله همینطور است که نوشته اید و خداوند بر غرثان بنفیر که خود  
 شان مغتتم است و اضافاً شرایط ملاطفت و موفقت را بعمل آورده اند  
 جنابا لیر اخلاص و اعتقاد قلبی مخلص را کما هو حق به کار ایشان خاطر نشان  
 نماید همانطور که فرموده اید امیر زامجد نوشته ام که صد و در مال لازم  
 نیست و البته در این مورد تقدیم خدمتی جنابا لیر معظّم له خواهد شد

(خدمت جناب اشرف اکرم مکرر شیرالد و وزیر امور نظامی)  
 باقتضای مراسم ارادت دراعت تجویب عرض تهنیت شده بود و حالاً باکر  
 از ظهور ایامات مبارک و سعادت این عید سعید و سال جدید را بامید  
 شوکت و جلال حضرتعالی تجدید و تکرار بنیام سعادت بزرگ نصیب جناب  
 ساعد الملک است که از فیض نعمت حضور حضرتعالی بهره مند و مستفیض است

در مرجمه سیتات این آقا و این عزیز بجهت صرف نایم وار جنان بعالی مننون  
که این اطلاع ترا دادید و داشتی از حصول مولانا برداشتم و حاصل

اعاده دادم

مقصود سلطان کاغذ نامه را هر کرده فرستادم در باب روانه کردن آن  
یکمفر آنچه استبناط کردم این بود که خود افندی رضی بفرستان است  
و فرستادن و را خود بیافندی عنوان و اظهار کرده و حال که شما بنظر  
کرده اید برای منم تر دیدی بسر سید و حالا بهتر نیست که عیسی خان  
بفرستید و پیغام بدید که آنرا در چنین قرار دید و خواهش کردید که بفر  
غلام بدیدم که این یکمفر را که در اینجا است بقراوغ برده آن یکی دیگر از آنجا  
مجبوس است مطلق نماید که هر دو حکومت قراجه داغ بفرستد خبر  
دارن شما تسلیم نمایند و حالا غلامهای حاضرند هر وقت قرار مید  
آنها را بقونسو لکری بفرستیم که آن یکمفر را بر بند یا سپیم چه میکنند  
جواب میدهند و مطلب دست آمده از بقرار رفقار بشود رسا

قربان چونجا بجلالتاب آقای این سلطان دام جلالت در  
خودشان میرتومان را بهم ضمیمه نشان دست فرموده بودند و

بهم دو هزار تومان خدمت خبا بجا آید اجل آقای امین سلطان وزیر اعظم  
 دام اجله بنده کی خواهد شد و این بخت را خاطر نشان بکنید که نظام  
 ولایت را خوب نگاه داشته سهل است که خیلی با بجالی و به هر صفت  
 کرده و مردم گردستان بداعت نماید باوند دارند ۱۳۰۸  
 ۱۴۲۲

فدایت شوم انشاء الله تعالی ورود خبا بعالی مبارکت و رفعت  
 و حکمت راه شده است بشکر قدم خبا بعالی هر چه نشانار نمایم کم است بن  
 شان ناقابل چه رسد عجب حادثه در راه امین شاه عبدالعظیم روداده و مادام  
 مردم و انانای مملکت تا اینست متوقع نباید بود که به سودی او سر در کار با  
 باطنور این صنعا و آثار اینچرا که ام کمپانی است که راه امین بار بخت  
 امتداد بدید و کدام تبعه خارجه است که در ساختن راه شوسه از او اجتناب  
 بفرماید

۱۳۰۸  
 با ما شکر گشت نماید ۱۴۲۶

عرض میشود این را پور تیکه از اعمال مولانا خبا بعالی رسیده مصدق  
 و مؤید آن را پور تیکه دیروز است من امر و شرح مفصلی بمولانا نوشتم که  
 کاریست که میکنید و بهینطور که نوشته اید ساعت بساعت منتظر حکم  
 تکراری و تعرضات دارم بخلافه هستم و نمیدانم که تا که و چند این بروی  
 خودم



این است که از دیوانخانه مبارکه عدلیه مأمور درستی بفرستید برود و با کتبی  
متصرفی خسرو خان معین نموده قرار بدید که از آنکس و در تخطی و تجاوز نشود

و طرفین را در تخطی حد و دشمنان دارد  
۲۲ رجب ۱۳۱۵

حقیقت و صورت امر از قرار است که در دیوانخانه عدلیه دارالسلطنه  
نوشته شده و خود این بنده در کاه آسمان به اسناد معتبره شرعی و عرفیه  
مالکین شرح آباد و حصار رحیم سلطان آقا کریم را ملاحظه کرده تا محقق  
شده است که مقرب انجاقان میرزا شیخانیان مؤمن دیوان که مالک بالفعل  
کنان است حق هیچ نوع ادعای بر مزارع مزبور ندارد و کانی کس

در سلح شهر شعبان ۱۳۰۲

فدایت شوم چون بنفقره ضرورت کلی دارد باز هم زحمتم  
که در خدمت جناب بکالتاب آقای امین الدوله دام جلاله مطلبه تجدید  
تکرار نماید و بهینطور که نوشته اید بمنظربا باقیمت و کتبی در جزوه

یادداشتها مخصوص بکنجائید  
شهر ربیع الاخر

۱۳۰۱

سنت عمل که در کتاب

مقرر است از بهر زحمات مستوفی

علی شرف را مانور کرده ام که برود و بعد از آنجا راجعاً به دار السلطنه بناید  
 احقاق و رسیدگی شود حکم را خدمت شما فرستادم که بعرض بنماید و او را  
 اطمینان بدهید میرزا علی شرف هم خدمت شما میرسد حکم و استفتا  
 با دستور علی که لازمست بدهید و برود و علی را بیاورد (و تمام)

(مقرباً قانا)

بجده الله شما خلف بصدق مزعم و قایع لکار و خلقاً حلقاً قائم مقام  
 و جانشین بالاستحقاق ایشان هستید و اتحاً و قلبی من باشما موروثی است  
 فرزندی میرزا علی رضا و خط او را دیدم خیلی خوشوقت شدم که ماشاء الله  
 قابل استعدادت و از زبان اشیا که خطش هم بسیار بسیار خوب  
 بدرجه خوشنویسی است آفرین بر شما که خوب پیش کرده اید کاسه بنام  
 و بایمومار استبول کردم و ممنون شدم

حکم حق حسابی همانست که سابقاً در اینجا شده بود که از ارضی و حدود و دیکه  
 تصرف مقرباً قان خسرو خان بوده و بر مقرباً قان مؤمن فرزند است  
 علاوه بر همان حدود متصرفی خسرو خان حق ندارد جمله بکند و تکلیف

هم آمده اند لکن عجالتی بهیچکدام از مضمّن نگردیده ام (نقد قریر)

(مقرب اجناسا قانا)

ایشان بته راضی باین زحمت شما نبودم خاصه در حالتیکه من مستی را  
از خود میدانم و اینکه رسومات و تعارفات از وضع یکاکنج و اتحاد  
بار حسی چند زحمت کشیده اید و زیاده از حد ممنون شدم

(عرض میشود)

چون بسجوق از ذکر خیر و یاد جناب عالی خارج شدم چند روز قبل  
شدم که رقم مبارک در مصنا و فرمان بیخون امامت جمعه جناب  
صا در شده نهد اینجانب دبیر استلطنه کفتم رقم مضای فرمان نوشته  
و بوجه و مهر مبارک حضرت اقدس شرف امجد والادامت شکر کتبه  
خدمت جناب عالی بفرستد اینک رقم را تمام کرده فرستادم ایام  
افاضاتکم مستطیده و التلام (فدایت شوم)

خودتان می بینید که من در رسید بعضی مردم و رفع ظلم از آنها تا چه  
سعی میکنم که خواب آرام را بر خود حرام کرده ام در بنفقره سخی نام نیز  
بمحض آنیکه کاغذ سرکار رسید حکم نوشته همانطور که خواسته بودید مرا



احرام و حفظ مقام شمار بر خود لازم میدنم و از هیچ نوع محبت  
 و مهربانی مضائقه ندارم ازین هدیه که فرستاده اید نهایت امتنان  
 حاصل شد و چون بدایا و تشریفات مرحوم مغفور و قایم نگار بر آ  
 دوستان مخلصین خودشان منحصراً مخلص کلبوی گزین بود و بایک قرص از  
 کام چندین نفر اشیرین میکردن و خواستم که شما نیز رسم باوف عادت  
 مهورد ایشان تجاوز نمایند لهذا بهمان جعبه مای گریمنیغ کفایت کرده  
 ممنون شدم و گروگهائی چای را عادت دادم (و الله اعلم بحکم)

مقدمه سلطانا

واقعا در هیچ نقطه کساعت اسود کنی ندارم

هر کجا خواهد خد دورج کنند	اوج را بر مرغ دام و رخ کند
---------------------------	----------------------------

شاهد حال منت جواب عزیزتجا در اپور تهارا لوتی لفا فرستادم و بعتل  
 این امر را لازم ندانسته قطع و فصل آنرا بر جهت شما موقوف کردم و من شمارا  
 مرد خلاق و فصل کجا آورده ام اگر در رفتن شمار دیدی باشد از این اصل کل  
 کاری ساخته شود کینفر که صاحب سواد و خط باشد خواهش دارم که مرف  
 یا فردا برای ما معین نماید بلکه هر روز بکنید که پس فردا اینجا میتم و دو نفر

صنعت خود ایشانند و نه درون تزکیه نفس خط من هیچ تعریفی نداشته و هر قدر  
در چنگلی آن سعی کرده ام خاتمه شده و اینست نمونه اش که می بیند از آنکه هر قدر  
فرموده بودید آقا میرزا کاتب حسناق ناصر را تمام کرده خیلی مسرور و خوش  
شدم البته بنویسید که جزوهای دیگر را مثل این شش خبر و یک در شش  
جدول کشیده اگر خوشان بظهران می آیند با خود بیاورند و الا خدمت جناب  
میرزا بفرستند که معجلا برای من ارسال فرمایند و اطلاعی می نویسم  
بقراری که داده بودیم در از آن شش خبر و شش تومان بایشان رسیده  
هر چه باقی مانده بصیمنه ندایه بایشان خواهد رسید که ایضا فاخوب و شسته  
در رفته نوشته اند صفحه پایان رسید و میدان سلام و ثنا جناب حکیم کشید  
لطف فرموده مراتب اخلاص و اشتیاق مر حکم اطهار نمایند و ایسر  
اصلاحی نر اینهان بدید که نصف دیگر قیمت حاتم را بایشان خواهیم  
و البته این دعای مغفور بر وجه حکیم طاب ثراه از برای تیغ ایشان است  
ز بهر رحمت منیدم و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
۱۲۹۶  
۱۴۴

( محمد و ما مکرمات )

بیکاری و بیخوشی شما از راه مضایقه نبوده و خودتان میدانید که من رعایا

حکمت و دیگر شئون عالیّه آنجوه آدیت و خاصه انسانیت منزه  
 تمثالیت که پیوسته در نظر محترم و همواره در خاطر مضمون است که با هیچ  
 از او مشوا می شود و نه با هیچ مانعی اور فراموش نمیام

نور او در بین ویر و حکت و فوق	بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق
در مقابل الم روحا و علیک است انم روحم اعلی الله در جبهه چیز که باعث و تشفی خاطر منت بقا و وجود و سلامت مزاج جناب است اقامت استخا است که در جمیع مرتب و عوام نایب با لارث و مقام استحقاق انم روحم استند	

کل چه یکدشت و کلش شد	ایوی کل را از که جویم از کلاب
حقیق و عسلار دن انم روحم زادر علی علین جاداده عانه بازماندگار افروضا روحا که است فریاد مینه وجوده آنچه نامدار یک است که فرستاده بدیه انم صفا فنا شمر خواهد بود در جواب مرقومات جناب مستطاب استادنا الا اقامت ز علم محمد او ام الله علیه نما بر کات که ظهار میل مطالعه تحریر است فرمود بودند عرض نمیام سالها دل طلب جام جم از ناز	

آنچه خود داشت ز بیگانه نمیگردد	یعنی خداوند خط و استا و بالافراد
--------------------------------	----------------------------------



کَانَ صَغْرِي كَبْرِي مِنْ فَوْهَتَا | حَسْبَاءُ دَرِ عَلَى اَرْضٍ مِنْ اَلْهَبِ

رقیمہ شریفہ را حالاکہ بجانہ آدم زیارت نمودم آنرا دو حی و میرم تصور  
کویکے دیدم منور حقیقت مطلب مختصر و خوش مضمون نوشته بودید و  
لا عین رأت ولا اذن سمعت

سزد کہ کاتب دیوان برای خلد | سواد سنخه او بر بیاض دید چور

سوقات مرافغہ کہ از ہر جہت تیار داشت فرستادہ بودید رسید

توجہ از مغالیاری کہ بدوستان فرستی | بہ از آن جہ از مغالہ کہ تو خوشترین بیای

بندہ ہیجوقت بر جنت عالی رضی ہووہام حالاکہ فرستادہ اید ترک دبستانم کہ

اعادہ بدہم سع (عرض میشود)

رقیمہ تبرکہ آقا میرزا علی محمد صفا سدا تہ شرف وصول از آنجا و  
قضیہ نادیمان مرحوم مبرور حکیم طاب ثراہ کہ روش مہبط انوار الہی باد  
نقشہ و تفریق نوشتہم علتش اینست کہ آن مصیبت را بر خودم وارد  
از ہر کسی بہتر یہ داری و سو کواری او و حق دہشتم و خدا کو اہست  
و قوع انقضیہ نجدی مخزون و متاشفم کہ مزیدی بر آن متصور نیست و  
مکارم خلایق و محامد صفات حسن مجاورہ و ادب معاشرہ و مراتب قضایا

حرف

بکنوعی شده است که بقول مرحوم مبرور حکیم طب شراه یکباره و مکرره و  
 بر تمدن رابطاق نیسان گذاشته اند چند زویرتبل نچاه تو مان هوا  
 نور چسپی میرزا علی محمد را وجه نقد فرستادم و بنا بر یک مسائیر کارها  
 ولایتی خودم نوشته ام که تدارکات مقرر در دار الحکمه را بعلواوه نحوه  
 مخصوص خود اسجناب بشا بفرستد بحقیل کلام آلبان صفات البته فرستاده  
 فرمود سلام مخصوص مخلص اسجناب اسجنابان آقا میرزا شمس الدین و شمس الادب  
 سلمها بر نیاید زید زعفرینه شهر و نفعده ارزار و سینه  
 ۱۲۹۹

( فذیت شوم )

<p>           يَارَقَّةَ وَرَدِّ عَيْلِكَ كَاتِمَا            كَشَفْتُمْ مَوْمِي كُلَّهَا قَتْمَتْ         </p>	<p>           وَرَغَدَتْ أَصْدَقُ الْأَدْوَانِ            عَنِّي بِهَا الْأَعْرَانُ وَالْأَشْجَانُ         </p>
---	---

لقد ورد على كتاب كريم تلقى به اسم الحريم قباله من بيان فضيلتين  
 بلسان پارسی سپین فصیح العبارة طبع الاشارات فاسن من شهابه

یکل عن وصفها لسان الفصحا

فكان مكان العين من فطر عره | و حل محل الروح من حسن موقع

بالفاظ اعذب من البيا، الزلال و معان اللطف من نسيم الشمال

نداشته امید دارم که وقتی بیاید و چندان حیوون باشد که باز هم سر خدمت آنجناب و نعمت صحبت اهل بیت حکمت را در یابم و هم غلبه ایشان غلظهای کتاب تصحیح نمایم

و عسى الذى اهدى ليوסף ابله  
ان يستجيب لنا ويجمع شملنا

و اعزّه فى السجن هو اسير  
والله رب العالمين قد ير

در باب مقرر می آنجناب که قاطعان ارزاق مبلغی از آن کسر کرده اند مجلسیکه معتمد سلطان صدیق الدوله نیز حاضر بود بر اعراس تهنیت که در وقت ترتیب دادم که باعتقاد خودم تجویز ردند اما معلوم شد که در قلوبم کما ابد خود را آشنا کرده بهطور جوابداد که من خودم را ابد اخیس نکار یا نکرده ام و کم و زیاد مقرر بیا و موجهها با خود حضرت اقدس و الا است پیجوع روی خیر و سگلا مذدم در دم کفتم

ذنبوا الذين يعاشرون في المنام

ولقبوا الذين وجودهم لا ينفع

و خیلی شرمنده شدم که اینخدمت را انجام نموانستم داد و صدیق الدوله کفتم بهتر است خود جناب اویب ملا و بسطه در میان خدمت است و الا اظهار نمایند که بقبول و اجابت نزدیکتر است و با بحاله حال ایشان



در زیر نظام بر نتایج خراج میراب و حجاب با دام سالار و حجت‌نایب میراب  
 کریر از نسبت قمار و شراب و غیره (لست اذکر ما کائنات او دعوت اجواف  
 عقار) قسم داده بود که این کبکهای مجانی به حضور ایشان صرف  
 احترام از حجت این ایمان منغلطه محترمه که عقود جوهر محسنه و کنج  
 و نقد و ربویه تحت ارحلال حوار تبریز یکفاره آن وفا شوند کرد  
 و سبب شد که امشب را که شب کینه مبیت و دوام است حضور  
 ایشان و حضرت شما این طیور مشویه صرف شود لهذا خمت میدید  
 شب را بدون هیچ عذری تشریف آورده ساعتی از صحبتها حضرت آید  
 معلی در قیام با سع (بشر فرض علی میراب)

رقیمه کریمه بضمیمه کتاب اطلاق ناصری شرف و وصول از زانی در این  
 از این تو جهیکه در تمام کتاب منبذول فرموده بودید بجه زبان اظهار  
 و عثمان بنایم که کافی باشد محلا نهایت التفات فرمودید و حال  
 دارم و از برکت وجود آنجناب کتابی تمام شد که از هر چه است مبارک  
 الا اینکه قدری مخلوط است و آنهم با اصل نسخه غلط بوده و یا اتفاقا  
 با فرستاده مستغرق حسن خط خودش بوده و التفات بصحبت

شروانا

من حبله جا ذر لقرنی

اکرم به جلا طابت مطیاعه

دیدنی آنفتمه کتب خرامان حافظ

که ز سر نجه شاهین قضا غافل بود

از ذکر خدا فدا و بطباخانه مبارکه رو نهاده نمیدم میر سکار با تفنگ

و حمله پکنی در روضه الخلد شس صید کرده یا مرحوم شیخ الاسلام در ذره آ

یا آن فتحی مهووش بقید در آورده خدی شین جناب اوسب تقی پو بی

بوصول این کبکها در ماسیا برده بمویشق موکده و ایمان مغلظه بصفت

و وضاحت خطیب و جاهت میرز صیب و یا نت فاضل ز نجانی و عدت

بستان و شجاعت تقیخان کجانی و شیپو قار دیش این اسلطان و شیه عرفان

حاجی سیماح و یلقان و زهد نای ریای ملا ابو طالب خلیجانی و سنجور

محمد خضر خان قابار است بای مرحوم حاجی مطلبخان مستشار و با عقاید

فاضل مروان مرغاشی و کم روی ملا عبد الحسین اکول و مهارت مرحوم حاجی

باشم بیک در علم محول و تناسب قوای شونوی قار و شتاب سلا

اشعار مرحوم شمس المعالی در عربیت و اعراب و کحرفی مرحوم ملا عبدین

جناب و نبوت مسیله کذاب و امامت سید علی محمد باب و حشر

اقاجان باز این چه درد کمر است که بر تو عارض شده که کمر ما را بکشت  
 دل ما را خون کرد اگر چه غم سختیست آنرا بکلاف کرده بود اما باز به خنجر کمر  
 و امید دارم که تاریدن این نوشته بکلی رفته و تلکرافت از عاده صحت  
 خوشتر است چنان دوپسته بود از تو کاغذی رسیده بود من چون قلمی برداشتم  
 شرمی از تنبلی تو در نوشتن کاغذ نویسم معلوم شد که درد کمر مانع بوده حق  
 داشته اید و میرزاده نیز بنوبه شدیدی دچار شد و شش روز ستری  
 اطباء جمع شدند و خوب معالجه کردند و از دیروز ترش قطع شده و آن در ۲۵  
 آنها را بگردستان خواهم کرد نمیدانم علت نسیه است چطور است  
 خودت شرح احوالت را بنویس عمر از تو و موظبت تو در حفظ احترام خودت  
 رضا مندی کرده بود آنسین بر تو و خدا ترا باز یاد داند طول عمر و صحت  
 عطا فرماید کاغذ نویسی زیاد دارم و بیش از این فرصت ندارم

(یا روحی و ممتحله)

دیروز از نظرات محمود کوکب مسعود که نتیجہ نتایج موجود آمدہ چند قطبہ  
 در می کشیدم غم غمیرا ششم بتی لمنظر شتی المنجر که گوید شاعر این بیت در حق  
 او



الدوله عرض و اظهار نماید تا جناب ایشان هم که بختگذاری و عدل است  
معروف و بلند مطاع شوند زیرا که ظاهر شود  
۱۲۶۲ شهر حرج

( جعلت فداک )

سرکار قبله کاتبی جا خسرو خان دام مجده العالی مکرر فرموده اند که آقا زاده <sup>مختم</sup>  
سید الله سحریات این بنده را تحسین و تمجید فرموده اند که چه از یکطرف که  
جناب عالی بعین الرضا نظر کرده و خط ناقص معیوب مرا بهتر فرموده اند تا  
افتخار بر ایوان کیوان بر افراشته ام اما از طرف دیگر سر محبت پیش دارم و  
شکسته نفسی و بر وجه حقیقت عرض مینمایم که خط این بنده بسیار <sup>مختم</sup> مجکی نماند  
و اگر در میان چند سطر کلمه مطبوع نماند <sup>شکسته</sup> و بر نادر حکم نتوان کرد بلی این  
خطوط مقدمه است و ان بزرگوار را خوب می شناسد اما به وقت قابل مقصد <sup>مختم</sup>  
سوده ام که من خود چیز نویسم و از اینفن بهره و بیسبب دارم

{ طاوس انبش و نگارگی هست لوق  
تحسین کنند او و حجل از پازشت خویش }

خاصه این اوقات که آلام و سقام روح و جسم از جهات عدیده بر من حمله آورده  
و مطلقا حال فرغانی نیست که چیزی توان نوشت و حتی توان کرد و بسیار بد بوی

بیک را غارتگر بخرج دادید و اعتبار تها را که مطلقا حقیقت نداشته عرض کردید  
 و بدتر از همه نوشتید که رستمخان بیک پانصد خروار کندم شمار غصب <sup>و انصاف</sup>  
 کرده است و حال آنکه تمام کندم دو سست ده خروار بوده و یکصد سست <sup>خروار</sup>  
 اقا میر محمد حسین همان وقت چه حمل کرده و چه فروخته بود و فقط نو خروار دیگر <sup>رستمخان</sup>  
 بیک تصرف کرده بود و بالاخره اسبابا اشتباهکاری بطوری حکم کرده که <sup>رستمخان</sup>  
 انخاقان محمد رستمخان با موریت داده شده که یکصد و پنجاه خروار کندم از <sup>رستمخان</sup>  
 اخذ و دریافت نماید و حال آنکه ما خودی رستمخان بیک پانصد خروار بود <sup>این رقم</sup>  
 خلاف واقع دیگر بود که اظهار کرده بودند و برای رفع این اختلاف <sup>رستمخان</sup>  
 بیک را من غیر حق بمرافعه دعوت کردید و با بجهت ظهور این نوع معامله و این <sup>نوع</sup>  
 اشتباهکاریها و بی انصافیها و اظهارات خلاف واقع که همگی بر بنی <sup>رستمخان</sup>  
 و مخالف شرع و عرف و منافی رسوم اعتبار تجارتی بود و مخصوصا از شما <sup>موظفین</sup>  
 و مقصود نبود باعث حیرت و تعجب شده بی پرده نینویسیم که برخلاف آن <sup>نوع</sup>  
 اعتقاد و عقایدیکه سالها بود بدستکار شما و خانوادۀ شما در <sup>عقاید</sup>  
 برای من با اظهارات و معاملات شما مانده تکلیف خود را بشم که حقیقت <sup>عقاید</sup>  
 خودم را بشما اظهار نمایم و آنست که ربا بدلیل و برهان بحجاب <sup>رستمخان</sup>  
 حلال است <sup>رستمخان</sup>

در بار چشمه میش را در یک تومان و پنجاه تریبول نموده و کند مرا تحویل گرفته و  
 قباض گردید و نوشته و سند رد و بدل نمودند و خود آقا میر محمد حسین <sup>صنعه</sup> هم  
 شرعی جاری کرده و کندم بوزن شرع و تجارت حق تعلق رستمخان بیک شد بعد  
 چند روز که کندم در اجمله رو بترقی گذارند از در حسیل شرعی برآمده یعنی آن <sup>سکه آقا</sup>  
 میر محمد حسین وکیل و مختار یا بالغ ورشید بنوده مفتدته نکول از آن معامله را ترتیب دادند  
 و بدون اظهار بر رستمخان بیک و امضای آقا میر محمد حسین انبار <sup>اورا</sup> جمهور  
 شکسته یکصد و میت خرد و از آنرا چه بسندج حمل کرد و چه بمصرف فرستاد  
 رستمخان بیک هر چه او را منع نمود میفید نیفا و بالاخره آمده وقوع این امر  
 این معامله را از جناب مستطاب شیخ علی صغیر سلمه اله حکم قطعی تبتی گرفت که کالت  
 آقا میر محمد حسین ثابت و معامله صحیح است و تصرف شما در آن کندم خلاف شرع <sup>محض</sup>  
 معهدا غنائی نگردید و رستمخان بیک صورت معامله و سواد حکم جناب <sup>شیخ</sup>  
 بطران نزد علیرضا خان فرستاد و او با جناب کمال التاب بصیر الله وله <sup>کفایت</sup>  
 کرده و فرار دادند که حق رستمخان باشد و با تکراف اطلاع دادند معهدا  
 برداشته آنطور یعنی نجات خدمت نواب مستطاب شهر فوالا آقاقتی  
 استظنه و خاسکا التاب بصیر الله وله عرض کردید و خود تا نرسیدن <sup>رستمخان</sup>



او فراسم آورده اید دوست دوه ضرور کند میر که حق طلاق و بوده  
 رد کرده و بعد از خسارتها و مرارتهای زیاد بقیه قیمتش را با و داده اید  
 و هفتش اینست که چون برخلاف عتقا دیکه سالها بود بدستکاری و اما  
 و دیانت شما داشتم چه در اینمید و چه در چند مورد دیگر از شما باره جزنا  
 خلاف امانت دیدم تکلیف شعر خود دانسته که این تفصیل را شما نویسم اولاً  
 چهارم چشمه شش را شما منتقل شد محض اینکه خیال شما آسوده شود و تمام شد  
 ملکیت شما قرار گیرد مگر بر استخوان نوشته و تکلیف کردم که دودانیک دیگر را شما  
 و او با برام و هر ارمن از ملک مورث خود شش صرف نظر کرده با حضور چشم  
 و انداز کرد و مبلغ از قیمت ملکر ابا و کار ساز کردید و ما بقی را رسید  
 تا اینکه آقا میر محمد حسین سپر خودتان را که برای رسید و ضبط و بطارمان  
 چشمه شش فرستادید آقا میر محمد حسین که در کارهای شما وکیل شما  
 آمدن و چشمه شش و کالت و در حالت مطلقه او را ثابت می نمود بصریت  
 خودش رستمجان بگیرد تکلیف کرد که عوض طلبش کند م قبول نماید و با وجود اینکه  
 کند تسعیری شد و نهایت نرخ در هشتاد و نه هزار بود در رستمجان  
 محض که نشن کار از قبول کند م مضایفه نکرد و دوست دوه ضرور کند م

باستعدیست خوب کا غذا در نوشته مسئلہ ہم بر او فرستادہ ام لطف فرمود  
با و برسانند آیدیم بر سر مطلب دیگر هیچ دلخورد لتک نمانشد

چہ باید کرد بقول مرحوم منظر لفظ نہ دید بضا موسیٰ داریم ذر نفس	حیف باشد دل دانا کہ مشوش باشد بر بویک کہ وارک
--	--

باید سوخت سوخت تاکہ دستی از عیب بر او آید و کاری کند  
خاکسای کا نیز یا خود قولنہ نرنہ یا سیدہ یونیر افدیم ( ورقیمہ دیگر مایہ  
مفروض بندہ بیک استید باز ہم از نابت چتکی وزیر کی کہ دار بدین  
فرستادہ از من سب جوشتید اگر چہ تا نہی منہ ہند معہذا ذن بر حکم کند

خوب خدمت خباب اجل خوا	کر باید شدن بر باروت
-----------------------	----------------------

فرستاد یعنی کہ خبر وصول مطالبات من از خو این ما کو رسید آتوق عارضہ  
مہنی برتکرت جو ہم نوشت و اسپیکہ لایق و پسند عالی باشد خوا ہم فرستاد  
زوری لغو ذبات من  
۵ جمادی الاول ۱۳۱۰  
مخلص قدیم

( محمد و صاحبزادہ )

عائشان رستمخان بیک از سنج مر حجت کرد و معلوم شد کہ در باب  
کند میکہ با او کردہ بودید بعد از ضرر زو خسارتی کہ بر او وارد آمدہ است با بری

حالاکه قرار موجود غله فرموده اید اطلاع از حالت اساله دعات دارید که زیور بر  
و باران ناند بهتر این است که کجند خردار غله مرحمت فرمایند نقد بر آنها  
مبتدل نماید اما مردان قانع هستیم بقول شخصی گنگت حالاکه نشد شیره شش

زمنست و بیه یکی بیایای بدو روز  
بیا بیا نشت و یار شتاب ایقرصن مقابا

و اگر مرحمت غله نیز عسر و حرجی دارد پیغمبران شکسته نفسند بهیچم قناعت  
کرد و بد کرمی مرحمت نند بکان نواب ستطا بو الاسردی رشتا از چاره  
نمود خوله فرما از جزیره شاکا بهیچم بیارند و این صرح را در مقام عذر ننند که  
بندیره که مکان تو بود آب گرفت

بقول صبیب شتری دلت نلرزد کاش را خودم میکنم از م همت بهیچم خودم  
کار سار غنایم آنچه بانندگان نواب است گرایه است بس

عدت شوم مرقوم جناب اجل غا با منظومه فخر شعرا رسید و معلوم شد  
جناب عالی با بقضای لطیفه با من دارید و برابر نشاء انفضاید تحریص و ترغیب فرموده  
انصافا قضیده را خوب و با مزه گفته این همان میرزا شوکلاست که مسکفتم  
نفس کشیدن ندارد و مثل قالب بیرون ندارد و می نشتند و در دست  
انداخته و با او شوخیها میکردیم حالامی پسند که چه طبعی دارد و چه در خون  
خوشتر



به هشتم به اولان رای برهان رتبه ( مصداق حال من شده از

آنکوه سلامت در گذر ششم

تا ضربت بکنند صحبت بد نام چند

حافظ از کوه زندان سلامت بگذر

پچاره شهر نگرش صبح میرود تا فایده نشان عالم باشد مثل انوزارت نوا  
عالمه اسمی بر رسم و قالبی بی روح نباشد از گرمی هوای طهر ان سکایت فرموده  
اینجا هم جمعی از بهر امان بویسته شدت گرمی ناخوشش شاده اند و در نرسد  
شرفیاب خواهیم شد

عرض میشود رقیمه گرمی که توسط است مرقوم فرموده بودید رسید  
خوشوقتی گردید و از مرده سلامت فراج تهاج نواب مستطاب الاحمال است  
منود محض سکات بابت از فراجا مصدع حضور مبارک شده بودم که بتعلیل  
بگذرانند تا سخا ه تدارک شود مرقوم فرموده بودید که سخا ه نقد در سخا ه  
بنوده غله موجود که درید در حق طار زمان نواب مستطاب الاحمال بپول  
برون محکم غیر از گفته سعد علیه الرحمه ندارد که میکوید  
قرار در کف آزادگان بخیرد مال ( و هیئت )

جایه ادا که از انکوه رتبه است

سه بگونی که رسمه است

نیاورده است و اگر خود مصحح الدین سعدی هم مورد استعمال ایشان

منند است

رود که برآمد ترا بگلک سخنگو	آنچه علیا بدو لغت آرد
-----------------------------	-----------------------

شرف حضرت ملک ادا هم ایام افاضات نیز خانی نکته نازک و لطیف بود  
 و تصرف بوجه حسن همین است بی در هنگام عبور از بند مایر که  
 سلطان صفت همیرد و دوی هزار صد نزل با او چنانکه از پسر سلطان رود

شاید حال ایشان شد بگم بهر چه و ادت خدا از بهر صد	بیر مرگان تیغ ابرو دوام چنانکه عادت شایسته تا خند
---	--

و مرغبانے ترتیب دادند که شاید این شمع سرگرفته در کمره بر فرد روز دین بر  
 جوانی از سرگردانان این بنده بمفاد (ان الانسان غلظت فیه بصیرة) دیدم که با مرد  
 من با حقیقت باقی آنها بر نمیناید و تر شکسته ام با سپر این آنها بر نمیناید و چون  
 که بنیقوم را کسی باید که صفا داشته آن مصرع مشهود یعنی در اد جمع باشد و من فایده  
 این مرتب بودم در حالیکه دولتی چون دل مکنسار آمده بود بر بخت خندان  
 که این بر با که شرح نتواند دستی بدیل عصمت ایشان نروده از در اعتدال  
 بر آدم و بعبارة حمزی اگر همه کر که بودم بوسفی شدم که از لغت

کاراوسی خواهیم کرد و از تکالیف و قوه خودم غرض نخواهم  
عقد بفرمایید

در ورود منزل سردر و فضای اطراف آن

دیدم از قبل قند و چاق و بلیه و تمام حلیات و انواع سیویجا با تصرفه سوال  
که بابت این بیعت از کجا بروی ما مفتوح شد گفتند از شاهزاده عالی  
و آداب آن قایضه است سکنه است منتها برویم و تحسینها کردیم و فضیلتها

همگی از این بیعت و کرامت سرکار و الا بهر همت شوند برای همه سرکاران  
و متمنی فرستادم بکلی داعی دولت شکر نعمت شدند و بکلی آرزویم  
که کاش سرکار و الا هم در نیمه تشریف می شد خلاصه با طهارت حال  
این مختصر نوشتیم که طلاء منزل فرودمان گاوگانت و در آن بطوریکه فرموده  
تحقیقات لازم بعمل آید بهر کار طلاع خواهیم داد زنده غرضندیم

( فدایت شوم )

رقیمه سلطانیه آنجناب که بر سطر از آن رشک لولو خوشاب  
شطری از آن عیزت لایق بوزاریت شد ( افرین صد ابر آن کلک  
و بیان بحر آفرین ) بدیع نکار که دوستان خود را از طمران طارکجا  
دوای دل راحت جان فرستد بهتر از این و بموقع از این بیج ادوی شغری



از جناب عالی همین استند دارم که از او پرسیدم که با او چه کرده ام و او چه <sup>موجب</sup>  
 به هیچ داعی و نبوغی عیالش را از کس بطهر آن آورده و هر قدر او را <sup>حجت</sup>  
 دادن آنها دعوت و دلالت کردیم سووی بخشید گفتیم خود داند و هر از آن <sup>مستند</sup>  
 و اگر شغل نظارت و کار تحریری داشتم با میرزا و در میان این چند نفر <sup>مستند</sup>  
 دارم مشارالیه بود دیگر چه عرض کنم که از میرزا چه حالتها بروز کرد  
 (فیا لها من قصه فی شرح ساطع) و البته یک کلمه بکفتم و انا <sup>مستند</sup>  
 نکردم مدتها از دو دو کرد و بخار زین ناخوش شد و کویا ختالی در <sup>مستند</sup>  
 بهم رسید که هنوز با بقیت عریضه با مجال ضراعت در استفتاء از خدمت <sup>مستند</sup>  
 پذیرفتم کفتم که صد و پنجاه تومان نقد و میت خروار غله که دارد برود <sup>مستند</sup>  
 یک وقت خبر دار شدم که میرزا بحضرت پهلار عریضه نوشته و <sup>مستند</sup>  
 که در حوزه ایشان بخدمت مشغول باشد جواب ساعدی نشیند عریضه دیگر <sup>مستند</sup>  
 آقا نوشت و از آنجا هم سر خورد و من از آنجا کات او عرصه تا خوردم <sup>مستند</sup>  
 طبعی شده بسیار خوب و کاش از اول همین کار را کرده بود اما نمیدانم <sup>مستند</sup>  
 مقصودش چیست چه چیز است واضح و آشکار بگوید بسر خودت و ارواح <sup>مستند</sup>  
 با اینهمه غلط کاریها و ناسپاسیها بازار او بر نمی ندرم و حتی <sup>مستند</sup>

میرزا موسی این بقضیل را بعرض خاکپای مبارک رسانده هر دو مقرر فرموده آقای وقایع  
 نگار حضار و پوشیدن لباس قدر افتخار حاصل نموده روح مرحوم این الدوله  
 اصنام را خرسند و روان آقای علی آبادی و نوایر اشا و کند اینکه قبا یی بجز این  
 بدیه کرد از اسلک نبود بلکه اگر چه اهل قدس و صفار یک لقب بودند شایسته و شایسته  
 دلخواه است ایشان بدو سخن از خالق حکیمی ناچار شوند زیرا پوشیدن فرموده  
 خواهد بود مقین است که این استدعا در خاکپای مبارک مقرون با حاجت خواهد بود  
 وقایع نگار از زنی پدربیک خضر خارج نشده از حکم کلیه (قدمه پدید)  
 این خواهد ماند میراث پدر خوانی سبک پدر  
 با خضر فرستاده و باطل فرود زیاده مضدع نمیشوم شهر محترم

(فدایت شوم)

با آن صبریکه در پنج تحمل از سر کردیدم حق شکایت اضعف و انکس  
 ندارید و آنچه هست ارفع خواهد شد بچاره من که هر روز بر سخی و در سختی  
 که قارم از ساعتیکه از خدمت مخص شده ام درد پا کاری با من کرده است  
 کس چسین نفیقه و با کس خان مباد و میرزا بزرگ شغوی همین یک کار را  
 کرده که در خدمت سرکار است لنگوی نموده و قهار کار میداند که همزد از

ایستاد خراب نشود عوض اینهمه غایب متوفی گرفته شود و در ظل عاطفتی <sup>علیه</sup> صلوات  
 قوی شوکت شاهی بار دیگر نفیج دایر و مرتب تا را اوز بهایون  
 چه قصص نماید      الأمر الأشرف الأرفع الأقدس <sup>علیه</sup> السلام

— ( فدایت شوم ) —

چون مجلس را از دیر باز و سالین دراز با مرحوم وقایع نگار دوستی صادقانه  
 بود و حفظ شئون آن مرحوم را بقدر امکان خاصه در حق اولاد و حسد و عقابشان لازم  
 میداند تا علایم صوری و منشی آن مرحوم متروک نماند آن شیوه مرضیه همسیره  
 باشد مقربان آقا میرزا داود و قانع نگار سلسله که پدر بزرگوار خلت  
 خلقا و منطوق کمال شباهت دارد میباید بجهت تعمیر لباس <sup>متقین</sup> تضییع آن  
 رحمت الهی روانه دارد و روح مرحوم میرزا شیخ صدر اعظم و ائمه مرحوم را  
 نماید و حفظ سلسله را در نیمه از دست نهاده فرقی که باید والا کرد  
 کوتاهی ریش بود آنرا هم که با مراد حضرت اقدس همیونی روح فدا شده  
 کرد و صورتهاست با یکمیل نبود و نفیجی که هست در لباس آن بنا بر این بگوید  
 قبای صوفی و کتیوب کلچه مابوت چاکدار بهمه مقرب الخاقان آقا میرزا  
 موسی بر رسم ارمغان بجهت ایشان فرستاد و خوبست که جازه بریند



حالا بروجه حقیقت عرض باید کرد که از وبای کرمان فوت اینجه صاحب منصب  
 اختلال خطیبی بامر بنفوج راه یافته و آنچه تا بحال خبر رسیده علاوه بر جمع کشوری  
 که از وب تلف شده اند جمعی دیگر هم از این بلیه فرار کرده اند و در شهر <sup>نظم</sup> <sup>نظم</sup>  
 بدان استسار کیستند اگر چه غلام جان شارب را در خود بهر مخازر که سالها  
 خدمت کرده و سابقا هم در بنفوج سرزمینک بوده بجا پار بطهران فرستاده  
 شده که اورا بسزینک و سرپرستی آنها مامور و روانه کرمان بفرماید اما  
 محل ملاحظه و چاکر جان شارب متحیر و محط است که اگر باین تحصیل و در چنین سال که آرا  
 و رعیت ولایات که بحال پریشان و استیصال دارند مطالبه عوض اینجه متوجه  
 بشود ولایت کر و سن کیساره ویران و مهندم خواهد شد و جمع کردن هم  
 آوردن سبب زبای فراری هم در ولایات و اطراف با موانع زیادی که بسبب  
 دست نخواهد داد و مدت ها و عملتها و موظبت کلیه لازم است که بار دیگر <sup>بنفوج</sup>  
 بحالت اول رجوع نماید بنا بر این مشکلات و این صدمه بزرگی که از تقدیر <sup>استانی</sup>  
 با بنفوج رسید چاکر جان شارب چنین میداند که دیگر ماندن بقیه فوج در کرمان  
 حاصل ندارد و اگر رای مبارک اقدس علی رو خافده قرار گیرد و هم <sup>مقرر</sup>  
 بفرمانند که بقیه فوج از کرمان مرخص بفرمانند که نشاء الله با صبر و مدار بطوریکه

عریضه است که بنجا کیمای مبارک علیحضرت قدر قدرت کیون رعایت  
 شاهنشاهی و صحابه اسلامیان پناه ناصرالدین شاه ایسه الله جل جلاله  
 (قربان کیمای جوهر - عرض کرده است - سای مبارکت شوم)

از زیارت دستخط مبارک علی و وصول خلعت آفتاب طلعت بیون که از روی حرام  
 شانیه بواسطه تصدق ن غلام زاده بافتار چاکر جان رضا در حکم با حضور رسیده  
 تارک افتخار غلام قدو با یون کیون رسید حق جل و علا سایه قابل علیحضرت اقدس  
 بیسیون شاهنشاهی روحافزاه را پانیده دستقدم فرماید و جان همه کارگران و  
 اهل ایران را قایه ذات مقدس و تصدق و جو مبارک نماید و چاکر فدوی نیز غلام زاده  
 یحیی را بر همین تربیت کرده بود و برای همین منخواست که در راه دو در خدمت  
 جان خود را نشان نماید و از دلایل سعادت او بود که در جوف تصدق و جو مبارک  
 و اگر چه خود جان رمقارن در و در موک مسعود بیسیون بهمان شرف اندو خاکی  
 مبارک خواهد اما بهتضای تکلیف چاکری تعجیل در عرض انفقیره و اطلاع خاطر  
 واجب لازم شمرده جبارت نیاید که برای انور بیسیون مشهور و معلوم است  
 که فوج کروسه فوجی بود و از بدو آیند دولت پدیدار خدمتها تا امروز کرده اند  
 و جان نشان در اینچند سال در پادار کردن افراد و نظم و ترتیب آنها پذیرفته شده بود

حق تسل و عمار از میا من تو لای املت سالت ترا با علی مقاصد و مطاب  
 دنیا و آخرت فایز و بهره مند فرماید و بصلاحت و یگو بندگی تو مقاصد  
 امور دنیوی و اخروی بجز معاویه با صلاح آورد <sup>حول</sup> آنه علی کل شیئی قدیر و  
 ولا قوه الا بالله العلی اعظم و صلی الله علی محمد و آله جمعین اللهم این

محمد و ذریه محمد و استغنی مما تم و توفنی علی ملتهم و احسن فی ذریرهم  
 و لا تفرق بینی و منیسم طریقه عین ابدان الیه  
 و الاخرة بر جنتک یا ارحم الراحمین

فانما حسنت با قسم الله لی و فوضت امر الی خالق و رازقی عسم نواله

تمام شد

پس ندانم بکویت در نهم شهر ربیع ثانی هزار و سیصد  
 سی و دو و هجری (۱۳۳۲) و انا الاقل احمد بصیر  
 عفی الله عن جراثمه و انا مه بلطفه و اگر مه  
 و فضل و نعمه بجمیع  
 انا مه و الله اعلم  
 جمعین



نقل بسخن من مثل اجمال

احب لى من بين الرجال

اگر خواهی که عرض و ناموست در مان با دست بعرض ناموس دیگران  
 مکن و اگر خواهی از ارتکاب معاصیین گریز از استعمال مسکرات کن آنچه  
 که سرمایه بیسع کفایت است اگر چه خیالم این بود که از دقائق تهذیب خلایق  
 در این اوراق فرود گذار نشود و لیکن زیاده بر این حالت تحریر این تمهیل کلمات  
 در خود ندیدم و آنچه مختصر را نیز بواسطه دست کسی که <sup>بمورد</sup> با وجود شدت صفت  
 ناتوانی تحریر کردم و اگر چه مقصودم از نوشتن بقتضی تکمیل شد و لکن بر  
 اجمال کلمه که جامع جمیع کلمات است بنویسم (بیت)

که مگذار هرگز راه ایراد

اگر نیستی و هم زود

ز بهار در هیچ مقام ناپاسی بر خود و امداری و از هر اسم بندگی و شایسته  
 غفلت نیاری و بدیهی است که سعی و کوشش در مقام بندگی غیر بقبول دین حقیقی  
 صلی الله علیه و آله در معرض تبطل نفیته و رستگاری دنیا و آخرت بتوالت  
 ائمه ثنا عشر سلام الله علیهم و روحی لهم بعد بصورت نمند و چون این  
 وادامه و نواهی حضرات شایسته را بدستی کار بند خود ترا از هزار پند و اندرز  
 کالمتر است و آنچه من پیشتر از آفتاب او مروی ایشان از دست میاید

و تقییم کن

و با هیچکس بطریق استخفاف استهزا سخن مگو و خود را

زیر دستار افروزش مکن

بیوفائی را شعار خود م ساز که صفتی

ناپسندیده است

با مردم روزگار در شدت و خوار و فقر و غنا سکنج رقبا

مکن

با دوستان جد و پدر و نجباء و نجباء بنشین معاشرت و مکر و هباش

تواضع و فروتنی شعار خود کن

کو چکولی و شکسته نفسی و درویشی

است که خداوندش را همیشه در میان جان جا دهند

و صدارت کزین

بالایشین را قدری نهند

اگر ترا سختی و تنگدستی پیش آید اولاً کتاب

آرا خرا خند و زنده خواه

دست حاجت جو بر پیش خدا برد

که گریست و رحمت و غفور است

مانیا شغنی بهتر از امان توبه و رجوع از گناهان جو

و آنجا که از طلب است

ظاهری گریزی بداشته باشی تا تو از بر شدیدی و به صبر کن حاجت بفرمای

مهر خود را زبون و نمان مکن

و از نود و نمان چشم سگینی مدار که اینجا عیت ترا در

تنگدستی و پریشانی و قعی نهند

و بعضاً حاجت تو هرگز لغات ننمانند و

ایمانا حاجتی از ایشان بر آید هزار بار منت گذارند

و در نزد خداوند

تخلی رحمت از قبول منت کو ارات

سید اولیا علی مر روح عالمین بعد از ما

با او بخشد لی سلوک نتواند و از هر دو طرف سبب تباهی عیش کرد  
 و حق اینست که کمال حال در قبول خاطر است چنانکه دیدم جمعی را که بحسن نظر بر آرا  
 بودند ولی قبول خاطر نداشتند پس اگر همه فرشته باشد تا در دل  
 ناید در دیده نگویند و هر گاه خدا نخواسته برنج جفت ناپسندیده  
 آید بدون تامل و درنگ و بیلاحظه نام و ننگ بفرمان بزدان (تسبیح  
 یا خستیان) را کار بند که دو جانب را سودی در آنست و چند کم توانی <sup>تعدی</sup>  
 زوجات بر حد زبانش اظهار فاقه و تنگدستی مکن که خبر نقصان آید  
 اعتبار سودی ندارد در هیچ مقام خود را شرافت نسبتی و از مجاهد  
 صفات آباء و اجداد خود سخن مگو و هر کس که خود بالا صافه شایسته  
 و در خور مدحت باشد که (المرء یفتخر بالهیم العالیة لا بالرقم البالیة) شایسته  
 ولایت روزگار نماید

ان لعنتی من یقول انا اذا	لیس الفقی من یقول کان اذ
--------------------------	--------------------------

عیب و عوار مردم آشکار مکن و بر کشف آبرو هر روز و سخن شریف  
 بیجا مگو راست را باش و هیچ روگردان مگرد و رعایا  
 جانب قارب و خویشان ضایع و مهمل مگذار <sup>تومر</sup> علمت و مسادات را



اذا كانت الابدان للموت خالقها

فموت النفس بالسيوف والنبال

واینکه نوشتیم یک از شرایط دفع خصم و آداب جنگست اینکه در همه جا سجا با هم  
بستد بکند دست در تیغ  
که گفته اند

بزدان کرد پست و دست در تیغ

بزدان مال بر سپاه لشکر گرانجا

مکن تا بر تو بداد جان خود کنند و همواره سپاه خود را بقهر و غلبه دشمن میدارند  
و دلداری ده و خصم را نزد آنها بجاتر تهنوت کن و اما خود چنان بدان  
از مکر دشمن ایمن مباشش و شرایط حرم و کاپیوار دست مده و تن آسان در  
رنج طلب مدار و در وقت راحت خود را بخیزه در رنج و تعب مسکن بخورد  
اغذیه لطیفه در همه مورد طبیعت را عادت مده که مابذک تغییر عادت بخورد

شوی و بیمارها صعب رونماید

و اگر همه طیب حاذق باشی حفظت را

بقوت طبیعت باز گذار و تا ضرورتی نرود هر با شامیدن و استعمال  
اقدام نما چون مزاجت جنسیار نماید جد کن که با سلسله بزرگان  
و نجبا پیوند نما چه از بنات کرام فرزندیکه در وجود آید او را در شرف  
و استعداد و تمیز دیگری باشد و نیز هر کس که حمیده و خوش کفشار و شاد  
و پرهنر کار باشد چه اگر خشن ترین بود اگر همه از بنات ملوک و سلاطین

که زینت ظاهر زینکوپیریه است در قدم بکار ناپس از ملاحظه صلاح و در آن درنگ مکن و کار هر روز بفرود باز مگذار اگر ترا دشمنی آید هر بدانی که صلاح را طالبت با او بجنب و خصومت اقام مکن

بر آن باش تا جنبت باز <sup>کنی</sup>	اگر چند دانی که شان بشکنی
و کرجت باید بناچار بجنب	هنر باید آبخانه لختی درنگ

و چون یقین بر آن که سر صبح و آشتی فرو نورد تو نیز در صلح مکتوب در دفع او  
 ممانا که درنگ کردن خصم را بر تو حیره کند و او را بر مکاید و تهر تو آگاه گردان  
 و سپینست حال قلعه یا عی چند آنکه به ضرورت تصرف آن تا خیر افتد شجر  
 دشوار شود و شکر بر اہم بدین واسطه خاطر کوفتہ و آزرده گردد و خوف بر آن  
 از دشمن زایل گردد اگر چه در هر حال خبر بر آید و مقتضای عقل کار کردن نیست  
 اما در مقام جنگ همه وقت بکن عقل را کار نباید بست زیرا که تو عقل غایتی  
 راه سلا نماید و چون قوه خرد غالب آید ببدلی و صین کشد و چون بدلی  
 باستی با طبیعت در دفع خصم فروماند و ناچار روی بہر میت نہی و سنگ فرار خود  
 قرار دہی و در نزد مردان مردن بہ کہ زندگی نہ نک سید و مولانا

جناب سید آرومی لہ افدا فرماید

سخن پیوسته است و خود را بر کارهای بزرگ و شکر بشار و دل بر آن محکم و  
 بهار تا طبعت بر آن نوز کند و به پستی پستی نگراید تا توانی دست  
 کرم بر کش که کریم فقیر به از جنس غنی است و ز نهار از جنس و اسباب  
 بر هذر باش که درد و جهان تیره بختی و حسیره رویه آرد و باید که  
 داده و حسان خود را با اظهار منت ضایع و ناخیر نگر دانی شیرین  
 و خوش گفتار باش و طایمات سخنها همه وقت رعایت کن و در آواز  
 و اختصار کلام ملبوس که از اطناب تطویل شنونده را ملال خیزد و نیز  
 بیخبره سر آید هر زده در آن مشهور کردی از ادای الفاظ مغلطه و عبارات  
 مانوسه کناره جو که سخن مردم نشوی اگر چه هنر طریقت از خصایص  
 جمال است اما غالب است که مردم ساده سخن را مکرر و شمارند پس تو با  
 در سخن سخن بجز داشته باشی تا در هر محلی مناسب مقام و در خور طبع  
 سخن گوئی و هر تو باد که در تحصیل علوم ادبیه جهد و انقیاد را می داری  
 از علوم بهره نیا ز نهار بخش تقلید با دای الفاظ و امثال عربیه مبارک  
 مکن که ادا الفاظ معضله از زبان مردم بی سود بدستی جاری نشود و  
 بدستی جاری نشود موجب استنزاز و ستزه گردد در حسن خط ملبوس



خواب از دیدگانم ببارت قه جگر با سختی رخساره بود

همه آرام گرفتند و شب از نینمید <sup>گرفت</sup> آنکه در خواب نشد جسم من بیرون <sup>گشت</sup>

در چنین حالتی به طرف نظر کردم خراهِ و ناله و اندوه یار و خضعف و ناتوانی  
پرستاری در کنار خود ندیدم

همه با آه و ناله بودم خفت همه با رنج و غمته بودم یار

و چون نیک بحال خود مگرستم از استیلاء مرض بر فراج بعین و انتم که نوبت <sup>ع</sup>  
با خزریده و بسی بر نیاید که بدتره بدن یکباره دست از تصرف باز داد  
و آرزوهای مراد کار تو بنویسد و حرمان بی نماید پس صواب چنان دیدم که <sup>کلمات</sup>  
چند برسبیل نند ترا یاد کار نویسم تا اگر خدا خواهد بمقام رشد و تمیز برسی  
نپذیر کار بندی تا از غم و زنگانه بر خور دار بشوی پس سختی <sup>سختی</sup>  
من ترا است که ز بهار با گرو و همیکه از خدا دورند نزدیک کن و ما را از <sup>دل</sup>  
دور و مایگان هم نشیند مگرین که صحبت اینجاعت عافیت ندارد و در اندک <sup>کار</sup>  
فساد دین و دنیا آورد

همچنین تو از توبه باید که تر عسل و دهن بگیری

پس آن باش که جز با خداوندان دانش سبتر و عمر که مراد کارهای باطله را <sup>حاصل</sup>

بند نامه حکیمیه

قوله تعالى عز وجل  
وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَعْيُنَ وَلَا تَتَّبِعُوا  
اَسْوَاطَ الْاَنْجَامِ

یا یحییٰ خند کتاب بقوة و استینا و حکم صبیحا

نیمیشی بر شکرگاه سلطانی که قبضه خمرگاه خدیو کرد و در خدمت و حسن و ستاره چشم سلط  
سلاطین جهان ناصر است و الدین جلد آنه ملکه و سلطانه از بیضا ک  
بقمه افلاک رسیده جمهور طبقات خاکران و قاطبه طوائف بندگان در  
عاطفت بادشاه جهان پهلو بر بستر حجت نهاده و خرمین که از ترک تازی لشکر کما

با بهیئت امور مملکت آذربایجان جناب مستطاب معظم با سمت پیکاری آذربایجان  
 بخدمت حضرت مستطاب اشرف امجد اسعد اعظم والا محمد علمیرزا و امیر محمد دولتی  
 و امت شوکت نامور گشته از کرمانشان بترتیر فرستند و تا اوایل ۱۳۱۷  
 پیشکاری حضرت توالا مشغول بوده و در اوایل سال فروردین راه روسیه مشهد  
 مشرف شده بطهران مراجعت نمودند و بحکومت کرمان نظم امور ایشان نامور  
 شده بکرمان فرستند و بحکم آنکه مشغول بودند و در ماه مبارک (۱۳۱۷) بحکومت  
 ایزدی واصل گردیده در جوار قطب العارفین دعوت الیکین آیدند  
 (شاه نعمت الله و) اعلی الله تعالی در جات حبه الوصیه و شایسته  
 مد فون گردیدند نعمت بهما الله بفرمانه بفرزند

تمام شد ذکر اسباب و شرح احوال آن مرحوم  
 در اوایل سال فرخنده مال با پیرین ۱۳۲۲  
 بخط ناقابل اقل التناکس بن حسین  
 مرحوم (احمد) مشتهر بالبصیرت مخبر و نویسنده  
 و اسلام علی من اتبع الهدی





اول شاه بهر وزیر نیکوستان باشا حسن اردکان عظام و وزیر افغان شرف المرام  
 رکاب سیویو نژاد استمداد افغان زمر جهت از آن سفر در سنه ۱۲۹۷ با فوج کرد  
 و از دوی مخصوص مدفع فتنه شیخ عبید الله مامور سا و جلاغ مگری شده بود  
 نیز با بد ابر صایبه و کفایتیکه داشتند مصدر زحمت بزرگ شده اش آفتاب عظیم را با  
 تیز و ضربت بیشتر فرو نشانند و در آراء انجذمت بکومت سا و جلاغ و صایبه  
 منصوب و قلیل مدتی آن ولایت پر آشوب را منظم و انالی انجارا که بکلی منقرض  
 شده بودند نموده و ولایت را دایر و آباد گرداند و با تدبیر و ممتد یکدیگر  
 کفایت ایشان بود (حمره آقا) رئیس طایفه منکو را که مایه فتنه شیخ عبید الله  
 با هست نیز برادر زاده و اقوام او که در شجاعت نظرند استند نیز افعال  
 رسانیده خاطر دولت را کاملاً آسوده نمودند و انجذمت ضمیمه خدمات سابقه  
 ایشان گردید مورد در حرم شاهانه که به موجب فرمان همیون در ولایت جمانه  
 ضمیمه ابدی ولایت گروس حکومت هر دو ولایت را ستاد بدینسان ایشان  
 فرمودند و در همین سال حکومت ارومیه و جو را نیز ضمیمه حکومت سا و جلاغ  
 صایفله و گروس نمودند بالقیب سالگری و اعطای شمشیر مرقع حکمران  
 این ولایت را بعهده کفایت ایشان رجوع فرمودند و بواسطه حسن ارباب

و بعد از کمال اقامت در طهران مجدداً با پاریس مرحبت کرده تا پیون  
سوم امپراطور فرانسه ایشانرا با عطاء نشان (الریون و لوز) از درجه اول  
داد و چون کتتری در فرجه شان بسر سیه و بود دستدعی حصار شده بدار  
آمدند و بعد از دو سال اقامت در استانبول همانها یونزده در عشر ثانی محترم هزاره  
و هشتاد و پنج بشارت اسلامبول مأمور شدند و در قصر (دولمه باغچه) شرفیاب  
حضور سلطان مغفور (سلطان عبدالعزیز خان) شده تا نه بهایو را ابلع و از  
سلطان مورد عنایات مخصوصه و با نشان مجیدیه از درجه اول الفیه داد  
که نهایی مکتل طبیب اسرار فرزندند و بعد از چهارده ماه اقامت در اسلامبول  
از خاکهای قدس شریف معافی از آن مأموریت شده در ۱۳۸۹ هجرت  
بدار استخلافه نموده بر تبه امیر یونان ایل و بوزارت فواید عامه منصوب  
اشغل منطبق را حسب المسکت لاریجان تا بلده اهل مأمور شدند و در مد  
در تنویه و تطیح نیزه اهتمامات لازمه بعمل آورده زاهی بدستختی بصیحت  
سیاده نیز از بنجا بد شواری بود بطوریکه کاسکه و عراده با کمال سهو خر  
ساخته دار است که در آیند و بعد از فرغت از این امر مسترزاد محترماً  
در بار سینه و همه وقت حاضر شواری دو بودند و در سال ۱۲۹۱ هجرت



خود را بدین کار خانات و مدارس و در بیخانه و در بارخانها و غیره  
 مصروف میداشتند و همه آنها را با معان نظر ملاحظه و مشاهده فرمود و در حقیقت  
 بربک تحقیقات کلیه عمل میآوردند و در سفرهای مکرر خودشان با انگلستان  
 و ایتالیا و غیره بهر جا میرفتند نیز وقتی و شایسته تحصیل طالع صرف  
 و چون میل داشتند که فمالک سفر نکند از اساحت نمایند در پاریس و هم  
 دوست و همشاد و بیست با اجزای سفارت بملک روسیه که شهر  
 و اما کن معروفه آنجا را حسیا نموده پاریس مر اجبت کردند و نظر با موری  
 که با ایشان رسید به بود با اجرا سفارت عازم پانچیت پر و کس شد  
 همسینورابه (کیلیوم) دویم پادشاه پروسیا بلوغ نموده با اقتضای  
 معروفه را کوردون یال نماید درجه اول مر اجبت کردند و بعد از آن  
 اقامت در پاریس که با همه سفراء خارجه و وزراء و حاکم مراد و حسیا  
 فضایل و مناقب شخصی خود را واضح و مبرهن کرده و زبان فرانسوی را خوب  
 نموده بودند مستعد حضار شده در او خمر (۱۲۸۳) بهار اختلاف مراد  
 و چون جذبات هیفتساله ایشان در خاکسای قدس موقع استخوان یافته بود  
 کعبه تئال همسینورابه قرین مفاخرت و در سلک وزراء شورای کبری ملک

در سنه ۲۲۵ ایشانرا سمت وزیر محنتاری و خطاب خبا به با قامت در با  
 و ولتین فرانسه و انگلیس مأمور فرمودند و با اجزای سفارت و پنجاه نفر از  
 پسرهای اعیان و نجیبای ایران بر آتقلم و تحصیل از راه اسلامبول عازم  
 پاریس و لندن شدند و در ششم محرم هزار و دویست هفتاد و شش  
 وارد پاریس شده در عمارت (سنگلو) با شرفیقا معموله نامه مأمور  
 خود را با مسرطور (ناپلیون) استیم ابلاغ نمودند و از آنجا بلندن رفته و قصر <sup>روز</sup> <sub>روند</sub>  
 شرفیاب حضور علیحضرت (وکیوتوریا) پادشاه ممالک <sup>سنگلو</sup> <sub>سنگلو</sub> انگلستان و مملکت <sup>سنگلو</sup> <sub>سنگلو</sub>  
 شده نامه مأموریت خود را ابلاغ کردند و از آنجا نیز مأموریتی داشتند به <sup>سنگلو</sup> <sub>سنگلو</sub>  
 پایتخت دولت بلژیک رفته نامه و هدیه شاهنشاه شهید سعید نارینه بر نامه  
 به دیلیوپولد (پادشاه بلژیک) تقدیم کرده از طرف اندو داری نشان لیوپولد  
 از درجه اول گردیدند و از آنجا مراجعت کرد و محصل قامت خود را در پاریس  
 دادند و بعد از چند وقت از پاریس به (تورن) رفته نامه و هدیه شاهنشاه شهید  
 طاب شراه را به (وکیوتورمانوئل) پادشاه ایتالیابلاغ کردند و با <sup>سنگلو</sup> <sub>سنگلو</sub>  
 به نشان (سنت موزیس لاراب) از درجه اول سرافراز آمد و مراجعت نمودند  
 و در ایام توقف پاریس علاوه بر ادا تکالیف رسمیه خودشان غالباً <sup>سنگلو</sup> <sub>سنگلو</sub>

در هزار و دو است و هفتاد و یک هجری باد و فوج کروکوس نامور خراسان  
شدند و بخدمات نظامیه و حفظ نظم شهر مقدس مشهد مشغول بودند  
در سنه ۲۷۲ با شاهزاده مبرور سلطان مراد میرزای حسام السلطنه  
قلعه هرات نامور گردیدند و در این سفر مصدر خدات عمده شد بر هم نمان  
سپاه تقدم حبتد و فتوحات نمایان از ایشان بطور رسید و بعد از آن  
هرات باد و فوج کروکوس بجا فطت و حکومت شهر هرات جنفناص افتاد  
در ۲۷۳ که فیما بین دوستین ایران و انگلیز بعد از محاربه عتد مصاحبه  
از جمله چاکران در بار همایونی ایشان منتخب کرده بر جهت دادن  
مشموره) وزیر مختار دولت فخره انگلیس میباد و رفتند و مره بعد از  
بر نیارت عتبات عالیات نایل مشرف شدند در سنه ۲۷۴ با دو  
کروکوس بطهران حصنار شده خدمات نظامیه دار انجمنه و محاربه است  
و عمارات و خزاین پادشاه پیر العبد ایشان محمول نموده و مدت یکسال  
بلوازم انجمن استتعال داشتند و و قهیکه رای نورشاه پادشاه رسید  
طالب شاه بفرستادن سفارت مصطفی بدر بار دو دستین در سنه ۲۷۴  
گرفت جناب حسنعلیخان میر نظام را لایق و نژاد انجمنت بزرگ

ص



بیت لکن بزایرت عیالات عالیات مشرف گشته و در بهار و دولت  
ما فوج کروسی با نظام محدود و خدمات نظمی که ما نشان ما مورشدند  
دو سال حصار بدار اخلافه شده بود و عوطف شاهنشاهی مبرور آمدند در  
از دار اخلافه بکروس محمد صادق خان و والدشان مرحوم شد و مدت در اول  
تا در بهار و دولت و شصت و پنج اوایل سلطنت شاهنشاهی سعید شهید  
انار آمد بر آن در ملازمت شاهزاده مرحوم سلطانفراد میرزا حاکم سلطنت  
کروس بخیر مشهد مقدس و رفع محمد سخان سالار ما مورگشته و در آن  
مشهد خدمات نمایان از ایشان بطور رسید بعد از فرغت از آنجا با فوج  
آمده بر تبه سیرتی خستیا ص با یفتد و در اول سال ۱۲۶۲ بدفع  
بایته زنجان ما مور شده در دفع مساد و اعدم استخاعت خدمت  
و دولت کردند و بواسطه این خدمت بزرگ بر مرتب استوارشان  
افزوده و منصب ژنرال اجودا ز و نشان و کمال مرتب استوار شدند  
پنجاه سال در کاب مبارک شاهنشاهی سعید شهید انار آمد بر آن با خندان  
و در این فترت خدمات ایشان مقبول و مستحسن افتاده بایه مرید اعتبارشان  
و در مبحث از این فترت بار دیگر بزایرت عیالات عالیات قرین شد و دیدند

۵  
و سلیمان و حسینعلیخان ایشک آفاسی پاشا پسران پادشاه و محمد انجان قدیم  
ایشان در سلطنت کریمخان حاکم کرمان و خفیلخان جد ایشان در سلطنت خان  
خلد ایشیان منقور مبرور و فرما فرمایند نایب السلطنه و لیهید مبرور حاکم اردبیل  
سیکرسکی دار السلطنه تبریز و در ایام محاربه روسان دولت ایران در هزار و دو  
و چهار هجری یکی از سرداران قشون نایب السلطنه و لیهید مبرور و بعد از او  
محمد صادقخان پسر حسینعلیخان میر نظام مدت نوزده سال حاکم بالاستقلال  
گروس بود و بالا اجمال جناب میر نظام در شهر هزار و دو و بیست و شش در قصبه  
که دار الحکومه ولایت گروس و وطن قدیم خانواده ایشانست تولد یافته و از  
سالگی تا بجد سابلوازم در سن تحصیل پرداخته و در علوم ادبیه و عربیه  
و در تتبع در اشعار عرب و عجم و ضبط تواریخ و حسن خط و صنعت ایشان  
عالی رسیدند کمالات منوی جناب ایشان بیش از آنست که در  
مختصر صحیفه کتبه آید و در هزار و دو و بیست و پنجاه و سه در زمان سلطنت  
شاهنشاه مبرور محمد شاه لیهید الله تعالی حلال النور بستره که فوج گروس منجوب  
در رکاب شهیار علیو قرار بمجا صره هرات گشتند و در مرجع از آنجا  
گروس بقراونخانه وارک تبریز ما مور شده و در مرجع از آنجا

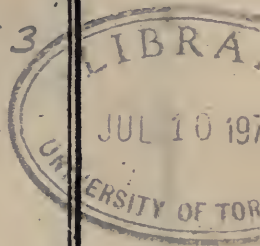
چون بناتش متفرق و در جای جمع نشده بود بزور اجتماع بیاراسته نفس را  
 عام نماید که اثری از آثار عهد سیمین کرد و <sup>دو</sup> و قبل از شروع مقصود  
 شرح حال آن مرحوم را که جابجالاتنا<sup>ب</sup> معتمد سلطان قامیر احمد بن یقینا نام  
 اقباله مذکور داشته مذبحاوه ذکر حاشیای وفات در اینجا تهیه فرید بصیر  
 نقل نماید و الله المستعان  
 و علیه السلام

مرحوم میرزا حسنعلی امیر نظام طباطباهی از خانواده نامی قدیم ری است و ابا  
 عنجد پریس ایل و حاکم ولایت کروس بوده و اینجا نواده شرفتمن مخصوصی دارند زیرا  
 که حضرت شاهنشا من علیه السلام در سمرقند از مدینه منوره بطوس سخا به امیر خاندان  
 احمد ریس طایفه کروس که اعلی جدمرحومست نزول اقبال فرموده و در مبارک  
 بروی پیران امیر عزالدین کشیده و در حق این خانواده دعا فرموده با جمله  
 آن مرحوم در سلطنت تیموریه صفویه فشاریه زندیه و قاجاریه  
 که هر یک در قمر صاحب و تاج ایران بوده اند همه وقت داد استونای عالی  
 و مناصب عالی بوده و علاوه بر حکومت کروس در ممالک مشهوره ایران حکومت  
 کرده اند از جمله لطفعلیان جد پنجم ایشان در عهد شاه سلیمان صفوی حاکم مازندران  
 بودند



شہود آورد در این زمان که از فرط بهمت و بگذاری علیحضرت قدرت  
 کیون رفت تا شاه اسلامیان پادشاه عدالت دگاہ مالک مالک محرم  
 ایرن سلطان سلطان بن سلطان و اسحاق بن اسحاق بن اسحاق ابو الفتح و ابی  
 حسن الله نکه و سلطان و اید جیشہ و اعوانہ معالم علوم معارف  
 و بازار فصاحت و بلا و راج علیچہدہ یافته خاصہ در مملکت آذربایجان کہ از فروغ  
 بیہال ملکوتی صفات منظور عنایت پادشاه شہزادہ آزاد نایب  
 عہد حضرت مستطاب اقدس شرف امجد ارفوالا (کیون مہمدا  
 شوکتہ دایالہ اکبر کہ بازار علم و ادب رونقی است تازہ و در صحت  
 ہر روزی ز سائبش فرود نثر و ہر سا از گذشتہ اش با سکو ہتر خصوصاً در چند  
 کہ کار گذاری مملکت آذربایجان و پیشکاری حضرت اسعد محمد والا ولیعہد رو حسند  
 بہمد کفایت نشیند یکانہ و میر فرزاندہ مجمع البحرین حسب و نسب مطلع اینین  
 ادب حضرت مستطاب اجل اکرم عالی قامی محمد باقر خان سردار کل مہر  
 نظام دام جلالتہ مہکول و جوالست بخاطر تراب اقدام المؤمنین بطور نمود  
 خدمتی معالمتدن کردہ مکتوبات و رسائل مرحوم منظور ادیب شہزادہ نوشی  
 حضرت مستطاب اجل اکرم (حسن علی خان) امیر نظام رحمۃ اللہ علیہ تہا

PK  
6470  
H 377 Z 53



دیباچه الکتاب

منشآت مرحوم ممبرور حسنیلیخان امیر نظام شاہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سیدنا و آئیننا و المرسلین  
محمد و آلہ الطیبین اقا بعد بر باب طبع و قادی و ذہین نقاد و زری صاحب  
و فکر ثبات کہ ہمسہ در کشف معضلات و حل مشکلات معصود اصحاب فطنت  
و منظور ارباب کتب استند مخفی و پوشیدہ کہ بنی نوع بشر معقبان نامی الطبع  
بودن از اظہار مافی الضمیر خود بہدیکر ناچار است و منظور خاطر و کمون ضمیر را  
بہد و تقریر زبان و تحریر بیان اظہار نتواند نمود و ساریہ فتوح جاودانی  
و سرآمد ابتداء ہمزور فصاحت زبان و بلاغت سیانست خود را بعبارت  
سادہ و بیباغیہ کہ مستحکم از بلاغت افزاید و مستعملان را بکار آید

Hasan 'Alī Khān, Amīr-i Nizām

Munshā'āt-i Hasan 'Alī  
Khān







5520

PK  
6470  
H377Z53

Hasan 'Ali Khan, Amir-i Nizam  
Munsha'at-i Hasan 'Ali Khan

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---



